



هیئت معارف جنگ
شهید سید علی صیادشیرازی

شهید صیاد

در

کلام یاران

تألیف: سرهنگ محمود هادقی

سرشناسه	: هادقی، محمود، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: شهید صیاد در کلام یاران/ تالیف محمود هادقی؛ [به سفارش] هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی.
مشخصات نشر	: تهران: ایران سبز، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ده، ۱۹۶ ص: مصور؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۱۹-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: صیادشیرازی، علی، ۱۳۲۳ - ۱۳۷۸. -- دوستان و آشنایان -- خاطرات
موضوع	: سرداران -- ایران
شناسه افزوده	: ایران. ارتش. هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ۲هـ۹ص/ ۱۶۶۸ DSR
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۲۱۳۸۱۶

نویسنده: سرهنگ محمود هادقی

نوبت و سال چاپ: اول / ۱۳۹۵

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۱۹-۸

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

مرکز پخش: تلفن: ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر: ۲۲۴۸۸۶۵۰ - صندوق پستی ۵۵۴ - ۱۹۵۷۵

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی محفوظ است.

از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه
کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را دارند،
درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این
دوران غفلت نکنند و این گنجینه تمام‌نشدنی را
برای آیندگان به ودیعه بگذارند.

امام خمینی (ره)

می‌خواهم بگویم که این جنگ، یک گنج
است. آیا خواهیم توانست از این گنج
استفاده کنیم؟ آن هشت سال جنگ بایستی
تاریخ ما را تغذیه بکند.

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد)

همکاران

سرتیپ ستاد ناصر آراسته

بررسی اولیه و نهایی

سرتیپ ستاد سید حسام هاشمی

بررسی نهایی

سرتیپ ۲ ستاد نجاتعلی صادقی گویا

بازبینی، نمایه، آماده‌سازی، نشر

سرتیپ ۲ ستاد حسن قربانی

مصاحبه و همکاری در پیاده‌سازی مطالب

الهه آموزگار

ویرایش و صفحه‌آرایی

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دستاوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آن‌ها به سینه‌های پاک و تشنهٔ نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

«هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳، با تصویب حضرت امام خامنه‌ای و بنیان‌گذاری امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» و حمایت‌های مادی و معنوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی برعهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد از سال ۷۳ تا ۷۸ بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشت‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده است. هیئت معارف جنگ از سال ۷۸ تا سال ۹۵ بیش از ۱۳۰ عنوان کتاب مستند درباره وقایع هشت سال دفاع مقدس منتشر نموده است.

آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری زمینی، هوایی، دریایی و فابری ارتش جمهوری اسلامی ایران به اجرا در آمده و تا زمان نگارش این کتاب بیش از ۲۲ هزار نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش داده است. از سال ۱۳۹۴، آموزش معارف جنگ برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء (ص) نیز به اجرا درآمد. هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۸ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق‌دیپلم، لیسانس، فوق‌لیسانس و دکترا در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت ۱۶ ساعت آموزش معارف جنگ را در ساعات فوق برنامه طی نموده که تا زمان چاپ این کتاب بیش از ۲۷۰ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند. از سال ۱۳۹۰ افسران دوره عالی رسته‌ای، در هر دوره به مدت ۸ ساعت و تا سال ۹۵ تعداد ۳۰۴۳ نفر آموزش معارف جنگ را طی نموده‌اند. از بهمن سال ۱۳۹۳ تاکنون نیز تعداد ۱۲۰ هزار نفر سربازان دیپلم و زیر دیپلم در هر دوره به مدت ۸ ساعت تحت آموزش معارف جنگ قرار گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی»

فهرست

- ۱ مقدمه
- ۲ درباره همایش «صیادشناسی»
- ۴ تجلیل فرماندهی معظم کل قوا از مقام شهید صیاد/ سرتیپ سید ناصر حسینی
- ۵ فرصت‌سازی/ سرتیپ سید ناصر حسینی
- ۹ برای من واقعاً یک برادر خوب بود.../ سرتیپ دوم پرویز صادقی
- ۱۰ استاد جنگ سرنیزه/ سرتیپ دوم پرویز صادقی
- ۱۰ صادقی! مواظب این حسن‌بینی باش/ سرتیپ دوم پرویز صادقی
- ۱۱ از صدای گریه از خواب بیدار شدم/ سرتیپ دوم پرویز صادقی
- ۱۲ متن دست‌نوشته شهید صیاد/ سرتیپ دوم پرویز صادقی
- ۱۴ نماز باید اول وقت خوانده شود/ سرتیپ دوم دکتر ابوالقاسم کیا
- ۱۴ تقدیر نبود که ما روی مین برویم/ سرتیپ دوم دکتر ابوالقاسم کیا
- ۱۵ نماز شکر/ سرتیپ دوم دکتر ابوالقاسم کیا
- ۱۸ اینها همه برکاتی است در سایه نماز و توسل/ سرتیپ دوم دکتر ابوالقاسم کیا
- ۱۹ وقت‌شناسی و برنامه‌ریزی/ سرتیپ دوم دکتر ابوالقاسم کیا
- ۲۰ علاقه فوق‌العاده به خانواده رزمندگان/ سرتیپ دوم دکتر ابوالقاسم کیا
- ۲۱ توجه فوق‌العاده به آموزش/ سرتیپ دوم دکتر ابوالقاسم کیا
- ۲۲ خوشحالی از اقدامات خوب و اثربخش/ سرتیپ دوم دکتر ابوالقاسم کیا
- ۲۳ نتایج اخلاقی و مدیریتی/ سرتیپ دوم دکتر ابوالقاسم کیا
- ۲۵ اعتقاد راسخ، شعار گویا، عمل به اعتقادات/ سرهنگ جانباز غلامرضا آذربون
- ۲۸ اجازه بدهید من شخصاً بروم/ سرتیپ دوم آزاده حسین یاسینی
- ۳۰ ان‌شاءالله برای سال بعد آماده باش/ سرتیپ دوم آزاده حسین یاسینی
- ۳۶ درایت و هوشمندی و تصمیم‌بموقع/ سرتیپ دوم سید علی مهرابی

- ۳۸ ما باید مردم را بسیج کنیم/ سرتیپ دوم محمود ریاحی
- ۴۳ گزارش فعالیت‌های شما به من می‌رسید/ سرتیپ دوم علی نیکفرد
- ۴۳ انسان دوست و مردم‌دار/ سرتیپ دوم علی نیکفرد
- ۴۵ امانت‌داری/ حجت‌الاسلام حاج آقا محمدقاسم وفا
- ۴۶ تلفیق دو فرهنگ/ حجت‌الاسلام حاج آقا محمدقاسم وفا
- ۴۸ یاد جوانی خودم افتادم/ دریادار حبیب‌الله سیاری
- ۵۱ توجه ویژه به نماز جماعت/ حجت‌الاسلام حاج آقا اکبر حسنی
- ۵۲ قاطعیت در فرماندهی و تصمیم‌گیری/ حجت‌الاسلام حاج آقا اکبر حسنی
- ۵۳ جلد کلت کمری/ سرتیپ دوم هاشم شهیدی
- ۵۳ تواضع و فروتنی/ سرتیپ دوم هاشم شهیدی
- ۵۵ چهره‌ای استثنائی و خستگی‌ناپذیر/ حجت‌الاسلام محمد غفاری
- ۵۵ اینها سخنرانی نیست، بلکه.../ حجت‌الاسلام محمد غفاری
- ۵۵ بینم شبیه برادرتان هم هستید؟/ حجت‌الاسلام محمد غفاری
- ۵۶ صیاد دل‌ها/ حجت‌الاسلام محمد غفاری
- ۵۷ عنایت خاص آیت‌الله بهاء‌الدینی به شهید صیاد/ حجت‌الاسلام محمد غفاری
- ۵۸ دائم‌الوضو بودن/ سرهنگ علی مرادی
- ۵۹ رفتار غیرمنتظره و باورنکردنی/ سرتیپ دوم حمد شکبیا
- ۵۹ نظارت مستقیم بر اجرای برنامه‌ها/ سرتیپ دوم حمید شکبیا
- ۶۱ اهتمام به نماز اول وقت/ آقای مهدی صیادشیرازی
- ۶۱ توجه ویژه به امام زمان(عج)/ آقای مهدی صیادشیرازی
- ۶۳ نمازخانه‌ای بسازید که.../ سرتیپ دوم غلام‌حسین دربندی
- ۶۳ من یک گوسفند نذر کرده‌ام/ سرتیپ دوم غلام‌حسین دربندی
- ۶۵ ارتباط با روحانیت و ائمه جمعه/ حجت‌الاسلام حاج آقا محمدعلی آل‌هاشم
- ۶۵ عشق به اسلام و اخلاص در برابر خداوند متعال/ حجت‌الاسلام حاج آقا محمدعلی آل‌هاشم

- ۶۷ اینجا ستاد آقا امام زمان (عج) است / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۶۸ وقت شناسی / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۶۹ اجرای مراسم ماهانه در منزل شهید / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۷۰ ساده زیستی و رعایت بیت المال / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۷۱ پاداش و هدیه به کارکنان / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۷۱ بازرسی از یگان ها / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۷۲ توجه ویژه به امور شخصی کارکنان / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۷۴ خصوصیات اخلاقی و روحی و عبادی / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۷۵ بازرسی غیرمترقبه / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۷۸ خرید سوغاتی / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۷۹ رضای خدا / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۸۰ الگو و اسوه / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۸۰ قهرمان جنگ کشور / سرتیپ دوم احمد آرام
- ۸۴ نماز اول وقت / دکتر محمود گلزاری
- ۸۶ مدیر موفق / دکتر محمود گلزاری
- ۸۹ رأفت و اخلاق اسلامی و رفتار عالی / سرتیپ بهروز سلیمان جاه
- ۹۰ محبت خاص به زیردستان / سرتیپ بهروز سلیمان جاه
- ۹۱ مدیر و مدبر فوق العاده / سرتیپ بهروز سلیمان جاه
- ۹۴ افکار بلند و سینه گشاده / سرتیپ علی عبدالعلی پورشاسب
- ۹۷ تا خدا یک قاشق نمک توی آتش من ریخت / حجت الاسلام حاج آقا دکتر سید ابراهیم هاشمیان
- ۱۰۱ روح عظیم و معجزه انقلاب اسلامی / سرتیپ احمد رضا پوردستان
- ۱۰۶ کار را امشب به من برسانید / سروان غلام حسین قدسی
- ۱۰۷ ایشان برکت بازرسی است / سروان محمد حسن ولیجانی
- ۱۰۸ این بی نظمی است / سروان محمد حسن ولیجانی

- رسیدگی به امور با پای گچ گرفته و عصا/ سروان محمدحسن ولیجانی ۱۰۸
- درک ذلت باطن و طرد عزت ظاهر/ سرهنگ حسن کلانترمهرجردی ۱۱۰
- بفرمایید جلو/ سرهنگ حسن کلانترمهرجردی ۱۱۲
- مالک اشتر دوران جنگ/ سردار رضامحمد سلیمانی ۱۱۳
- آقای صیاد یک پارچه نور است.../ سرتیپ جانباز ناصر آراسته ۱۱۵
- صدقات جاریه و باقیات الصالحات/ سرتیپ جانباز ناصر آراسته ۱۱۷
- با یقین ایمانی و یقین علمی بجنگیم/ سرتیپ جانباز ناصر آراسته ۱۱۷
- این جای شکر دارد/ سرتیپ جانباز ناصر آراسته ۱۱۹
- نظم در کارها/ سرتیپ جانباز ناصر آراسته ۱۲۱
- یادداشت امیر سرتیپ ناصر آراسته در وصف شهید صیاد/ سرتیپ جانباز ناصر آراسته ۱۲۲
- درباره اختتامیه همایش صیادشناسی/ سرتیپ دوم حسن سیفی ۱۲۵
- سال شمار زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی/ سرتیپ دوم نجاتعلی صادقی گویا ۱۲۷
- منتخبی از خاطرات، اخلاق و رفتار برجسته شهید صیادشیرازی/ سرتیپ دوم نجاتعلی صادقی گویا ۱۴۹
- منتخبی از عکس‌های شهید صیاد ۱۵۵
- منابع بخش پایانی و سال شمار زندگی شهید صیادشیرازی ۱۶۹
- تصاویر همایش ۱۷۱
- نمایه ۱۷۹

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

«رَبِّ ادْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا
نَّصِيْرًا»

خداوند منان را شاکرم که افتخار هم‌رزمی با شهید سپهبد علی صیاد شیرازی در تیپ ۵ حضرت ابوالفضل (ع) را نصیبم فرمود؛ اینک مفتخرم کتاب «شهید صیاد در کلام یاران» را که حاوی مطالب ناب زندگی و دفاعی شهید صیاد از زبان جمعی از فرماندهان، پیشکسوتان، روحانیون معزز، هم‌زمان و فرزند ایشان که در همایش «صیاد شناسی» در ۱۳۹۱/۱۲/۱۳ در ستاد نیروی زمینی ارتش ایراد شده است و همچنین دست نوشته شهید صیاد و خاطرات دیگر هم‌زمان این شهید بزرگوار می‌باشد، به رشته تحریر درمی‌آورم.

از زحمات بی‌دریغ همه دوستانم در هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی، به ویژه از امیر سرتیپ دوم ستاد نجاتعلی صادقی‌گویا و امیر سرتیپ دوم ستاد حسن قربانی که مفاد این کتاب را با دقت مورد مطالعه قرار داده و راهنمایی‌های سودمندی ارائه نمودند، صمیمانه تشکر می‌نمایم.

امید است، محتوای این کتاب برای خوانندگان گرامی از بُعد آموزشی، پژوهشی و تحقیقی و همچنین بیان حقایق تاریخ، سودمند بوده و برای نسل‌های آینده، راهنما و راهگشا باشد.

سرهنک محمود هادقی

درباره همایش «صیادشناسی»

اهداف:

- ۱- ارائه الگوی مناسب برای نسل‌های آینده، فرماندهان آجا و نیروهای مسلح.
- ۲- الگو سازی برای امت اسلامی به عنوان یک فرمانده و مدیر انقلابی و متشرع.
- ۳- ارائه نمونه‌ای از انسان مؤمن که سیره او عمل به قرآن، سنت و سیره معصومین علیهم السلام است. شهید صیاد حجت را بر ما تمام کرد و به ما نشان داد که می‌توان با قرآن و نهج البلاغه و مفاتیح انسانی نمونه شد.

منظورها:

- ۱- شناسایی راویان و سخنرانان برای شرکت در گرامی‌داشت سالیانه شهید صیاد که از سوی مردم و ارگان‌ها برگزار می‌شود. ما سالیانه تعداد زیادی متقاضی داریم برای اعزام سخنران، تا در مورد این شهید گرامی صحبت کنند.
- ۲- غنی‌سازی مرکز اسناد هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی از طریق جمع آوری خاطرات، عکس، فیلم و یادداشت.
- ۳- ثبت چهره شهید صیادشیرازی به عنوان چهره ماندگار و قهرمان ملی.
- ۴- تبیین خدمات و ارزش‌های شخصیتی شهید علی صیادشیرازی در مدت زندگی ۵۵ ساله وی.
- ۵- پاسخ به برخی شبهات احتمالی در مورد رفتارهای خدمتی شهید صیادشیرازی.

پیشنهادهای:

- ۱- برگزاری اولین همایش با حضور هم‌زمان شهید صیاد در ستاد نیروی زمینی ارتش.
- ۲- اعلام فراخوان عمومی به منظور جمع‌آوری خاطرات، عکس، فیلم و سایر آثار دیگر.
- ۳- برگزاری همایش مشابه با حضور فرماندهان، هم‌زمان ارتشی، سپاهی، بسیجی و جهادی و برگزاری همایش با همین مضمون در سایر نیروها و شهرستان‌ها که با توفیق الهی موفق شدیم این همایش‌ها را برگزار کنیم.

تجلیل فرماندهی معظم کل قوا از مقام شهید صیاد

بسم الله الرحمن الرحيم «والذین جاهدوا فینا لنهذبنهم سبلنا ...»

آیه‌ای که قرائت کردم، شهید صیادشیرازی می‌خواندند و سپس وارد صحنه-های خطر می‌شدند و با توکل به خدا و بدون هیچ واژه‌ای و با ریسک بالا وارد و با موفقیت هم خارج می‌شدند. مقام معظم رهبری در پیامی به مناسبت شهادت این شهید بزرگوار، از ایشان با این عنوان یاد کردند: «امیر سرافراز ارتش اسلام، سرباز صدیق، نظامی مؤمن و متعهد».

من در ادامه، خیلی سریع شخصیت این شهید را به صورت گذرا عرض می‌کنم تا در ذهن‌ها باقی بماند. در ابتدا این سؤال به ذهن می‌آید که آیا اصرار بر تجدید سالگرد شهید سپهبد علی صیادشیرازی، صرفاً بر اساس تعصب صنفی و سازمانی است یا نه؟ این شخصیت استعداد الگو شدن برای نسل‌های آینده انقلاب اسلامی را دارا می‌باشد که ما به هر حال باید خودمان را برای پاسخ به این سؤال آماده کنیم و مطالبی داشته باشیم. ما صرفاً به دلیل تعصب سازمانی این کار را انجام می‌دهیم یا نه؟ ویژگی دیگری در این شخصیت وجود دارد، البته همه ستاره‌های دوران دفاع مقدس عزیز و بزرگوار هستند و توصیف شخصیت این شهید بزرگوار باعث انکار سایر شهدا و خدمات آنها نخواهد شد. ان شاء الله در فرصت مناسب توفیق پیدا کنیم که ویژگی‌های سایر شهدا را نیز بررسی کنیم.

برخی از ویژگی‌های مدیریتی شهید صیاد را توضیح می‌دهم:

۱- حساسیت نسبت به امور دینی در کلیه مراحل، با انتصاب ایشان به فرماندهی نیروی زمینی، ما حال و هوای جدید و انقلابی را در ارتش مشاهده

۱. سرتیپ جانباز سید ناصر حسینی هماهنگ‌کننده هیئت معارف جنگ می‌باشد.

می‌کنیم. یعنی می‌توان گفت که آموزه‌های اسلامی با حضور ایشان نهادینه و در واقع در ارتش فراگیر شد.

۲- ایشان در حل مسائل و مشکلات روحیه‌ای جستجوگر داشتند و برای آنها راه‌حل پیدا کرده و آنها را حل می‌کردند.

۳- بی‌قراری نسبت به اهداف، یعنی جهت تحقق اهدافی که برای خود مشخص می‌کردند، تلاش لازم را انجام می‌دادند.

۴- دقت داشتن در امور، علی‌رغم اینکه ایشان در سطح عالی ارتش مسئولیت فرماندهی را عهده دار بودند ولی نسبت به امور، دقت و کار را زیر نظر داشتند.

۵- با توکل به خدا و با شجاعت تصمیم‌گیری می‌کردند.

فرصت‌سازی

می‌خواهم از فرصت‌هایی که شهید بزرگوار در حین، قبل و بعد از پیروزی انقلاب داشتند، بگویم. این شهید بزرگوار برای خودش سازی می‌کردند و گاهی حتی از تهدیدات برای خود موقعیت و فرصتی را فراهم می‌کردند.

در قبل از انقلاب ایشان به دلیل اینکه به زبان انگلیسی مسلط بودند به طلاب حوزه علمیه اصفهان آموزش زبان انگلیسی دادند و همین بهانه‌ای شد برای اینکه شخصیت ایشان در جامعه اسلامی اصفهان و سپس در سایر مراکز دینی شناسایی شود.

سازماندهی هسته‌های مبارزاتی درون ارتش قبل از پیروزی انقلاب، دستگیری توسط ضداطلاعات ارتش رژیم شاه، اگرچه این دستگیری بیش از سه روز طول نکشید، اما فرصتی شد تا ایشان یک زندانی سیاسی قبل از انقلاب هم محسوب شود. به عهده گرفتن مسئولیت حفاظت از پادگان‌های ارتش به صورت داوطلبانه از سوی ایشان انجام گرفت. زمینه‌سازی برای در دست گرفتن امور ارتش توسط

نیروهای مؤمن و مخلص نیز با شناسایی و مطالعه از سوی شهید صیاد انجام گرفت تا ارتش از وجودشان در سال‌های بعد استفاده کند.

سازماندهی انجمن اسلامی در پادگان‌های ارتش اصفهان و پادگان‌های سایر شهرهای ارتش با ارتباطاتی که بود انجام گرفت، تشکیل هسته اولیه نیروهای رزمی ارتش برای مقابله با تحرکات ضدانقلاب در مناطق مختلف کردستان - که عزیزان می‌دانند حضور ایشان در کردستان داوطلبانه بود و با رشادت‌هایی که در آنجا به خرج داد به عنوان فرماندهی مناطق غرب معرفی شدند - و در نهایت پاکسازی کردستان با تعداد عملیات‌هایی که انجام گرفت در زمانی بود که ایشان فرمانده این عملیات‌ها بودند.

در مرداد ۱۳۶۰، بعد از اینکه ایشان یک دوره‌ای از کار کناره گرفتند، مجدداً با فرمان شهید رجایی^۱ به کار برگشتند و فرماندهی شمال غرب را تشکیل دادند و بعد از آن آزادسازی شهرستان‌های اشنویه و بوکان، که هم زمان شد با سقوط هواپیمای سی ۱۳۰ و شهادت فرماندهان ارتش بعد از عملیات شکستن حصر آبادان. ایشان فرمان انتصاب خود به فرماندهی نیروی زمینی را در ۱۰ مهر ۱۳۶۰ از طریق رادیو متوجه شدند.

ایشان برای مرحله بعدی مسئولیت واگذاری برنامه‌ریزی کردند و در صحنه فرماندهی نیروی زمینی در ابتدا برای پیروزی‌های بزرگ فرصت‌سازی کردند و با سپاه پاسداران فرماندهی مشترک تشکیل دادند. شهید صیاد به عنوان فرمانده نیروی زمینی ارتش، برای علمی کردن صحنه‌های جنگ، استادان دانشکده فرماندهی و ستاد را به کار گرفتند و به واسطه آن عملیات‌های موفقی مانند طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، رمضان، مسلم‌ابن عقیل، مطلع‌الفجر،

محرم، والفجر مقدماتی و ۱ و ۲ و ۳، خیبر و بدر، والفجر ۸ و والفجر ۹ را فرماندهی کردند و آخرین عملیاتی که خدا به ایشان توفیق داد تا به عنوان عنصری حیاتی و مهم فرماندهی آن را عهده‌دار شوند، عملیات مرصاد بود که آخرین عملیات رزمندگان در دوران دفاع مقدس بود.

امام راحل وقتی ایشان را نماینده خود در شورای عالی دفاع منصوب می‌کند، در پیام خود می‌فرماید: برای فعال کردن هرچه بیشتر و بهتر قوای مسلح کشور ضرورت دارد از تجربه اشخاصی که در متن مسائل جنگ بوده‌اند استفاده هرچه بیشتر شود، بدین سبب سرکار سرهنگ صیادشیرازی را به این سمت به عنوان نماینده خود در شورای عالی دفاع منصوب می‌نمایم.

در حکم دیگری که حضرت امام راحل برای انتصاب فرمانده جدید نیروی زمینی داشتند، از ایشان تشکر کردند: «تقدیر از زحمات‌های طاقت فرسای سرهنگ صیادشیرازی که با تعهد کامل به جمهوری اسلامی در طول دفاع مقدس از هیچ-گونه خدمتی به کشور اسلامی خود، خودداری نکرده است.» این عباراتی است که از بیانات و قلم رسای حضرت امام(ره) صادر شده است.

در مرحله بعد و پس از جنگ و ارتحال حضرت امام(ره) و در ستاد کل جدید، شهید صیاد به عنوان معاون بازرسی از سوی فرمانده کل قوا منصوب شدند که اقدامات بسیار زیادی در بازرسی انجام شد. عناوین کلی: بازرسی از کلیه یگان‌های نیروهای مسلح، و اعزام تیم‌های بزرگ بازرسی برای آنها و تهیه سوابق ارزشمند. تلاش در جهت ارتقای آمادگی رزمی، انسجام و یکپارچگی، رفع اختلاف و پیشبرد اهداف نیروهای مسلح انجام.

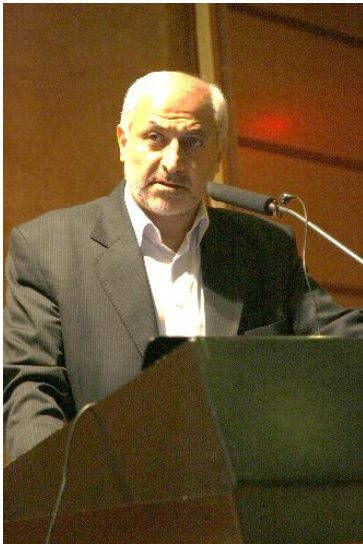
اما در زمانی که ایشان جانشین رئیس ستاد کل منصوب شدند، اطلاعات زیادی نداریم؛ ولی دو نقش عمده‌ای که ایشان ایجاد کردند یکی ایفای نقش اساسی در تعیین حدود فاصل ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران بود که بعد از آن

همه کارها تقریباً بین نیروها روی روال افتاد و مأموریت‌ها به خوبی انجام شد و دیگر اینکه تدابیر فرماندهی معظم کل قوا را به طرح‌ها، دستورات عملیاتی و نظامی تبدیل کردند؛ این کارها از آن موقع با ابتکار ایشان شروع شد.

اما ابعاد مختلف شخصیت نظامی شهید صیاد بدین ترتیب است که در وهله اول ایشان یک نظامی منظم بودند و انضباط در وجود ایشان واقعاً حرف اول را می‌زد. متخلق به اخلاق اسلامی؛ مبلغ مذهبی، همچنان که یک فرمانده نظامی بودند مبلغ نیز بودند؛ آینده‌نگر و رسانه‌ای و تمام فعالیت ایشان یا در سخنرانی‌ها یا در مصاحبه‌ها مکتوب و منتشر شد. فکر می‌کنم کم‌نظیرترین فرد در نیروهای مسلح که در همان مدت کوتاه عمر بعد از دفاع دوران مقدس، دفاع مقدس را این‌طور شفاف برای فرماندهان و مردم ترسیم کرده باشد. فرمانده و مدیری متدین، دلسوز، مخلص، کارآمد، شجاع، عارف، متخصص و متعهد، حماسی، ولایی، محبوب و تأثیرگذار صفاتی است که در آثاری بیش از ۲۰ الی ۳۰ کتاب در مورد شهید صیادشیرازی نوشته شده است و مقالات زیادی هم در مورد ایشان منتشر شده

است که تمام صفات شهید شیرازی در آن توصیف و بیان شده است.

در یک جمله شهید صیاد را می‌توان این‌گونه توصیف کرد: شهید صیادشیرازی را می‌توان شخصیتی اثرگذار در پیروزی و استمرار انقلاب اسلامی و دوران دفاع مقدس در حوزه‌های نظامی و دفاعی دانست. برای شادی روح شهدای دفاع مقدس به ویژه امیر سپهبد علی صیادشیرازی صلوات و فاتحه‌ای قرائت بفرمایید. با تشکر از حوصله دوستان.



برای من واقعاً یک برادر خوب بود...

یکی از دوستان چند روز پیش تعریف می کرد که روزی از پروفیسوری سؤال کردند که برادر خوب است یا دوست؟ پروفیسور در جواب گفته بود: «برادر، کسی است که شما آن را انتخاب نکرده‌اید، ولی دوست خوب برادری است که شما انتخاب کرده‌اید.» من به عرضتان برسانم که با توجه به اینکه از ستوان دومی تا پیروزی انقلاب، من و شهید صیاد همیشه چه در جمع خانوادگی و چه مسائل جانبی با هم بودیم، شاید بعضی‌ها از زندگی گذشته ایشان چندان اطلاعی نداشته باشند. من در رابطه با ۱۵ الی ۱۶ سالی که با هم بودیم به عرض برسانم شاید در هفته، جمعه‌ای نبود که به صورت خانوادگی در کنار هم نباشیم و همین که می‌گویم برادر، واقعاً برای من یک برادر خوب بود، چرا که نصایحی که به ما می‌کرد واقعاً اثرگذار بود.

این موضوعی را که تعریف می‌کنم مربوط به سال‌های ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ می‌شود، وقتی که شهید صیاد وارد خانه ما می‌شد، اگر نزدیک ظهر بود، اول می‌گفت برویم نماز جماعت و به صورت خانوادگی به نماز می‌ایستادیم و به امامت ایشان نماز جماعت می‌خواندیم. ایشان یک ضبط صوت، یک جلد کتاب قرآن و یک کتاب انگلیسی داشت و در آن زمان مشغول ترجمه قرآن به زبان انگلیسی بود و عشق عجیبی به این کار داشت.

۱. از هم‌زمان و دوستان نزدیک شهید صیاد.

استاد جنگ سرنیزه

از نظر ورزشی ایشان بد نیست مثالی بزنم. در رابطه با جنگ سرنیزه، تازه ستوان ۲ شده بودیم. ایشان چند ماهی زودتر از من درجه ستوان دومی گرفته بود و به لشکر تبریز منتقل شده بود. بعداً من نیز به لشکر تبریز منتقل شدم. با اینکه ایشان ستوان ۲ یک ساله بود، ولی در لشکر معروف شده بود و قضیه به این صورت بود که روزی تیمسار یوسفی^۱، فرمانده لشکر، در حین بازدید آموزش یگان‌ها می‌بیند که واحد شهید صیادشیرازی دارند جنگ سرنیزه کار می‌کنند. بیلچرهایی در آن زمان وجود داشت و شهید صیاد حرکات جنگ سرنیزه را چنان با حرارت و صلابت روی بیلچر انجام می‌داد که در یک حرکت سخمه کوتاه، یک دفعه چوب بیلچر با آن ضخامتی که داشت می‌شکند و شهید صیاد، که در آن زمان معاون آتشبار بود، به دستور فرمانده لشکر استاد جنگ سرنیزه در سطح لشکر معرفی می‌شود. اساتید جنگ سرنیزه لشکر با هر درجه‌ای، می‌بایست آموزش جنگ سرنیزه را به شیوه آموزشی شهید صیادشیرازی یاد می‌گرفتند.

صادقی! مواظب این حسن‌بیگی باش

آقای حسن‌بیگی، مسئول جهاد سازندگی وقت، را همه می‌شناسند. وی دو بار به نمایندگی مجلس انتخاب شد، از جانبازان است و بسیار انقلابی و عاشق امام بود. شهید صیاد به شدت به ایشان علاقه‌مند بود و به من می‌گفت: صادقی! مواظب این حسن-بیگی باش.

۱. تیمسار یوسفی نمازش به تأخیر نمی‌افتاد و شهید صیاد هم علاقه خاصی به وی داشت. ایشان در سال‌های اخیر فوت کردند. خداوند رحمتشان کند.

روزی آقای حسن بیگی خاطره‌ای را از شهید صیاد برای من تعریف کرد. او گفت: به همراه شهید صیاد در عملیات قادر و با شهید آشناسان^۱ و چند نفر دیگر رفته بودیم برای شناسایی. در محلی که روبروی مواضع دشمن بود و به طور طبیعی حالت پناهگاه داشت، نشسته بودیم که وقت نماز شد. شهید صیاد در همان وضعیت مکانی گفت باید نماز بخوانیم و در همان‌جا همه با همان آب قمقمه‌ها وضو گرفتند و به نماز ایستادند. همه در حال خواندن قنوت نماز بودند که صدای اصابت یک گلوله خمپاره روی آن پناهگاه، باعث شد که همگی خود را بر روی زمین پرت کنند. بعد از عادی شدن وضعیت، وقتی همه از جا بلند شدیم دیدیم شهید صیاد از جایش تکان نخورده و دارد قنوت می‌خواند، در حالی که دستانش پر از سنگریزه شده است.

از صدای گریه از خواب بیدار شدم

روزی به همسرم گفتم اگر از شما بخواهند خاطره‌ای از شهید صیاد تعریف کنی، چه می‌گویی؟ همسرم گریه‌اش گرفت و گفت این‌قدر خاطره دارم که حد ندارد. در ادامه گفت: زمانی که ما در سرپل ذهاب بودیم، یک شب شهید صیاد به خانه ما آمده بود. بعد از صرف شام به وی گفتیم امشب را همین‌جا بمان و در اتاق بغلی هم استراحت کن، قبول کرد و آن شب منزل ما ماند. نیمه‌های شب از صدای گریه از خواب بیدار شدم. اول تصور کردم صدای بچه همسایه است، بعد متوجه شدم صدای بچه نیست و صدای آدم بزرگ است. از جا بلند شدم و رفتم در دالان خانه. متوجه شدم که صدا از اتاق خواب خودمان است. خوب که گوش کردم، متوجه شدم شهید صیاد با حالت گریه مشغول به تلاوت قرآن کریم است. خدایش رحمت کند.

آن زمان لشکر ما در مرز مستقر بود و من متأهل بودم و شهید صیاد هنوز متأهل نشده بود. من خانواده را به سرپل برده و در آنجا خانه‌ای گرفته بودم که یک طرف آن صاحبخانه ساکن بود و در طرف دیگر ما ساکن بودیم. بعضی اوقات شهید صیاد به خانه ما می‌آمد و هر از گاهی هم خانواده‌اش را به سرپل ذهاب می‌آورد و زحمات بچه‌های مرا در این ایام، مادر شهید صیاد می‌کشید.

متن دست‌نوشته شهید صیاد

متن دست‌نوشته شهید سپهبد علی صیادشیرازی که در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ در ابتدای یک جلد کلام‌الله مجید، خطاب به دوست و یار دوران خدمتش، امیر سرتیپ دوم پرویز صادقی نوشته‌اند:

بسمه تعالی

قال علی علیه السلام می‌فرماید: الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان (ایمان، شناختن با دل، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح است).
پرویز جان!

ایمان اگر حقیقت داشته باشد و در اعماق قلوب آدمی رسوخ کرده باشد، همانند خرد، انسان را رهبری می‌کند و افکار و اعمال او را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می‌دهد. هنگامی که آدم برای کاری می‌خواهد تصمیم بگیرد، روح ایمان بر فراز افکار او به پرواز درآمده و مراقب تصمیمات او خواهد بود. کار مورد نظر اگر خوب و شایسته است، ایمان شروع به تحریک کردن می‌کند تا انسان را به اخذ تصمیم جدی برای آن کار وادار نماید و اگر آن کار، زشت است، ایمان به فعالیت می‌افتد تا فکر انسان را منقلب کند و او را از آن عمل منصرف سازد. بنابراین اگر ما اشخاصی را دیدیم که ظاهراً بایمان هستند، ولی از لحاظ کردار لاقید هستند و پای‌بند به اصول ایمانی نمی‌باشند و رفتار آنها با مقررات اسلام وفق نمی‌دهد، می‌فهمیم که آنها ایمان حقیقی ندارند. معنی ایمان را از علی علیه‌السلام پرسیدند

سرتیپ دوم پرویز صادقی/۱۳

که آن بزرگوار معنی ایمان را در جمله فوق بیان نمودند. (استخراج از کتاب الهام از گفتار علی علیه السلام)

برای تو و خانوادهات آرزوی سعادت دنیا و آخرت مسئلت دارم

چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۹۹

بیست و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸

برادرت علی صیادشیرازی

امضاء

(برابر گفته امیر پرویز صادقی، این متن در گیلانغرب نوشته شده است).



نماز باید اول وقت خوانده شود

اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۵۴، به عنوان داور قوانین تیر توپخانه در آزمایش گردان ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵م گروه ۲۲ توپخانه اصفهان، در میدان تیر فراشبند کازرون استان فارس شرکت داشتم که شهید سپهبد علی صیادشیرازی هم با درجه سروانی، به عنوان داور نقشه‌برداری اعزام شده بود. در خلال اجرای آتش مرحله روزانه، وقت نماز ظهر و عصر که رسید، من به سرگروه‌بان آتشبار ارکان گفتم اگر امکان دارد یک زیلو و یا بارپوش مهمات را در جایی مناسب پهن کند تا نماز بخوانیم. تا زیرانداز را بیاورند مدت کمی طول کشید. در همین اثنا من متوجه شدم که شهید صیاد در محلی که با ما فاصله داشت، بدون زیرانداز مشغول خواندن نماز است. پس از ادای فریضه نماز به ما ملحق شد و من به ایشان گفتم صبر می‌کردید زیراندازی انداخته شود، بعد نمازتان را می‌خواندید. لبخندی زد و چیزی نگفت. من احساس کردم که شاید ناراحت شده باشد. به همین علت، شب که داوران در چادر استراحت جمع شده بودیم، خدمتشان رسیدم و عذرخواهی کردم. ایشان با من دست داد و گفت: نیازی نیست، نماز باید اول وقت خوانده شود، نماز اول وقت فضیلت فوق‌العاده‌ای دارد. رفتار ایشان و پاسخش در من بسیار تأثیر گذاشت.

تقدیر نبود که ما روی مین برویم

در سال ۱۳۷۰ هنگام بازرسی از توان رزمی نیروها، در پادگان سنندج به اتفاق شهید علی صیادشیرازی، به قصد بازدید از انبارهای اقلام آمادی طبقه ۱ و ۲ عازم محل انبارها شدیم و از مسیرهای خاکی که شهید انتخاب می‌کردند عبور می‌کردیم. هنوز ۱۰۰ متر عبور نکرده بودیم که در همان مسیر، سربازی روی مین ضدنفر رفته

و از ناحیه پا مجروح شد. وقتی که شهید صیاد متوجه موضوع شد، ضمن اینکه خیلی ناراحت شدند، فرمودند: «تقدیر نبود که ما روی مین برویم و مجروح یا شهید شویم» و دعای سلامتی امام زمان (عج) را زیر لب زمزمه کردند.

نماز شکر

(۱)

در آبان ماه سال ۱۳۷۰ پس از بازرسی از توان رزمی کلیه یگان‌های لشکر ۶۴ پیاده و یگان‌های سپاه و ناجا و لشکر ۲۸ کردستان در منطقه شمال غرب، هیئت بازرسی ستاد کل در فرودگاه سنندج منتظر بودند که با یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ به تهران مراجعت کنند، اما به دلیل شرایط نامساعد جوی و تاریک شدن هوا، هواپیمای سی ۱۳۰ در همدان فرود آمده بود. در این زمان شهید صیاد به من فرمودند: به فرمانده لشکر ۲۸ (تیمسار سیروس کشفی) اطلاع بدهید که دو دستگاه اتوبوس مناسب را با راننده ورزیده، آماده کنند و در اختیار هیئت قرار دهند تا هیئت بازرسی را به همدان ترابری نماید. ضمناً تأمین ستون را هم کاملاً برقرار کنند و با پلیس راه هم هماهنگی بشود. اوامر ایشان اجرا و اتوبوس‌ها آماده شدند و منتظر امیر صالحی^۱ شدیم که از روند آموزش عملیاتی یگان مستقر در مریوان بازدید می‌کردند و با قدری تأخیر به هیئت بازرسی ملحق شدند. شهید صیاد بلافاصله دستور حرکت را صادر نمود و ستون با اسکورت و تأمین کامل به سمت همدان حرکت کرد و حدود ساعت ۲۲۰۰ ستون وارد پایگاه شکاری همدان شد. شهید صیاد سریع وضو گرفت و دو رکعت نماز شکر بجا آورد. پس از صرف شام، هیئت بازرسی با هواپیما سی ۱۳۰ عازم تهران گردید.

۱. امیر سرلشکر عطاءاله صالحی، فرماندهی کل ارتش و از هم‌زمان شهید صیاد می‌باشد.

(۲)

در اواخر آذرماه سال ۱۳۷۰ هنگامی که هیئت بازرسی ستاد کل، از توان رزمی یگان‌های مستقر در منطقه کرمان بازرسی می‌کردند، شهید صیاد شیرازی حدود ساعت ۵ بعد از ظهر روز دوم یا سوم بازرسی تصمیم گرفتند که با یک فروند بالگرد به منطقه ماهان (محل بارانداز قاچاقچیان مواد مخدر) بروند. بالگرد آماده شده و امیر سرتیپ دوم عابدی که در آن زمان فرمانده پایگاه هوانیروز کرمان بود، خودش هدایت بالگرد را عهده دار شد و من با اتفاق شهید صیاد و یکی دو نفر دیگر از برادران سپاه و ارتش سوار بالگرد شدیم و به سمت محل مورد نظر حرکت کردیم. بالگرد در پشت ارتفاعات ماهان به زمین نشست. قبلاً برف سنگینی در منطقه باریده بود. همگی از بالگرد پیاده شدیم و شهید شروع به دویدن به طرف یکی از دره‌های موجود بین ارتفاعات نمود و ما هم به اتفاق ایشان می‌دویدیم. برف خیلی زیاد بود و تا نزدیک زانو در برف فرو می‌رفتیم، که دیگر شهید منصرف شدند. با درخواست امیر عابدی، فرمانده محترم پایگاه، مراجعت کردیم و چون هوا در حال تاریک شدن بود، سوار بالگرد به طرف پادگان سپاه که در محل استقرار هیئت بازرسی بود برگشتیم. اما صحنه جالب توجه این بود که دیدیم تعداد زیادی خودرو تویوتا مسلح به تیربار و سرباز آماده حرکت به سمت شهر یا بخش ماهان بودند. وقتی ما جرا را شهید صیاد سؤال کردند، ایشان گفتند: اطلاع رسیده قاچاقچیان مسلح با تجهیزات مربوطه به سمت ماهان حرکت کرده‌اند و نگرانی شدیدی ایجاد شده که با مراجعت بالگرد، برطرف گردید. شهید صیاد بلافاصله قبل از نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز شکر بجا آوردند و به ما توصیه کردند شماها هم این کار را انجام دهید.

(۳)

هیئت بازرسی ستاد کل پس از انجام بازرسی از توان رزمی یگان‌های مستقر در کرمان، شب با یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ عازم مشهد شدند. شهید صیاد در کابین

خلبانان ننشته بود. حدود یک ربع از پرواز هواپیما نگذشته بود که ناگهان در یک لحظه در انتهای هواپیما جرقه بسیار شدیدی ایجاد شد و بلافاصله قطع گردید. سکوت خاصی در بین افراد داخل هواپیما حکم فرما شده بود و همه به شدت نگران شده بودند. خدمه فنی هواپیما خیلی تلاش کردند تا عیب بوجود آمده را پیدا کنند، اما موفق به این کار نشدند. ظاهراً نشانگرهای هواپیما هم چیزی را نشان نمی‌داد. سرتیپ پاسدار دکتر حیدرپور^۱ با یک کیسه پلاستیکی شروع به جمع‌آوری صدقات نمود و همه اعضاء هیئت، مبالغی در داخل کیسه انداختند و وقتی از پنجره‌های هواپیما هم بیرون را نگاه می‌کردیم، هیچ نوع نور چراغی از داخل کویر دیده نمی‌شد (هواپیما در مسیر کرمان - مشهد از روی کویر نمک می‌گذرد). در این شرایطی که سکوت خاصی در بین اعضاء هیئت ایجاد شده بود، شهید صیاد از کابین خلبانان خارج شد و به جمع اعضاء هیئت پیوستند. در کنار من سردار اسماعیل قربانی^۲ ننشته بود، رو به من کرد و گفت حتماً شهید صیاد از ماجرا مطلع است. شهید صیاد چهره‌ای بشاش داشت و نگرانی در چهره ایشان مشاهده نمی‌کردیم. من که نزدیک ایشان بودم، سؤال کردم مورد خاصی وجود دارد؟ شهید صیاد فرمودند: توکل بر خدا کن و دعای سلامتی را زمزمه کن، ان شاءالله اتفاقی نخواهد افتاد. همین طور هم شد. وقتی که هواپیما در باند فرودگاه مشهد متوقف شد، متوجه شدند که نقص فنی ایجادشده، مربوط به دستگاه بالابرنده درب رمپ بوده است. شهید پس از این که به اتفاق هیئت در محل پیش‌بینی شده در پادگان لشکر ۷۷ پیاده خراسان حضور یافت، بلافاصله دو رکعت نماز شکر بجا آوردند و به تأسی از ایشان اکثر قریب به اتفاق اعضاء هیئت هم همین عمل را انجام دادند. شهید بزرگوار با این رفتار خرمندان‌اش چنان در همراهان تأثیر گذاشته بود که همه سعی می‌کردند پس از هر مأموریت در محلی مناسب نماز شکر بجا آورند و با وضو باشند.

۱. سردار سرتیپ پاسدار دکتر حیدرپور از همکاران شهید صیاد در ستاد کل بود.

۲. سردار سرتیپ پاسدار اسماعیل قربانی از همکاران شهید صیاد در ستاد کل بود.

(۴)

در تابستان سال ۱۳۷۳ در معیت شهید صیاد شیرازی جهت بازدید از پرواز یک فروند هواپیمای میراث، به همدان (پایگاه سوم شکاری) رفته بودم. یک فروند هواپیما آماده شد و سرهنگ خلبان نقدی بیگ، که خلبان بسیار ماهری بود، هواپیما را به پرواز درآورد، ولی متأسفانه چرخ‌های عقب هواپیما کاملاً جمع نشد، حتی در هوا نیز باز و بسته نمی‌شد. من به اتفاق شهید در محل کاروان بودیم و شاهد ماجرا بودیم. همه کادر پروازی هم حضور داشتند و نگران بودند، شهید هم خیلی نگران بود و دائماً زیر لب دعای سلامتی امام زمان (عج) را زمزمه می‌کرد. ما هم به تأسی از آن شهید بزرگوار این کار را می‌کردیم. از آن جایی که خواست خدای متعال بود، در زمان نشست، حالت شیرجه تند هواپیما باعث شد چرخ‌ها کاملاً باز شود و هواپیما سالم به زمین نشست، که بلافاصله شهید دستور دادند یک گوسفند قربانی شود و در غذای سربازان طبخ گردد و طبق معمول نماز شکر بجا آورد و فوق‌العاده خوشحال شد و با خلبان روبوسی کرد.

اینها همه برکاتی است در سایه نماز و توسل

زمستان سال ۱۳۷۰ پس از بازدید و بازرسی هیئت بازرسی ستاد کل از توان رزمی یگان‌های مستقر در استان سیستان و بلوچستان، در خاتمه قصد داشتند از فرودگاه زاهدان با هواپیمای نظامی به طرف مشهد پرواز کنند که متوجه شدند یکی از لاستیک‌های هواپیما پنچر شده و قادر به پرواز نیست. درخواست شد که از اصفهان هواپیمای دیگری به زاهدان اعزام کنند تا هیئت بتواند به مشهد برود. هواپیما قدری دیر اعزام شد. شهید صیاد به من و جناب سرهنگ خادم‌الحسینی^۱ دستور دادند که با هماهنگی لشکر ۸۸، دو دستگاه اتوبوس از ترمینال زاهدان

۱. سرهنگ خادم‌الحسینی از همکاران شهید صیاد در ستاد کل بود.

کرایه کنید تا هیئت با اتوبوس به مشهد اعزام شود. این کار انجام شد و با همکاری لشکر دو دستگاه اتوبوس مناسب آماده شد. سرتیپ دوم جلیل نیازی فرمانده وقت لشکر بود. جالب اینکه وقتی اتوبوس‌ها آماده شدند، هواپیمای سی ۱۳۰ هم در فضای استان ظاهر گردید و از طریق سیستم کنترل پرواز هواپیمای فرودگاه اطلاع داده شد که به زودی یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ در فرودگاه به زمین خواهد نشست. هواپیما فرود آمد. به هر حال هواپیما آماده شد و هیئت را به مشهد ترابری نمود. لشکر تصمیم گرفت از این دو دستگاه اتوبوس جهت جابجایی سربازان گردان آموزشی از زاهدان به مشهد استفاده کند. این کار را لشکر انجام داد. در مشهد مقدس متوجه شدیم که در مسیر زاهدان - نهبندان دو دستگاه اتوبوس به وسیله عناصر ضدانقلاب متوقف شده و سربازان را گروگان گرفته‌اند. البته ضدانقلاب وقتی که دید سرنشینان اتوبوس‌ها سرباز هستند آنها را آزاد نمود. درحقیقت ضدانقلاب از ماجرا مطلع شده بود و با هدف گروگان گرفتن هیئت بازرسی خودش را آماده کرده بود، که به فضل خداوند متعال به اهداف پلید خود نرسید. وقتی شهید از این واقعه مطلع شد، فرمودند که اینها همه برکاتی است که در سایه نماز و توسل بر ائمه و امام زمان حاصل می‌شود و در انجام مأموریت از هیچ چیزی باک نداشته باشید و با خدا باشید؛ چون ما برای خدا و دین او دستورات ولی فقیه را که نماینده امام زمان (ع) هستند اجرا می‌کنیم و لذا هیچ‌گونه نگرانی در کار نیست.

وقت‌شناسی و برنامه‌ریزی

تابستان سال ۱۳۷۱، شهید بزرگوار تصمیم گرفت که هیئت بازرسی خدمت حضرت آیت‌الله باریک‌بین، نماینده محترم ولی فقیه و امام جمعه قزوین، برسد و لذا اقدامات لازم انجام شد و یک دستگاه اتوبوس از طریق ستاد کل آماده شد و اعضای منتخب سوار بر اتوبوس شدند. مدتی اتوبوس در خیابان مقابل ساختمان

اصلی ستاد کل متوقف شد. تعدادی از اعضای هیئت بازرسی چندین بار به من اصرار کردند که بروید به تیمسار صیادشیرازی اطلاع بدهید که اتوبوس آماده است. من این کار را دوبار انجام دادم، اما دیدم در لحظه‌ای که ایشان می‌خواستند از دفترشان خارج شوند، به ساعت خود نگاه کردند و بعد خارج شدند. این به آن معنا بود که ایشان زمان را برنامه‌ریزی کرده بودند و در رأس ساعتی که مورد نظرشان بود، باید اتوبوس حرکت می‌کرد. این کار انجام شد و خود ایشان هم در صندلی پشت سر راننده اتوبوس نشستند و من جهت یادداشت کردن مطالبی که شهید صیاد می‌فرمودند در صندلی پشت سر ایشان نشستم.

قصد من از بیان این خاطره وقت‌شناسی، برنامه‌ریزی و دقت نظر ایشان در ساعت حرکت خودرو و حضور بموقع نفرات در محل خودروها بود که درس بسیار بزرگی از لحاظ وقت‌شناسی و برنامه‌ریزی بود.

علاقه فوق‌العاده به خانواده رزمندگان

پس از آنکه هیئت معارف جنگ شهید صیادشیرازی در سال ۱۳۷۳ با اخذ مجوز از مقام عظمای ولایت در پادگان آموزشی نذاجا تشکیل و سازماندهی گردید، در خرداد سال ۱۳۷۶ تصمیم گرفته شد که به منظور گردآوری اسناد و مدارک مستند و کتبی، بازسازی صحنه‌های نبرد، پردازش و بهره‌برداری آموزشی از آنها برای نسل‌های آینده، فرماندهان محترم یگان‌های عمل‌کننده در عملیات‌های غرور آفرین فتح‌المبین و بیت‌المقدس را در پایگاه چهارم شکاری دزفول گردهم آوردند، تا ضمن ثبت و ضبط خاطرات آنان با حضور در مناطق عملیاتی و تشریح نحوه عملیات و همچنین میزگرد تشکیل‌شده در سالن اجتماعات پایگاه ثبت و ضبط گردد. این مأموریت به نحو بسیار شایسته‌ای انجام شد (البته من چند روز قبل از حضور هیئت در پایگاه به دزفول اعزام شده بودم تا هماهنگی‌های لازم را در رابطه

با چگونگی اسکان و فراهم شدن تسهیلات لازم برای فرماندهان محترم طبق اوامر شهید صیاد انجام دهم که این کار دقیقاً انجام شد و هیئت هم با دو دستگاه اتوبوس از تهران به پایگاه اعزام شده بود). در این ایام شهید صیاد به من دستور داد که تعدادی اقلام خانگی به عنوان هدیه برای برخی از فرماندهان ارشد و شاخص خریداری گردد تا به آنان تقدیم شود. این عمل طبق دستورات صادره و با نظر خود شهید صیاد انجام گردید، اما برخی از فرماندهان عزیز پس از دریافت هدایا ضمن تشکر فراوان آنها را به من برگرداندند و اعلام کردند که اقلام به افراد نیازمند اهدا گردد، که جناب سرهنگ آذربون^۱ هر یک از آنها را به خانواده‌های کارکنان پایور یگان‌های عمل‌کننده در عملیات‌های مذکور، که شناخت لازم از آنها داشت، هدیه نمود. وقتی که من این مطلب را به عرض شهید صیاد رساندم ایشان خیلی خوشحال شدند که جناب آذربون چنین کاری را انجام دادند و موجب خوشحالی خانواده آن رزمندگان شده‌اند. شهید بزرگوار به خانواده‌های رزمندگان و خود رزمندگان فوق‌العاده علاقه‌مند و دلسوز بود.

توجه فوق‌العاده به آموزش

شهید والامقام در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ تصمیم گرفته بودند که علاوه بر آموزش تئوری دانشجویان سال سوم دانشگاه افسری امام علی(ع) در کلاس‌ها، دانشجویان به مناطق عملیاتی جنوب اعزام و از نزدیک با مناطق عملیاتی آشنا شوند و آموزش‌های تئوری با توجیه در مناطق عملیاتی توأم گردد تا آموزش‌ها از غنای بیشتری برخوردار باشد. لذا برابر دستورات صادره از سوی شهید، من چند روز زودتر جهت هماهنگی به منطقه جنوب اعزام شدم و با هماهنگی با فرماندهان تیپ ۲، فرمانده پشتیبانی منطقه ۲ و آمادگاه ۵۷۱ دزفول اقدام به دایر نمودن بیش

۱. سرهنگ جانباز غلامرضا آذربون از هم‌رزمان و دوستان نزدیک شهید صیاد می‌باشد.

از ۱۰۰ تخته چادر گروهی در غرب پل کرخه (نزدیک به زاغه‌ها) نمودم و برابر هماهنگی‌هایی که شهید بزرگوار با لشکرهای ۹۲، ۸۴، تیپ ۴۵ تکاور، پشتیبانی منطقه و سایر یگان‌های عملیاتی جنوب و غرب انجام داده بودند، حدود ۷۰ دستگاه خودرو بنز ۹۱۱ در محل اردوگاه آماده گردید. نکته قابل توجه آن است که اکثر این خودروها از لحاظ لاستیک، روغن، باتری و... مشکلاتی را به همراه داشتند که خوشبختانه با پیگیری‌های لازم، فرمانده تعمیر و نگهداری منطقه ۶ نهایت همکاری را با ما به عمل آورد و تمام این خودروها حاضر به کار شدند. شهید بزرگوار این تلاش را ناشی از برکت آموزش میدانی دانشجویان و لطف خدا و ائمه (ع) می‌دانستند و می‌فرمودند همین که این تعداد خودروها از یگان‌های عملیاتی صددرصد آماده به کار می‌شوند، نعمت و لطف خدا می‌باشد و فضیلتی در آن وجود دارد و خیلی خوشحال شدند.

خوشحالی از اقدامات خوب و اثربخش

تابستان ۱۳۷۷ در آموزش میدانی دانشجویان سال سوم دانشگاه افسری امام علی (ع) روی ارتفاعات شاوریه (نزدیک چاه نفت)، شهید صیادشیرازی به من دستور دادند که به تیپ ۲ دزفول بروم و امیر امرالله شهبازی^۱ را به وسیله یک فروند بالگرد به محل تجمع دانشجویان روی ارتفاعات شاوریه ببرم. در ادامه فرمودند که همسر ایشان را که همراهش می‌باشد به منطقه نیاور. من اطاعت کردم و رفتم. وقتی امیر شهبازی را با ویلچر جهت سوار شدن به طرف بالگرد آوردند، اول از همه همسر ایشان سریع سوار بالگرد شد و کمک کرد تا شوهرش (امیر شهبازی) در کنار بنشیند. من با دیدن این صحنه، دیگر نتوانستم دستور

۱. امیر سرتیپ دوم جانباز امرالله شهبازی، فرمانده وقت قرارگاه قدس، از هم‌زمان و دوستان نزدیک شهید صیاد بود.

دوم شهید بزرگوار اجرا کنم و لذا از محل پادگان تیپ ۲ تا ارتفاعات شاوریه چه بر من گذشت بماند و با خودم کلنجار می‌رفتم که به شهید چه بگویم که از من دلگیر نشود. بالاخره وقتی بالگرد در روی ارتفاعات شاوریه به زمین نشست، بلافاصله به حالت دو رفتم خدمتشان و به شهید عرض کردم که همسرشان هم آمد. شهید فرمودند پس بگو در بالگرد بنشیند و پیاده نشود. این کار را انجام دادم. اما اتفاقاتی که رخ داد بسیار جالب بود و آن اینکه تمام عکاسان، فیلم‌برداران و مصاحبه‌گران به طرف بالگرد حرکت کردند تا ضمن تهیه فیلم و عکس با همسر ایشان مصاحبه کنند. حضور همسر امیر شهبازی و تشریح عملیات فتح‌المبین توسط امیر شهبازی که در آن عملیات، فرمانده قرارگاه قدس بودند، انجام فرائض مذهبی توسط یکی از دانشجویان چنان صحنه عرفانی و پرفیزی ایجاد کرد که شهید نه تنها از من گله نکردند، بلکه تشکر هم کردند و فرمودند: خوب شد که همسرش را هم آوردید و من خدا را بی نهایت شکر کردم و احساس آرامش نمودم و تا زمانی که این سخنان را از ایشان شنیده بودم فوق‌العاده نگران و با خودم در ستیز بودم.

نتایج اخلاقی و مدیریتی

در مجموع از چند مورد خاطره ذکر شده فوق، نتایج اخلاقی و مدیریتی زیادی حاصل می‌شود که چند نمونه از آن را به شرح زیر می‌توان بیان نمود:

۱. توجه وافر به نماز اول وقت.
۲. صبر و حوصله فراوان.
۳. توکل به خدا و استعانت از الله.
۴. توسل به ائمه اطهار(ع) و امام زمان(عج) و قرائت مداوم دعای سلامتی امام زمان(عج).

۵. اعتقاد راسخ به مقام عظمای ولایت.
۶. شجاعت و بی‌باکی.
۷. برنامه‌ریزی در کار.
۸. وقت شناسی.
۹. داشتن تعامل خوب با مقامات لشکری و کشوری.
۱۰. احترام به فرماندهان در تمام رده‌ها.
۱۱. احترام به رزمندگان در تمام درجات و خانواده‌های آنان.
۱۲. تصمیم‌گیری بموقع.
۱۳. توجه فوق‌العاده به آموزش.
۱۴. خوشحال شدن از هریک از اقدامات خوب و اثربخش.
۱۵. تقدیر بجا و بموقع از افراد مسئولیت‌پذیر.



از راست: سرتیپ ۲ سید محمد شهیدی، سرتیپ ۲ ابوالقاسم کیا، سرتیپ ۲ فریدون
پاک‌چهر، سرتیپ ۲ حمید شکبیا

اعتقاد راسخ، شعار گویا، عمل به اعتقادات

یکی از مفسران عالی قدر می فرماید پایداری و بقاء هر عمل بستگی به ارتباطی است که با خدا دارد. هر جا قرآن می بینیم، شیخ عباس قمی هم هست، مفاتیح-الجنان هم هست. از سال ۱۳۷۸ تا حالا در هر نقطه‌ای از این مملکت مراسم و مجلسی برای شهیدی هست، اسم صیاد هم هست. مرحوم آیت الله بهجت^۲، که خدا رحمتش کند، وقتی که بعضی از طلبه‌ها خدمتش می رسیدند و می گفتند ما را نصیحت کنید، می فرمود: بروید به آن چیزی که بلد هستید عمل کنید، خدا علمتان را زیاد می کند. شهید صیاد هم به آن چیزی که بلد بود عمل می کرد و تا عمل نمی کرد دنبال مطلب دیگری نمی رفت.

دین اسلام را پیغمبر آورد، ولی قیام سالار شهیدان در سال ۶۱ هجری باعث شد که دین زنده شود، چون مسائل اعتقادی گفته نمی شد و از اهل بیت صحبتی نبود. قیام سالار شهیدان باعث زنده شدن دین شد. انقلاب که به پیروزی رسید خیلی‌ها گفتند که ارتش باید منحل شود، نه تنها منافقین، حتی خودی‌ها هم نظرشان این بود که ارتش منحل شود. امام خمینی (ره) با درایتی که داشتند، ارتش را حفظ کردند. شهید صیاد هم باعث عزت ارتش شد، هم رشد سپاه، چرا؟ شهید صیاد سه ویژگی داشت: «اعتقاد راسخ، شعار گویا و عمل به اعتقاداتش». اعتقاد به ولایت، انقلاب و وحدت داشت و شعارش وحدت بود. تمام صحبت‌های صیاد را که گوش کنید هیچ‌جا نگفته ارتش یا سپاه! همیشه گفته: رزمندگان اسلام. شعارش گویا بود. چطور باعث عزت ارتش شد؟ آقایان قدیمی‌ها می دانند وقتی که

۱. سرهنګ جانباز غلامرضا آذربون از هم‌زمان و دوستان نزدیک شهید صیاد می‌باشد.

۲. مرحوم حضرت آیت الله العظمی محمدتقی بهجت از مراجع عظام تقلید بودند.

شهید صیاد برای معرفی یک فرمانده لشکر به منطقه‌ای می‌رفت از اعتباری که خدا به او داده بود، استفاده می‌کرد. اول می‌گفت ورودم باید رسمی باشد. تشریفات می‌گذاشت که مردم بدانند ارتش زنده است. خود استاندار، امام جمعه، فرمانده نیروی انتظامی و مسئولین کشوری و لشکری در جلسه معارفه فرمانده لشکر حضور داشتند. این باعث عزت ارتش بود. ولی بازگشتش از منطقه بدون سر و صدا بود. جلسات هماهنگی زیادی در ارتش می‌گذاشت. یک جلسه خصوصی با بازرسی، حفاظت و اطلاعات و عقیدتی - سیاسی هم بود. به سه دلیل، دلیل اول: چون انقلابی بودند و با زبان خودشان با آنان صحبت می‌کرد و به آنها دل‌داری می‌داد. دلیل دوم: وحدتی که عملاً بین یگان‌ها ایجاد می‌کرد و دلیل سوم: به آنها توصیه می‌کرد که شما چشم و بازوی فرمانده‌اید و اراده فرمانده نیستید.

وقتی که مطلبی را از بالا، فرمانده کل قوا تصمیم می‌گرفت و به ایشان می‌گفتند، اگر برخلاف نظرش بود، طوری عمل می‌کرد که نزدیک‌ترین کسانی در ستاد متوجه نمی‌شدند. برای مثال عملیات بدر، عملیاتی ناموفق بود و شکست خورد. شهید صیاد از ریشه با این عملیات مخالف بود، تأکید می‌کنم از ریشه مخالف بود، ولی طوری عمل کرد که حتی نزدیک‌ترین کسانی هم ندانستند که صیاد با این عملیات مخالف است و به گونه‌ای عمل کرد که انگار خودش طراح عملیات است. با اعتقاد عمل می‌کرد. ولی همین صیاد کم زجر نکشید، کم خون دل نخورد، ولی صبر کرد.

نقل است که بعد از رحلت رسول گرامی اسلام(ص)، حضرت زهرا(س) به امیرالمؤمنین علی(ع) گفت چرا شمشیر نمی‌کشید؟ حضرت صبر کرد تا موقعی که مؤذن صدا کرد: اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. امام فرمود: می‌خواهید این صدا باشد یا نباشد؟! در جواب حضرت زهرا گفتند می‌خواهم باشد. امام گفت: به خاطر همین سکوت کن. اگر صیاد سکوت کرد فقط به خاطر وحدت و حفظ انقلاب و گوش کردن به حرف ولایت بود. نهالی نزدیک بهار با علاقه، با آگاهی و با عشق

تهپه می کنيد، نه برگ دارد و نه گل. بعضی از اعضای خانواده با کاشتن آن مخالفند ولی شما می شناسيد، فکر کرديد باغچه و باغتان را چطوری رشد دهيد. می خواهيد خودتان به اين نهال رسيدگی کنيد. بعضی ها حسادت می کنند که اين نهال چیست؟ فقط همين یک نهال است، ولی خودت به آن توجه می کنی. اتفاقی می افتد که ديگر نمی توانيد به آن رسيدگی کنيد. وقتی که در جلوی چشمانتان، نهال را از ریشه می کنند، چه حالی به شما دست می دهد. شهيد صياد خودش فکر کرد، خودش کار کرد و خودش تصميم گرفت. چون رزمندگان بُريده بودند. تيپ شهادت (تيپ ۵ حضرت ابوالفضل) را تشکيل داد. امير سليمان جاهد در جلسه آن شب حاضر بودند و شور سربازان، درجه داران و افسران تيپ ۵ راديدند. ايشان آن زمان فرمانده قرارگاه بودند. ولی هنوز شهيد صياد خانه نشين نشده بود که تيپ ۵ را از ریشه کردند. چقدر زجر کشيد، ولی سکوت کرد. به خاطر اين که الآن ارتش عظمت، وحدت و انسجام دارد. او به خاطر خدا صبر کرد و خدا به وی عزت داد، صلواتی ختم کنيد.



سرتیپ دوم آزاده حسین یاسینی^۱

اجازه بدهید من شخصاً بروم

خاطره من از شهید صیاد مربوط به سال‌های جنگ می‌باشد، در آن سوی پنجوین عراق. در سال ۱۳۶۲ یا ۱۳۶۳ ایشان در بازدیدی غیرمترقبه به منطقه عمومی لری (شیخ لطیف) دره میانه آمدند و قرار شد از یکی از یگان‌های گردان ما بازدید کنند. در تشریح، توسط سلسله مراتب تصمیم گرفته شد گروهان یکم را که به لحاظ فاصله نزدیک با دشمن و سرکوب بودن دشمن از لحاظ استقرار روی ارتفاعات بلند و ثبت دقیق اجرای گلوله‌های دشمن، مشکلاتی جهت بازدید خواهد داشت، به سمت منطقه سرخوار که فاصله چندین کیلومتری با دشمن دارد ببریم - که عموماً مسیر تردد قاچاقچیان بود - تا گزندی به وی نرسد. ایشان به محض اینکه مطلع شد چنین تصمیمی گرفته شده است، گروهان یکم را که من فرمانده-اش بودم برگزید و بعد به من دستور داد که خود شما رانندگی کنید، کسی نمی-خواهد بیاید و در طول مسیر به اتفاق در مورد مسائل صحبت خواهم نمود. من که در رانندگی بسیار ضعیف بودم، با توکل به خدا و با جیب کام به سمت دره میانه که پای ارتفاعات شیخ گز نشین بود و در ادامه مسیر به جاده‌ای می‌خورد که به دشت خرمال منتهی می‌شد و ارتفاعات بلند کله قندی نیز بدان اشراف داشت حرکت کردیم. در واقع ما در یک گودی بودیم که دشمن از هر سو به ما مسلط بود و من در طول مسیر چگونگی استقرار یگان را برای ایشان تشریح کردم. یکی از دسته‌ها را هم که در معرض شدید آتش و گاه اعزام گشتی‌های عراقی بود و عموماً شبها درگیر بود و همچنین شهادت‌های نسبت به سایر دسته‌های گروهان

۱. امیر سرتیپ دوم سید حسین یاسینی از هم‌زمان و دوستان نزدیک شهید صیاد و فرمانده

تیپ ۴۵ تکاور بود.

بیشتر بود به نام «تپه شاهین» که در ضلع انتهایی یگان در جای پرتی بود، تشریح کردم. ایشان کمی مکث کرد و گفت: «چون وقت کم است، به همان تپه شاهین که بهتر است نام تپه شهدا را رویش بگذارید برویم.» بنابراین پس از توقف در فرماندهی پای پاسگاه به اتفاق هم از مسیر پاکوب از شیارها و شکاف‌ها عبور کردیم و به محل رسیدیم و اقدامات انجام شده که گروه‌بان ۲ وظیفه کمال جمال را که بعدها در آنجا به شهادت رسید، برای ایشان بازگو کردم: حفر کانال‌های عمیق، ایجاد تونل جهت نمازخانه، اجرای نماز جماعت، احداث سنگرهای استراحت دوجداره جهت جلوگیری از تلفات، احداث سنگرها و مواضع پدافندی بسیار مناسب و ایجاد وحدت و یکدلی با مدیریت توانمند و به عرض رساندم که ایشان از شهر نیشابور ضمن آنکه درجه‌دار بسیار پرتلاشی از لحاظ عملیاتی است، فوق‌العاده هم معنوی است و در اشاعه فرهنگ اسلامی همراه با تزریق جسارت، موجبات بالا رفتن روحیه در این دسته گردیده است. از آن روز آن تپه بنام تپه شهدا نام گرفت. در آنجا تونلی بود که در قسمت انتهایی تپه به سمت نیروهای عراقی‌ها حفر شده بود. قسمتی از آن را به علت سنگلاخ و محکم بودن قادر به حفر تونل نشده بودیم و آن را حدود ده متر به صورت کانال ادامه داده بودیم و این قسمت به طور کامل در دید بود که هرگاه کسی احیاناً در روز عبور می‌کرد، بلافاصله آن محل با انواع گلوله‌ها زده می‌شد، و به همین علت هر گونه حرکت و تردد در شب انجام می‌گرفت و در قسمت جلو، پُست کمین و استراق سمع چهار نفره بود که دو نفر می‌خوابیدند و دو نفر نگهبانی می‌دادند و وسائل سمعی و بصری آنها تلفن قورباغه‌ای و دوربین دید در شب و دید در روز بود، منتهی چون احتمال می‌دادیم خط تلفن را یک باره عناصر گشتی دشمن قطع کنند، سه خط و در مسیرهای مختلف گذاشته بودیم و شب‌ها عموماً تعویض نگهبانان انجام می‌شد. شهید صیاد گفت: اجازه بدهید من شخصاً بروم. من عرض کردم این فاصله ده متری در دید دشمن است.

باور کنید ایشان این ۱۰ متر را داخل کانال سینه‌خیز رفتند و کسی را هم همراه خودش نبرد و از ما هم قول گرفت تماس نگیریم. دشمن هم متوجه نشد. پس از ۲۰ دقیقه توقف، برگشت و مرا تحسین کرد و پیشانیم را بوسید و دستم را فشرد و گروه‌بان کمال جمال را در آغوش گرفت و ده دقیقه در تونل نماز جماعت سخنرانی کرد و از اینکه در این نقطه خطوط نبرد سربازان این‌گونه به اعتقادات ارزش قائلند و با کمترین امکانات چنین فضای معنوی را ایجاد نموده‌اند، تشکر کرد. پس از آن سؤالاتی را که از عناصر کمین کرده بود، بازگو کرد و ما هم قول دادیم آن تپه شاهین نامش به تپه شهدا تغییر کند، چون همه دسته‌های یگان‌ها به نام توحید، وحید، رحمان و آخرین شاهین بود، بعد از چند روز گروه‌بان ۲ وظیفه کمال جمال به شهادت رسید، قبل از آن در حین اجرای نماز جماعت تعداد ۷ نفر از سربازها به شهادت رسیده بودند که موجب احداث تونل نماز جماعت و سپس مسقف و دوجداره شدن سنگرها شد و با شهادت این درجه‌دار وظیفه، اوامر شهید صیاد اجرا شد و تپه شاهین به تپه شهدا تغییر نام پیدا کرد.

ان شاء الله برای سال بعد آماده باش

این خاطره مربوط به اعزام فرزندان مسئولین محترم نظام از مدرسه راهنمایی نیکان تهران به منطقه عملیاتی جنوب در سال ۱۳۷۷ است. به لحاظ مسئولیت خطیر و مأموریت محوله به قرارگاه عملیاتی جنوب، فرماندهی محترم قرارگاه جنوب امیر کیومرث حیدری^۱ و جانشین ایشان امیر نصرالله عزتی بنده را توجیه کرده و مسئول توجیه منطقه و سرپرست این مجموعه تعیین نمودند؛ تأکیدات لازم در این خصوص شد و آنها یک هفته مهمان قرارگاه جنوب بودند. در رأس این مجموعه، ریاست مدرسه حاج آقا دوائی

۱. امیر سرتیپ کیومرث حیدری جانشین فرماندهی نیروی زمینی ارتش در زمان همایش می‌باشد.

بود. ساعت ۸:۳۰ صبح ترمینال راه‌آهن اندیمشک نقطه آغازین استقبال از این عزیزان بود که با شور و اشتیاق خاصی وارد ایستگاه راه‌آهن شدند و بلافاصله بعد از خوش و بش، سوار اتوبوس‌های از پیش تعیین‌شده شدند. در طول مسیر لحظه به لحظه از همان خاکریز اول دفاع مقدس در جنوب که با شهر اندیمشک شروع می‌شد، توجیه شدند تا اینکه رسیدیم به شهر مقدس و مذهبی شوش، دانیال نبی(ع). با ادای احترام جمع حاضر به ساحت مقدس این رسول الهی به سمت رودخانه کرخه عبور کردیم. روی پل شهید ناجیان تشریحی از چگونگی وضعیت در زمان جنگ و عملیات فتح‌المبین شد. یکی از فرزندان مسئولین به مزاح گفت: جناب سرهنگ یاسینی ان‌شاءالله که این را هم برایمان تشریح می‌کنید. سپس به سمت محل استقرار یک گردان از تیپ ۴۵ تکاور در غرب رودخانه کرخه حرکت کردیم. حدود ساعت ۹:۳۰ صبح صبحانه (عدسی بود) در حسینیه صرف شد و بلافاصله به سمت سایت‌های ۴ و ۵ حرکت کردیم و پس از توجیه و تشریح به مواضع سدکننده بُرغازه و در نهایت چهارراه فکه و در ادامه به سمت پاسگاه فکه رفتیم. آنجا با توجه به وقت نماز یکی از فرزندان مسئولین اذان گفت و با صفوف منسجم نماز جماعت به امامت حاج آقا دوائی اقامه شد.

پس از آن زمان زیادی به منظور توجیه مجموعه در تفحص شهدای فکه و قسمتی در برج دیده‌بانی پاسگاه گذشت. سپس در ادامه مسیر چگونگی احداث کانال کمیل و کانال حنظله و به دنبال آن موانع و استحکامات مین و شبکه‌های فوگاز کار گذاشته‌شده در منطقه و چگونگی عبور رزمندگان از این موانع در زمان جنگ تشریح شد. در ادامه مسیر به سهراب سوبله، پاسگاه سوبله و پست‌های کمین رسیدیم که پرچم ایران و عراق در فاصله چند متری از هم نصب شده بودند و عکس‌های یادگاری با عناصر نگهبان خودی، مواضع دشمن و نیزارها و پاسگاه آن سوی مرز (عراق) گرفته شد. بعد از آن به چزابه رفتیم و در آنجا به

تشریح تنگه چزابه و حماسه‌آفرینی شهید سرلشکر مخبری پرداختیم. به دنبال آن و در ادامه مسیر به سهرابستان، رودخانه نیسان، پل بستان، جنگل، میشداغ، قرارگاه مقدم نزاجا که بعدها به نام شهید سپهبد علی صیادشیرازی نامگذاری شد و تنگه میشداغ رفتیم.

به لحاظ علاقه فرزندان محترم مسئولین، پس از صرف صبحانه در ساعت ۹:۳۰ تا ساعت ۵ عصر، هنوز تمایل چندانی به ناهار نبود و در نهایت ساعت ۵:۳۰ عصر ناهار صرف شد، و همه، بالأخص آقای دوائی راضی بودند. ایشان با امیر سرلشکر صیادشیرازی (خدایش رحمت کند) تماس گرفت و از این حرکت تشکر و قدردانی کرد. او بلافاصله اشاره داشت که جناب سرهنگ یاسینی صحبت کند. من شرمندۀ بودم و منتظر بودم تا مورد انتقاد قرار بگیرم که چرا صبحانه به فرزندان مسئولین عدسی دادید؟! چرا ناهار ساعت ۵:۳۰ عصر؟! چرا وقت شناس نبودید؟! با ترس عجیبی گوشه‌های همراه را برداشتم و سلام کردم. با گرمی پاسخ سلامم را داد و فرمودند: حاج حسین بفرمائید چه خبر؟ مراتب را به ترتیب تشریح کردم؛ هر مرحله ایشان تحسین می‌کرد. من به خیال خودم شاید ایشان می‌خواست مرا دست ببندازد. دادن صبحانه عدسی و ناهار ساعت ۱۷۳۰ عصر! بهترین مورد از نظر خودم نماز به وقت و تشریح مرحله به مرحله از محل‌های توقف بود. ایشان فوق‌العاده تشکر کردند. اما بعد برافروخته شدند و گفتند: خیلی خوب بود که صبحانه عدسی دادید و نماز به وقت خوانده شد، منزل به منزل و مقصد به مقصد مجموعه را توجیه کردید، ناهار به آنها دیر دادید، ولی چرا ناهار این همه مفصل؟ مگر اینها به هتل آمده‌اند؟ چه کسی دستور داده زرشک پلو با مرغ، سیب لبنانی، پرتغال بیروتنی، سالاد و نوشابه، ماست پذیرایی شوند؟ مگر شما که سال‌ها در جنگ و اسیر بودید این‌گونه غذاها بود؟! حالا بگو ببینم شام چی هست؟ عرض کردم: کباب سلطانی کوبیده و یک سیخ کباب برای هر نفر با

مخلفات مربوطه. شهید صیاد این بار دیگر برآشفته شدند و دستور دادند از امشب شب‌ها آبگوشت، صبحانه عدسی و ناهار یک روز ساچمه پلو و یک روز چمن پلو (با عصبانیت هم این دستور را دادند) و به دنبال آن فرمودند: حاج حسین! در طول یک هفته اقامت اینها، دوره ۵۲ روزه تکاور را برایشان اجرا می‌کنید تا با سختی‌ها آشنا شوند و بعد ادامه دادند: برای ترابری آنها، برای ادامه راه تا اروندکنار چه پیش‌بینی کردید؟ عرض کردم: بهترین اتوبوس‌ها لحاظ شده. باز هم برآشفته شدند و این بار فرمودند: آقا جان! برادر من حسین آقای عزیز! همه را بفرستید برگردند، تا صبح وقت هست. از هر لشکر و تیپ تعدادی خودروی آیف‌ا بدون چادر بگیرید، هر کدام از دانش‌آموزان یک قمقمه به همراه فانسقه. خودت جلو حرکت کن، از جاده‌های خاکی که دارای چاله و چوله باشد نه آسفالت، بگذار دل و روده‌هاشان بریزه بیرون، حالا که قراره گلوله کنار خودروشان نخوره، چاله چوله‌های جاده‌های مرزی را قدری احساس کنند و بعد هم در دوره تکاور از افسران بسیار متعصب و فوق‌العاده خشن استفاده کنید که هیچ‌گونه گذشت نداشته باشند. بعضی از این فرزندان، کسانی هستند که پدرانشان برایشان راننده تعیین کردند تا به مدرسه برسانند، آنها میوه تو راه مدرسه و داخل مدرسه‌شان آناناس و نارگیل هست. مثل سربازها نیستند که شاید دسرشان به سببی ختم شود. حتماً آنها تیراندازی با سلاح‌ها حتی اجتماعی را انجام دهند و شخصاً تیراندازی کنند. سخت‌پذیری را به آنها بیاموزید تا فردا که مسئول شدند، درد جامعه را درک کنند. این روند و توصیه ایشان در طول یک هفته سرلوحه کار قرار گرفت. اوایل خیلی سخت بود. بارها فرزند ایشان هم که همراه فرزند امیر طوطیایی در مجموعه بودند مورد مذمت و نکوهش هم‌کلاسی‌ها قرار گرفتند. این بابای شما با یک دستور همه چیز را عوض کرد، زرشک پلو شد ساچمه پلو، کباب شد آبگوشت، و حالا هم این همه سخت‌گیری.

آب هم که در طول هر وعده از صبحانه تا ناهار فقط یک قمقمه. ولی سومین روز همه شروع کردند به تعریف و تمجید و اینکه چگونه می‌شد وارد ارتش شد و مجذوب شده بودند. هر صبح پس از اقامه نماز صبح، زیارت عاشورا، ظهرها پس از اقامه نماز دعای سلامتی و شب‌های عصر سه‌شنبه دعای توسل و شب جمعه دعای کامل خوانده می‌شد.

روز جمعه به قرارگاه جنوب در اهواز برگشتیم و بچه‌ها از اندیمشک تا ارونه را به دقت مشاهده کردند و از خاطرات بیان شده از شهدا و رزمندگان از مناطق قیدشده نکته‌ها و برداشت‌های بسیار خوبی نمودند و تعدادی هم با دوربین‌های فیلم‌برداری و عکاسی اکثر صحنه‌ها را تصاویربرداری نمودند و نتیجه آن شد که در آخرین روز هر کدام همچون برادران متحد با یکدیگر قسم یاد کردند که راه شهدا را ادامه داده و روبروی هم قرار گرفتند و آیین سوگند در مسجد قرارگاه جنوب خوانده شد و هر دو نفر چفیه را به صورت نمادین دور گردن یکدیگر در روبروی هم انداختند. وقتی نوبت من شد، فرزند شهید صیاد مرا به عنوان برادر خودش خواند و چفیه اتحاد و یک‌دلی و تعهد را به دور گردن همدیگر انداختیم و قسم و سوگند یاد کردیم و بعد من اشعاری خواندم و از ایشان خواستم آن را تقدیم پدر بزرگوارشان نمایند. در آنجا به ایشان گفتم: باید یادش باشد که پدر شما بهترین پدر تمام دنیاست، قدرش را بدانید. بعد به پایگاه نیروی هوایی دزفول رفتیم و مراسمی که آنجا پیش‌بینی کرده بودند را دیدیم.

یک هفته نگذشته بود که امیر سرتیپ نصرالله عزتی، جانشین محترم قرارگاه جنوب که اکنون معاون هماهنگ‌کننده وزارت دفاع می‌باشد، مرا به پاس زحمات انجام‌شده، برابر اظهارات ایشان که امیر صیادشیرازی دستور داده بودند مورد محبت قرار داد. ۴۸ ساعت بعد، خود امیر شهید صیاد شخصاً تماس گرفت و فوق‌العاده تشکر کرد، بالأخص بعد از مشاهده فیلم یک هفته حضور، به من

سرتیپ دوم آزاده حسین یاسینی/۳۵

توصیه کرد «ان شاءالله برای سال بعد آماده باش!» ولی گویا اجل امان نداد و او بار دیگر در باغ شهادت را گشود.



درایت و هوشمندی و تصمیم بموقع

عملیات طریق القدس در منطقه بستان روزهای سوم و چهارم خود را پشت سر گذاشته بود و نیروهای پرتوان ایرانی تنگه چزابه را به تصرف درآورده و بستان را آزاد کرده بودند. پاتک‌های پی در پی توسط نیروهای عراقی در تنگه چزابه انجام می‌شد و دلیرمردان لشکر اسلام به ویژه گردان ۱۰۰ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی اهواز در تنگ چزابه آن را دفع می‌کردند. برابر اطلاعات واصله از سیستم‌های شنود ارتش، شهید صیاد به این نتیجه رسیده بود که دشمن در شب نهم یا دهم آذرماه سال ۱۳۶۱ (در حالی که ۵ الی ۶ روز از شروع عملیات گذشته بود) از سمت جنوب به شمال در محور رفیع، سابل و بستان در حال پیشروی است و قصد دارد از پل سابل وارد منطقه شده و عقبه شهر بستان را بسته و سپس نیروهای مستقر در بستان و تنگه چزابه را به محاصره درآورد.

شهید بزرگوار صیادشیرازی در ساعت ۱۲ شب وارد منطقه شد و در شهر بستان به فرمانده گردان ۲۵۶ تانک لشکر ۹۲ زرهی اهواز (جناب سرهنگ محمدجعفر لهراسبی) فرمودند که چنین وضعیتی پیش آمده و احتمالاً دشمن از سمت سابل به منظور اجرای عملیات وارد منطقه می‌شود و شما سریعاً گردان را به آن سمت حرکت داده و هر کجا نیروهای دشمن را مشاهده کردید با آنها درگیر شوید و از پیشروی آنان جلوگیری کنید.

من که در آن زمان فرماندهی یکی از گردان‌های ۲۵۶ تانک را به عهده داشتم، در قالب گردان تانک از بستان به سمت سابل حرکت را آغاز کرده و بعد

۱. امیر سرتیپ دوم سید علی مهربانی معاون عملیات نیروی زمینی ارتش در زمان همایش می‌باشد.

از یک ساعت حرکت در مسیر بستان — سابله و در تاریکی شب به ستونی از نیروهای زرهی دشمن که تازه از پل سابله عبور کرده و به سمت بستان در حرکت بودند برخوردیم. بلافاصله موضوع را به اطلاع فرمانده گردان رساندم (فرمانده گردان سوار بر نفربر ام ۱۱۳ در جلوی ستون و من سوار بر اولین تانک چیفتن در پشت سر نفربر فرمانده گردان در حرکت بودیم) فرمانده گردان بلافاصله دستور گرفتن آرایش تاکتیکی و سپس شروع درگیری را صادر کرد که یگان‌ها به سرعت دستور را اجرا کردند و نبرد تانک با تانک از فاصله ۱۰۰ الی ۱۵۰ متری با نیروهای زرهی دشمن آغاز شد و بعد از یکی دو ساعت درگیری، کلیه ادوات زرهی دشمن که از پل سابله عبور کرده بودند یا منهدم گردید و یا مجبور به عقب‌نشینی شدند. حین عقب‌نشینی تعدادی از تانک‌ها و نفربرهای



عراقی روی پل سابله با آتش نیروهای خودی به آتش کشیده شدند و تعدادی هم به داخل رودخانه سابله سقوط کرده و دیگر نیروهای دشمن تار و مار و مجبور به فرار شدند (موفقیت این عملیات حاصل درایت و هوشمندی شهید صیاد و تصمیم و اقدام بموقع ایشان بود و باعث حفظ دستاوردها و تثبیت مواضع تسخیرشده در عملیات طریق القدس گردید).

سرتیپ دوم محمود ریاحی^۱

ما باید مردم را بسیج کنیم

شهید صیاد درجه سرگردی داشت و در اصفهان خدمت می کرد، گاهی هم به کردستان رفت و آمد داشت. شهید صیاد یک خودروی ژیان سبز رنگ بسیار قدیمی داشت. یک روز به اتفاق من و سایر نفرات همراه ما، یعنی حاج آقا سالک فرمانده سپاه پاسداران اصفهان و برادر پاسدار اخلاصی که در حال حاضر احتمالاً در دفتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه تهران هستند و برادر رحیم صفوی^۲ بود یا برادر فضایی (که به احتمال قوی برادر صفوی بود) سوار بر آن ژیان شدیم و در خیابان کمال اسماعیل برای انجام مأموریتی حرکت می کردیم. با هم مشغول صحبت بودیم و شهید صیاد هم ضمن رانندگی به اخبار رادیو گوش می کرد، ولی ما توجهی به اخبار نداشتیم. نرسیده به میدان انقلاب اصفهان، شهید برگشت و به ما گفت امریکا به ایران حمله می کند. ما دو سه نفری من جمله آقای سالک با حالت خنده گفتیم علی جان! چه شده؟ خواب دیده ای؟ او با جدیت تمام گفت امریکا به ما حمله می کند. مجدداً گفتیم برای چی؟ گفت الآن اخبار رادیو اعلام کرد که ناو کانستالیشن از فلان نقطه به فلان نقطه دیگر حرکت کرده است (نقطه ای که ایشان گفت در ذهن من نمانده است).

ما از میدان انقلاب به مسجدی در خیابان کمال اسماعیل، که محل تبلیغات سپاه بود، رفتیم و در آنجا شهید صیاد با جدیت تمام با آیات قرآن جلسه را شروع کرد. بعد از قرائت آیاتی از قرآن دعای سلامتی امام زمان (عج) را خواند و

۱. امیر سرتیپ دوم محمود ریاحی از هم‌رزمان و دوستان نزدیک شهید صیاد می باشد.

۲. سردار سرلشکر رحیم صفوی مشاور ارشد نظامی مقام معظم رهبری و از دوستان نزدیک شهید

صیاد می باشد.

مسائلی که دلیل حمله امریکا به ایران با توجه به اخبار رادیو بود را بیان نمود و در ادامه گفت ما باید مردم را بسیج کنیم. این جلسه تقریباً سه ساعت ادامه پیدا کرد و نتایج جلسه به این ختم شد که سپاه موظف شد بیست مسجد را در اصفهان برای تبلیغات و جذب مردم پیش‌بینی کند و تأمین استاد هم به عهده ارتش محول شد. در طرح اولیه که در آن جلسه عنوان شد، نیازمندی استاد چهارصد نفر برآورد شده بود که شهید صیاد در آن جلسه گفتند من ظرف ۴۸ ساعت چهارصد نفر استاد را آماده می‌کنم. من که کنار ایشان نشسته بودم با انگشت دستم به طوری که دیگران متوجه نشوند به پایش زدم و گفتم علی جان! حواست جمع است چه داری می‌گویی؟! به من طوری نگاه کرد که هیچی نگو، من درستش می‌کنم. من هم دیگر صحبتی نکردم. ایشان قرار جلسه بعدی را ۴۸ ساعت بعد گذاشت.

دوستان سپاهی و آقای سالک و همراهانشان جلسه را ترک کردند و رفتند، من ماندم و شهید صیاد. تقریباً نزدیک غروب بود که با هم به طرف مرکز توپخانه و از آنجا به دانشکده توپخانه به راه افتادیم. در آن موقع هیچ‌کس در آنجا حضور نداشت. ما در یکی از کلاس‌ها نشستیم و سپس شهید صیاد گفتند: من باید طرحی را برای همین کار آماده کنم، به من هم مأموریت دادند و گفتند شما موظف هستید ظرف امشب مسئولین چاپخانه مرکز را پیدا کرده و هر ساعت از شب که شده آنها را به چاپخانه بیاورید و ضمناً تعداد ۲۰ نفر از نیروها و بچه‌های مؤمن را پیدا کنید و قبل از شروع مراسم صبحگاه اینجا باشند تا طرح را به آنها اعلام کنم. من دیگر حرفی نزدم و به دنبال مأموریتی که شهید صیاد به من واگذار کرده بود رفتم. خود شهید مشغول طرح‌ریزی برنامه‌اش شد. من حدود ساعت ۱۲ شب بود که توانستم چند نفر از کارمندان چاپخانه را پیدا کنم و آنها را به چاپخانه مرکز بیاورم.

شهید صیاد فرم بسیار زیبایی را طراحی کرده بود. فرم در این خلاصه می‌شد که خطاب به یک افسر یا یک درجه دار ارتش می‌گفت که آقای عزیز! شما چه تخصصی دارید؟ چند روز در هفته و چه ساعاتی از روز را می‌توانید تدریس کنید؟ منزلتان کجاست؟ و... یعنی فرم را طوری طراحی کرده بود که برای برنامه‌ریزی کار، به بهترین شکل استفاده می‌شد. چاپچی‌های مرکز آمدند و فرم‌ها را چاپ کردند.

شهید صیاد همان شب با سرهنگ افلاطونی، فرمانده مرکز، تماس گرفتند و درخواست کردند که من فردا در صبحگاه عمومی ۲۰ دقیقه زمان می‌خواهم تا صحبتی کنم و چون فردی انقلابی بود و در اصفهان نفوذ داشت، سرهنگ افلاطونی پذیرفت.

مأموریت دوم من بعد از نیمه شب شروع شد که خدا می‌داند با هزار مشکل توانستم حدود بیست نفر از نیروهای مؤمن و انقلابی را جمع کنم. قبل از شروع مراسم صبحگاه فرم‌ها چاپ شده و آماده بود. طرح شهید صیاد این بود که نفرات انتخاب شده در عقبه گردان‌ها مستقر شوند و فرم‌های چاپ شده را بعد از اعلام شهید صیاد بین نفرات گردان‌ها توزیع کنند و پس از پُر کردن اطلاعات خواسته شده فرم‌ها را جمع آوری کرده و تحویل ما دهند. البته ما این نیروها را در این خصوص آموزش داده بودیم و فرم‌ها تحویل‌شان شد و هرکدام از آنها مسئول یک گردان شدند. شهید صیاد در جایگاه پشت میکروفون رفتند و سخنرانی غرا و بسیار شورآفرینی کردند و همه را به نحوی تحریک کرد که همه به این کار اشتیاق پیدا کردند و سپس در ادامه سخنرانی فرمودند که الآن این فرم‌ها بین یگان‌ها توزیع می‌شود، همین‌جا پر کرده و تحویل مسئولین بدهید و دیگر به بعد ارجاع نداد. شکل فرم‌ها و اطلاعات خواسته شده به نحوی بود که پر کردن آنها بیش از ۵ الی ۶ دقیقه یا حداکثر ۱۰ دقیقه طول نمی‌کشید، همان‌جا فرم‌ها

تکمیل شد و حدود ۸۲۰ نفر به جای ۴۰۰ نفر داوطلب ارائه آموزش در طرح شهید صیاد شدند. برابر همان زمان اعلام شده با بچه‌های سپاه اصفهان جلسه تشکیل شد و بچه‌های سپاه هم خوب کار کرده بودند. شهید صیاد آمار داوطلبین مرکز توپخانه را ۸۲۰ نفر اعلام کردند که باعث تعجب همه شده بود که چگونه در عرض ۴۸ ساعت ۸۲۰ داوطلب از بین نیروهای ارتشی بدون هیچ چشم‌داشتی و به صورت مجانی آماده ارائه آموزش به نیروهای مردمی شدند.

برابر تصمیمات جلسه، محلی در دادگاه نظامی اصفهان جهت تشکیلات بسیج اختصاص داده شد و سروان عطاءالله صالحی^۱ به عنوان فرمانده بسیج انتخاب شدند و از نیروها اعم از ارتشی و نیروهای مردمی و سپاهی (سپاهی خیلی کمتر) ستاد بسیج تشکیل شد. برادر بزرگ‌تر من که دبیر آموزش و پرورش بود نیز یکی از داوطلبینی بود که در ستاد بسیج خدمت می‌کرد، و بدین نحو بسیج اصفهان شکل گرفت.

بسیج اصفهان به قدری زیبا شکل گرفت که در روزهای ۲۲ بهمن که نیروهای مسلح رژه می‌رفتند، رژه نیروهای بسیجی محکم و حتی بهتر از نیروهای ارتشی بود، چون هم مربیان آنها ارتشی بودند، و هم اینکه بسیجی‌ها روحیه انقلابی و مردمی داشتند. بین تمام یگان‌ها بهترین منطقه بسیج، منطقه‌ای بود که سرهنگ فشارکی^۲ مسئولیت آن را به عهده داشت. سرهنگ فشارکی افسری ورزشکار بود که ورزش باستانی کار می‌کرد و روحیه انقلابی خوبی هم داشت و به نحو بسیار خوبی بسیجی‌ها را آموزش داده بود، و رژه‌ای که این منطقه می‌رفتند بسیار بسیار زیبا بود و با آن ابتکاری هم که داشت

۱. امیر صالحی فرمانده فعلی ارتش.

۲. سرهنگ بازنشسته اکبر فشارکی، مسئول وقت بسیج یگان‌ها در بدو انقلاب و از دوستان نزدیک شهید صیاد بود.

یراق‌های سبز رنگی درست کرده بودند که بسیجی‌ها به سینه‌هایشان بسته بودند و کلاً جوّ اصفهان را تحت سیطره خودشان قرار داده بودند.

سازمان بسیج اصفهان در کنترل و اختیار ارتش بود و همچنان داشت اوج می‌گرفت و بسیار سازمان‌یافته شده بود. بعدها که امام راحل فرمان تشکیل بسیج مستضعفین را صادر کرد، این بسیج تقویت شد و وسعت گرفت تا بالأخره در زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر بود که مجلس تصویب کرد بسیج تحت امر سپاه قرار گیرد. سرگردی بود به نام قُرّقی که افسر ژاندارمری بود، ایشان در تشکیلات بنی‌صدر کار می‌کرد، بنی‌صدر در راستای مصوبه مجلس و اجرای آن، سرگرد قُرّقی را به عنوان نماینده خودش به اصفهان فرستاد. به علت حضور شهید صیاد در کردستان من به عنوان نماینده ارتش جهت تحویل و تحول به استانداری اصفهان رفتم و طی صورت جلسه رسمی ما تشکیلات بسیج را از ارتش به سپاه منتقل کردیم. با این حال مدت مدیدی سروان صالحی فرمانده بسیج بود و نیروهای ارتشی بسیج را آموزش می‌دادند و به مرور سپاه جای نیروهای ارتشی را در بسیج اصفهان گرفت. خدا امیر سپهبد علی صیادشیرازی را رحمت کند.

سرتیپ دوم علی نیکفرد^۱

گزارش فعالیت‌های شما به من می‌رسید

ایشان همواره قدرشناس بودند و تلاش می‌کردند به بهترین وجه از کسانی که خدمت می‌کنند قدردانی نمایند. پس از عملیات محرم و پیروزی در آن عملیات، به دستور ایشان تعدادی از افسران از جمله بنده را با هواپیما به تهران و به محضر حضرت امام (ره) معرفی کردند. من که هیچ‌گونه ارتباط مستقیمی با شهید صیاد در این عملیات نداشتم، پس از دیدار با امام راحل، از ایشان سوال کردم چرا مرا دعوت کردید؟ ایشان گفتند شاید شما خودتان نمی‌دانید چه فعالیتی کرده‌اید، ولی گزارش فعالیت‌های شما به من می‌رسید. من از این همه سادگی و برخورد دوستانه ایشان متعجب شده بودم.

انسان دوست و مردم‌دار

پس از پایان جنگ، در یکی از بازرسی‌ها، من به عنوان مشاور نظامی شهید صیاد، هیئت بازرسی را همراهی می‌کردم. در یکی از پروازها که در منطقه بازی‌دراز در غرب کشور در حال شناسایی بودیم، تعدادی سیاه‌چادر توجه ایشان را جلب کرد. دستور فرود بالگرد را در کنار سیاه‌چادرها به خلبان داد. پس از پیاده شدن، فردی که ظاهراً رئیس ایل یا یکی از رؤسای آنان بود دوان دوان به طرف ما آمد. ایشان با مهربانی و صمیمیت او را بوسید و به دعوت نامبرده، در یکی از سیاه‌چادرها نشست و از مشکلات آنان سوال کرد و با کودکان آنها کمی خوش و بش کرد و در پایان نیز انعامی به بچه‌ها و آن مرد داد و مجدداً روی او را

۱. امیر سرتیپ ۲ نیکفرد از هم‌زمان شهید صیاد و از فرماندهان زمان دفاع مقدس می‌باشد.

۴۴ / شهید صیاد در کلام یاران

بوسید و سپس به مأموریت ادامه دادیم. این برخورد نشانه‌ای از انسان‌دوستی و مردمی بودن ایشان بود که سرمشقی برای همگان بود.



امانت داری

من دو مورد از اوصاف این شهید عزیز را عرض می‌کنم. یکی امانت داری ایشان بود که بسیار امانت دار خوبی بودند. در قرآن کریم ۲۱ بار در مورد امانت مطلب داریم. مرحوم امین الاسلام طبرسی که مفسر قرآن کریم و صاحب کتاب مجمع البیان هستند، در مورد امانت دو نظر دارند: اول می‌گوید امانت در آیات شریف که بیان شده مطلق است، خواه این امانت ملک باشد، یا انسان باشد، و یا حج باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید: امانت مطلق است. نظر دیگر اینکه امانت در آیه شریفه برای زمامداران توصیه می‌شود. وقتی که مسئولیت حکومتی را به دست می‌گیرند، حقوق مردم را آن‌گونه که مطرح و بیان شده است، ادا کنند و حقوق حقه مردم را بپردازند. برابر نظر دوم هر کس که مسئولیت حکومتی دارد، مسئول این امانت الهی است. یکی از اقوام علی (ع) مسئولیتی را از جانب امیرالمؤمنین می‌پذیرد. این را در نامه پنجم نهج البلاغه حضرت مطرح می‌کنند. حضرت به استاندار آذربایجان خطاب می‌کند از طرف من که مسئولیت گرفتید شما در اجرای امانت، شریک بودید اما به رغم خود، اموال را جمع کردید و گریختید. از بیان امیرالمؤمنین استفاده می‌کنیم که هر کس در حکومت اسلامی مسئولیتی بگیرد، این مسئولیت امانت است. یکی از صفات بارز و آموزنده شهید صیاد امانت داری ایشان بود. همه شما عزیزان با ایشان کار کرده‌اید و هریک از شما می‌توانید در این زمینه سخنرانی بسیار زیبا و جامعی داشته باشد.

۱. حجت الاسلام حاج آقا وفا مسئول عقیدتی سیاسی نیروی زمینی ارتش در زمان همایش می‌باشد.

تلفیق دو فرهنگ

صفت دیگری که آن شهید داشتند، تلفیق دو فرهنگ بود. یک فرهنگ، فرهنگ ارتش بود. همه چیز با بخشنامه و مقرراتی که حاکم بود، همه چیز با دستورالعمل حتی دکمه روی پیراهن باید با دستور باشد. کسی که بیاید آن فرهنگ شاهنشاهی را بشکند، فرهنگ جدید بیاورد، بخشنامه جدید بدهد جسارت می‌خواهد. یکی از کارهای بسیار زیبای شهید صیاد وقتی فرمانده نیرو شدند، این بود که دستور دادند تمامی یگان‌ها، ماهانه جلساتی با عقیدتی سیاسی داشته باشند و ایشان شخصاً این موضوع را دنبال می‌کردند و نتیجه آن نیز باید به بازرسی نیروی زمینی ارسال می‌شد. بعد در بازرسی نتیجه جلسات نوشته می‌شد و ایشان شخصاً این موضوع را دنبال می‌کردند. مواردی که به جواب نمی‌رسید و یا سر موضوعاتی به توافق نمی‌رسیدند، باید می‌نوشتند و خدمت ایشان می‌بردند. با اینکه ایشان فرمانده نیروی زمینی بودند، زمان جنگ هم بود و مشغله‌هایی هم داشتند این مطالب را می‌خواندند. ما جلسه‌ای در لشکر داشتیم که در آنجا در حضور جانشین لشکر مطالبی مطرح شده بود و ایشان چند مطلب مورد نظر را تغییر نداده بود و بعد گزارش جلسه را آوردند که امضا کنم. من امضا نکردم و در زیر ورقه نوشتم امضا نمی‌شود و بدون امضای من فرستادند برای فرماندهی نیرو. شهید صیاد این مطلب را خوانده بودند و در جلسه‌ای که خدمتشان رسیده بودم، گفتند من نوشته شما را دیدم و به جانشین لشکر تذکر دادم. یعنی ایشان به دقت مطالب را می‌خواندند و همین امر باعث می‌شد که اختلافی بین نیروی زمینی و عقیدتی سیاسی پیش نمی‌آمد و یا اگر پیش می‌آمد، حل می‌شد.

یکی دیگر از کارهای خوب شهید، نمازهای جماعت بود. ایشان دستور دادند و بخشنامه فرستادند که حتماً باید نماز جماعت برگزار شود. در همه یگان‌ها نماز جماعت برپا می‌شود و نماز جماعت تلفیق این فرهنگ‌هاست.

مطلب دیگری که صیاد آن را احیا کرد این بود که نمایندگانی در تمامی یگان‌ها حتی تا رده گردان‌ها قرار دادند و مشخص کردند و بعضی وقت‌ها این نمایندگان را در قرارگاه کربلا جمع می‌کردند و بعد خودشان حضور پیدا می‌کردند و از همه قشر، درجه‌دار، افسر و سرباز بود. ایشان سخنرانی می‌کردند و رهنمون می‌دادند.

دو مطلب اساسی در مورد شهید صیاد عرض کردم یکی امانت‌داری آن مرحوم که امانت‌دار خوبی برای ارتش بودند. دوم تلفیق این دو فرهنگ ارتش و حوزه‌های علمیه و روحانیون که با افکار خاصی می‌آمدند. اینها را در کنار هم قرار دادند و اختلاف‌ها را برطرف کردند و این یکی از هنرهای شهید صیادشیرازی بود و در کنار اینها احیاء فرهنگ نماز در ارتش بود.



دریادار حبیب‌الله سیاری^۱

یاد جوانی خودم افتادم

در یکی از بازدیدهای جزیره ابوموسی که به اتفاق شهید صیاد انجام می‌دادیم، روزی از یک گروهان بازدید کردیم. گروهان به خط شد و شروع کردند به خواندن سرود «ای ایران» و بعد مشق «جنگ سرنیزه» و به دنبال آن پریدن از حلقه آتش (جنگ تن به تن). من دیدم که شهید صیاد گریه می‌کند. من رویم نشد علت گریه را از ایشان سؤال کنم، حجب و حیائی داشتیم. وقتی که بازدید تمام شد، شهید صیاد فرمانده گروهان را صدا زد و او را بوسید و احوالش را پرسید. بعد سوار ماشین شدیم و به سمت ستاد حرکت کردیم. ایشان هنوز حرف نمی‌زدند. من گفتم تیمسار صیاد قضیه چی بود؟ ما هم‌سنگریم که این سؤال را می‌کنم. گفت من همین‌طور که ایستاده بودم این عباسی (فرمانده گروهان) را که دیدم یاد جوانی خودم افتادم، عین خود من بود. آمدیم توی مسیر ستاد که برگشت گفت عباسی بچه کجاست؟ گفتم بچه تبریزه. گفت ناوبان یک است؟ گفتم بله. پرسید متأهله؟ گفتم فکر نکنم متأهل باشد. رفتیم ستاد. شهید صیاد گفت عباسی را صدا کنید بیاید پیش من. غروب هم بود، عباسی آمد. عباسی را در آغوش گرفت و بوسید و گفت زن داری؟ عباسی گفت: نه زن ندارم. گفت: چند سالته؟ عباسی در جواب گفت: ۲۴ سال. شهید صیاد گفت: چرا زن نداری؟ این به خاطر این است که فرماندهات آدم خوبی نیست. و گفت دفعه دیگه که من برمی‌گردم باید زن داشته باشی. ما در جواب گفتیم: چشم. من به عباسی گفتم

۱. امیر دریادار حبیب‌الله سیاری، فرمانده نیروی دریایی ارتش و از هم‌رزمان و دوستان نزدیک شهید صیاد می‌باشد.

سخنان امیر سیاری، فرمانده محترم نداجا در تاریخ ۹۲/۱۱/۲۸ در دفتر ایشان.

برو سر یگانت. شهید صیاد به من گفت راه می‌افتی خانه عباسی و برای عباسی خواستگاری می‌روی و برایش زن می‌گیری و می‌آیی. من گفتم چشم. ما بالأخره زمانی جور کردیم تا فرصتی پیش آمد.

شب عید سال بعد ۷ الی ۸ روزی مرخصی گرفتیم و با زن و مادر زن و پدرزن خود، دسته‌جمعی به تبریز و خانه عباسی رفتیم که عباسی با پدر و مادر و تنها برادرش بودند. مردمان بسیار خوبی هستند و هم طبقه خودمان. ما گفتیم یک مأموریت داریم. جالب است بگویم پدر عباسی هم بلد نبود فارسی حرف بزند، من هم اصلاً نمی‌توانستم آذری صحبت کنم. خلاصه رفتیم و به پدرش گفتیم که از طرف فرمانده‌مان مأموریت داریم که خدمت شما بگویم پسران باید زن بگیرد. او گفت: خیلی خوب شما بروید ما دختر پیدا می‌کنیم و به شما خبر می‌دهیم. ما نشستیم، هماهنگ کردیم و برگشتیم به شهیاد صیاد گزارش کردیم که در اجرای اوامر جنابعالی من به همراه خانواده به تبریز رفتیم، کار تا اینجا پیش رفته است. ایشان فرمودند: سریعاً اقدام شود. چند ماه بعد خانواده عباسی دختری را پیدا کردند و رفتیم خواستگاری و مجدداً آمدیم گزارش کردیم که امیر معظم (شهید صیاد) ما خواستگاری کردیم، و ایشان گفتند: عروسی کنند. گفتیم: چشم عروسی کنند. خلاصه ما ظرف یک سال عباسی را زن دادیم و به مراسم عروسیش رفتیم و آمدیم گزارش هم کردیم که عروسی هم کردند. شهید گفتند: خانومش کجاست؟ بیاید بندرعباس. من گفتم تیمسار خانه ندارد. ایشان گفتند برایش خانه تهیه کنید و اگر خانه ندارید، کرایه کنید. عباسی را آوردیم و مستقر کردیم. این ماجرا هم به همان صورت اتفاق افتاد. تا اینکه شهید صیاد خیالش راحت شد و دستور دادند هر موقع آمدید تهران، عباسی را هم بیاورید من ببینمش. ما یک‌بار با عباسی پیش ایشان رفتیم. یک کتاب به ما داد (کتاب قلب سلیم تألیف شهید آیت‌الله دستغیب).

شهید صیاد در اوایلی که هیئت معارف را تشکیل داده بود، به من می‌گفت برو لاهیجان، فلان مغازه یک تن کلوچه آنجا هست، بار کامیون کن بیا توی فرودگاه به من تحویل بده. چندین بار توی هیئت معارف برای دانشجویان این کار را کرده بود. من می‌رفتم لاهیجان. می‌گفت: زود نرسه دیر هم نرسه. کلوچه تازه را بار می‌زدیم.

به نظرم ایشان هنوز بازرسی بود، من رفتم خدمتشان. گفت: عباسی را با خانواده‌اش بیاور من ببینمش. گفتم چشم. ما هم با خانواده عباسی آمدم. ایشان هم اکنون فرمانده منطقه دریایی بندرعباس است. با دفتر شهید صیاد هماهنگ کردیم که این جمعه نمی‌شود، جمعه دیگر به خانه ایشان می‌رویم؛ اما روز شنبه صیاد شهید شد و دیگر نتوانست خانواده عباسی را ببیند. روحش شاد و محشور با اولیاءالله.



حجت الاسلام حاج آقا اکبر حسینی

توجه ویژه به نماز جماعت

من مسئول عقیدتی سیاسی ستاد نیروی زمینی بودم که مسابقات قهرمانی ارتش‌های جهان (سیزم) به میزبانی ایران در سالن شهید شیروودی برگزار شد و تربیت بدنی آجا مسئولیت برگزاری آن را به عهده داشت. حدود ۳۰ کشور در مسابقات شرکت کرده بودند. من روحانی ستاد نیروی زمینی و مسئول عقیدتی سیاسی بودم، بالاترین مقام نظامی مدعو مسابقات هم شهید صیاد بود. حدود نیم ساعت به شروع مسابقات مانده بود که این شهید بزرگوار گفت: فلانی آماده باشید که نماز جماعت را در این سالن برگزار کنیم. من وضعیت سالن و شرکت‌کنندگان را که همه در تکاپوی آماده‌سازی سالن بودند، می‌دیدم و تا حدودی اکراه داشتم. به شهید صیاد گفتم وضعیت، مناسب اجرای نماز جماعت نیست. در جواب گفتند: شما با این کارها کاری نداشته باشید. تمامی مهمانان به زبان خودشان و با حضور مترجم صحبت می‌کردند و من خودم نسبت به خواندن نماز در آن وضعیت اکراه داشتم، که ایشان پشت میکروفون رفتند و اعلام کردند به منظور اجرای نماز جماعت به مدت ۲۰ دقیقه مسابقات متوقف می‌شود. در همان لحظه یک مؤذن خوش‌صوت که شهید از قبل پیش‌بینی کرده بود، به اقامه اذان پرداخت. من تا آن موقع چنین صوت اذانی نشنیده بودم و با پیش‌بینی که ایشان در خصوص مهر کرده بود، روی همان تشک کشتی به امامت من نماز جماعتی برگزار شد که آثار و برکات این نماز در تمام رسانه‌های خبری دنیا منعکس شد و این از نیت پاک این شهید بزرگوار بود که «الذین يؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة...». اقامه نماز این نیست که انسان تنها خودش به اقامه نماز بپردازد، بلکه اقامه نماز در بین امت اسلامی و انسان‌هایی است که فطرتاً باید نماز بخوانند.

قاطعیت در فرماندهی و تصمیم‌گیری

نکته بعدی که به آن باید توجه کرد، قاطعیت در فرماندهی و تصمیم‌گیری این شهید بزرگوار است. من مسئولیت عقیدتی سیاسی یکی از یگان‌های نیروی زمینی را عهده‌دار بودم، فرمانده بسیار خوبی هم داشتیم که مذهبی و متدین بود و با من هم همکاری خیلی خوبی داشت. به دفتر من آمد و گفت الآن حکم بازنشستگی مرا ابلاغ کرده‌اند. من به خاطر ارادتی که شهید صیاد به من داشت خدمتشان رفتم که وساطتی بکنم. وقت نماز بود، با دیدن من گفت اینجا تشریف آورده‌اید؟ حالا که اینجا آمده‌اید همین الآن نماز جماعت را بخوانیم. نماز را که خواندیم گفتند: ناهار را هم با هم بخوریم. من پیش خود گفتم با این وضعیت حتماً وساطت من را در خصوص این فرمانده قبول می‌کند. بعد از نماز و ناهار به شهید صیاد گفتم: من اینجا آمده‌ام خدمت جنابعالی برای وساطت کاری (و البته خودش هم متوجه علت حضور من شده بود)، این آقای که شما بازنشسته‌اش کرده‌اید فرمانده‌ای بسیار خوب است و همکاری خوبی هم با ما دارد. ایشان در جواب گفتند: حاج آقا (به تعبیری سَرَم را بشکن ولی نَرخم را نشکن) شما که از این فرمانده این‌طوری تعریف می‌کنید، من تلفنی به وی گفتم می‌خواهم شما را به فرماندهی قرارگاه غرب منصوب کنم، که در جواب گفت اجازه بدهید استخاره‌ای بکنم. من تلفن را قطع کردم، مگر من می‌توانم جنگ را با استخاره اداره کنم؟ حاج آقا اصلاً صحبت وی را به میان نیاورد. این قاطعیت در امر فرماندهی شهید صیاد یکی از مسئله‌هایی است که مورد توجه همکاران و مرئوسین وی بوده است.



سرتیپ دوم هاشم شهیدی^۱

جلد کلت کمری

در پادگان شهید عاصی زاده سپاه اهواز در جاده اهواز — اندیمشک در نماز جماعت کنار شهید صیاد ایستاده بودم. ایشان کلت را از کمرش باز کرد و مشغول نماز شد. بین دو نماز از وی سوال کردم «علت خاصی داشت که اسلحه را باز کردید؟» ایشان گفتند: چون احتمال می‌دهم جلد کلت از حیوان حرام گوشت تهیه شده باشد، احتیاط می‌کنم.

تواضع و فروتنی

در عملیات قادر، در ارتفاعات صعب‌العبور سررسول، فرماندهی گروهان دوم گردان ۱۲۶ تیپ ۵۵ هوابرد را به عهده داشتم. فرمانده نیروی زمینی، شهید صیاد، برای بازدید از خط تشریف آوردند. شرایط خیلی سخت بود. درگیری‌های پی در پی با دشمن و تلفات زیاد و سختی تدارکات طاقت‌فرسا بود. درجه‌داری داشتیم به نام استوار دهقانی که آدم بسیار ساده و بی‌تکلفی بود. شهید صیاد دستی به کمر استوار دهقانی کشید و گفت خسته نباشی، چه کار می‌کنی؟ دهقانی در جواب گفت: قربان جنگ تانک و قمقمه است. شهید صیاد پرسید: جنگ تانک و قمقمه چیست؟ او شهید صیاد را به سنگر دیدگاه برد و گفت: ببینید عراقی‌ها روی تپه روبروی ما (سررسول) چند تانک آورده‌اند و سنگرهای ما را می‌زنند، ولی شما نمی‌توانید چند قمقمه آب به دست ما برسانی، تو چه فرمانده نیرویی هستی؟ ما خجالت می‌کشیدیم و نمی‌دانستیم چه عکس‌العملی در پی خواهد بود. ولی در کمال تعجب دیدیم ایشان لبخندی زد و گفت: بسیار خوب! دستور

۱. امیر جانباز سرتیپ دوم هاشم شهیدی از فرماندهان دفاع مقدس می‌باشد.

می‌دهم تدارکات را بهتر انجام دهند، البته باید بدانی که جنگ از این چیزها دارد، توکلت به خدا باشد، ان شاءالله پیروز می‌شویم، خدا قوت بدهد. با روی خندان خداحافظی کرد و در کمال تواضع به بازدید از سایر یگان‌ها ادامه داد. روحش شاد.



چهره‌ای استثنائی و خستگی‌ناپذیر

انصافاً شهید صیادشیرازی یکی از چهره‌های استثنائی و گزینش‌شده‌ای از عنایات حق بود. در همه ابعاد زندگی‌اش، به جهت خصلت موجود در خودش، نسلش و پدر و مادرش و سخت‌کوشی و تلاش شبانه‌روزی و خستگی‌ناپذیر در خدمت به اسلام و انقلاب و همیشه گوش به فرمان دستورات امام حاضرش، شهید صیاد تبدیل به چهره‌ای استثنائی شده است.

اینها سخنرانی نیست، بلکه...

یکی از دوستان نزدیک ایشان گفتند: در ملاقاتی که در محضر مقام معظم رهبری داشتیم، ایشان سعی می‌کرد تمام مطالب آقا را بنویسد. من به ایشان گفتم: در اخبار ساعت دو، همه خبرها به دست شما می‌رسد. ایشان فرمودند: اینها سخنرانی نیست، بلکه فرامین و دستور ایشان است، من تا ساعت دو کلی با این فرامین کار دارم و باید برنامه‌ریزی و اجرایی کنم.

ببینم شبیه برادر تان هم هستید؟

در سال ۱۳۶۰، من در تیپ ۳ مریوان با ایشان آشنا شدم. وقتی که تپه قوچ سلطان یا ارتفاع مهم شهید رسول عبادت گرفته شد من طلبه اعزامی از قم وارد آنجا و با ایشان آشنا شدم. آن زمان جناب سرهنگ جمالی فرمانده تیپ ۳ بودند. ایشان هم واقعاً سخت‌کوش و معین خوبی برای شهید صیاد بودند. شهید صیاد با مرحوم برادرم خیلی دوست بودند. ایشان ساعت ۷ صبح از سنج زنگ زد و گفت:

۱. حجت‌الاسلام حاج آقا غفاری رئیس عقیدتی سیاسی هوانیروز در زمان همایش می‌باشد.

شما برادر فلانی هستید؟ گفتم: بله. در جواب گفت: ببینم شبیه برادرتان هم هستید؟! من صبحانه می‌آیم پیش شما. ایشان با یک فروند بالگرد ۲۱۴ در پد بالگرد که جلوی عقیدتی سیاسی تیپ مریوان بود، با شهید حسین شهرام‌فر پیاده شدند. شهید اول رفتند کنار پد بالگرد و ورزش و نرمشی کردند و بعد آمدند برای صرف صبحانه در خدمتشان بودیم. ایشان در آن زمان، فرمانده قرارگاه شمال غرب بودند و تشویق کرد که شما هم مثل برادرتان توی این منطقه کردستان به عنوان طلبه جوان بمانید، به شما و امثال شما نیاز هست. بعد به من زنگ زد و پرسید تصمیم گرفتید بمانید یا نه؟ گفتم شش ماه یا یک سال می‌مانم. بعد در لشکر ۶۴، در عملیات قادر ایشان را دیدم. واقعاً خیلی کم‌خواب، کم‌خوراک و کم‌توقع بودند. اینها باید گفته شود که پرخوری، پرخواهی می‌آورد، و پرخواهی کم‌تلاشی، که قطعاً از جهاد انسان کم می‌کند، شکی نیست.

صیاد دل‌ها

مراسم تشییع جنازه آیت‌الله بهاء‌الدینی^۱ بود. ما ایستاده بودیم. یک‌دفعه دستی روی شانهم خورد. شهید صیاد با لباس نظامی بود و همین‌طور با هم قدم‌زنان صحبت می‌کردیم که به صحن برسیم. صحن حضرت معصومه (س) مملو از جمعیت بود. تعداد زیادی هم بیرون منتظر بودند که نماز تمام بشود و مراسم تدفین انجام شود. بلندگوی صحن شروع به تقدیر و تشکر کرد. من کنار شهید صیاد ایستاده بودم. مردم طور خاصی به ایشان نگاه می‌کردند و با ایشان روبوسی می‌کردند. کاش از این صحنه فیلمبرداری می‌شد که تا طواف انجام شود و نماز خوانده شود، بلندگو از داخل گفت: از شخصیت‌های کشوری و لشکری که از

۱. مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی از علمای عارف و فاضلی بود که شهید صیاد ارادت خاصی به ایشان داشت.

تهران تشریف آوردند تشکر می‌کنیم و نام شهید صیاد را برد. یک دفعه دیدم جمعیت عظیمی از چهار طرف به سمت ایشان آمدند و بین من و شهید صیاد فاصله زیادی افتاد. با توجه به اینکه افراد دیگری هم آنجا بودند، اما شاید حدود ۱۰۰۰ یا ۲۰۰۰ نفر با ایشان روبوسی کردند. شهید صیاد واقعاً مودت و محبت خاصی در دل مردم داشت.

عنایت خاص آیت‌الله بهاء‌الدینی به شهید صیاد

منزل ما در چهارمردان قم بود. زمانی با شهید صیاد خدمت معلمش، آیت‌الله بهاء‌الدینی، رفتیم که با ایشان در ارتباط بود. ما یکی دو بار رفتیم خدمت آیت‌الله بهاء‌الدینی، که ایشان را خیلی تحویل می‌گرفت و من می‌دیدم که عنایت خاصی به ایشان دارد. چهار نفر بودیم. برای نماز رفته بودیم. بعد از نماز سه نفرمان رفتیم خدمت آیت‌الله بهاء‌الدینی. شهید صیاد خطاب به ایشان گفتند: بفرمایید استفاده کنیم. ایشان فرمودند: صبر کنید نفر چهارمی هم هست، بیاید، بعد من صحبت می‌کنم. چهارمین نفر هم آمد. شاید این از کرامات آیت‌الله بهاء‌الدینی بود که از تعداد همراهان آقای صیاد هم خبر داشت.



دائم‌الوضو بودن

شهید صیاد یک محافظ داشت که اهل ارومیه بود. او نقل می‌کرد که ایشان در یکی از عملیات‌ها ۴۸ ساعت نخوابیده بود. بعد از گوش دادن به اخبار ساعت ۲، به من گفت ۵ دقیقه می‌خوابم و بعد مرا بیدار کن. محافظ گفت دلم برای ایشان سوخت و گفتم که بادا باد، من سه ربع بعد ایشان را بیدار می‌کنم، در نهایت مرا تنبیه می‌کند و به یگانم برمی‌گرداند. ایشان عادت داشت بعد از بیدار شدن از خواب تجدید وضو می‌کرد و همیشه با وضو و طهارت بود (کسانی که اهل این کار هستند می‌دانند که این کار در تصمیم‌گیری مؤثر است). وقتی ایشان را بیدار کردم شهید صیاد ساعت را نگاه کرد و متوجه شد که دیر شده است. رو به من کرد و گفت: چرا به موقع بیدارم نکردی؟ این اولین و آخرین بار باشد. دیگر تنبیهم نکرد.

۱. سرهنک علی مرادی رئیس دفتر امیر سرلشکر علی شهبازی در زمان همایش بود.

سرتیپ دوم حمید شکبیا^۱

رفتار غیرمنتظره و باورنکردنی

مهرماه سال ۱۳۵۷، دانشجوی دوره عالی بودم و سر کلاس حضور یافتم. یکی از اساتید این دوره، سروان توپخانه علی صیادشیرازی، استاد نقشه‌خوانی و از اساتید برجسته کلاس‌ها بودند. سعی و تلاش من بر این بود که با دریافت نمرات عالی در پایان دوره و تقسیم دانشجویان به منطقه درجه یک اختصاص پیدا کنم. اکثر نمراتم بالای ۹۷ بود، ولی در آزمون نقشه‌خوانی نمره حدود ۷۷ دریافت کردم. بعد از دریافت نمره در اولین جلسه کلاس، شهید صیاد با دیدن چهره من متوجه نگرانی من شد و به همین منظور سه بار ورقه آزمون نقشه‌خوانی را نزد خود من مجدداً تصحیح کرد و توضیح داد. در شرایط خدمتی آن زمان رفتار و کردار این استاد شریف غیرمنتظره و ناباورانه بود. یادش به خیر.

نظارت مستقیم بر اجرای برنامه‌ها

از مهرماه سال ۱۳۷۴ تا زمان شهادت شهید صیادشیرازی افتخار این را داشتم که پذیرای ایشان و مدعوین هیئت معارف جنگ در یگانم باشم که شامل بخش‌های زیر بود:

اول: برگزاری و راه‌اندازی جلسات،

دوم: برگزاری کلاس‌های هیئت معارف در روزهای سه‌شنبه از نظر پشتیبانی آموزشی (مسئول تهیه طرح درس‌ها و فیلم‌های آموزشی)،

سوم: برداشت‌ها و آموزش‌های میدانی.

۱. امیر سرتیپ دوم حمید شکبیا از همکاران شهید صیاد در هیئت معارف جنگ می‌باشد.

شخصاً بسیار علاقه‌مند بودم در این برنامه شرکت نمایم و لذت وافر می‌بردم و در طول چهار سال برگزاری کلاس‌های هیئت معارف برنامه‌های زمان‌بندی دقیقاً به‌موقع اجراء می‌گردید و خاتمه می‌یافت. تنها در یک مورد در آموزش میدانی مرحله آخر آموزش به علت ریزش کوه و بسته بودن جاده، با تأخیر به محل آموزش رسیدیم. این بیانگر برنامه‌ریزی دقیق و اجرایی بود که شهید صیاد شخصاً در آن دخالت و نظارت داشتند. البته با توجه به وسعت و گستردگی آموزش‌ها، موضوع به این سادگی که بیان کردم نبود و شاید نتوانستم با زبان الکنم موضوع را بیشتر بیان کنم. خدایش قرین رحمت نماید.



آقای مهدی صیادشیرازی^۱

اهتمام به نماز اول وقت

خاطرات از پدر بزرگوارمان زیاد است، لکن قلم‌ها از بیان آنها قاصر است. نماز مغرب و عشاء را به امامت ایشان و به همراه خانواده اقامه می‌کردیم. بین دو نماز ایشان رو به ما برمی‌گشتند و مطالب زیبایی را می‌فرمودند. یک بار فرمودند: من سفارش به شما دارم که اگر به آن توجه کنید، مطمئناً مایه موفقیت و آرامش و پیروزی شما است و آن اهتمام به نماز اول وقت می‌باشد.

توجه ویژه به امام زمان (عج)

اهتمام و توجه ایشان به امام زمان، حضرت ولی عصر (عج) در سخنرانی‌هایشان، در دعا‌هایشان و در محافل خصوصی و عمومی بعینه مشخص بود. همواره با حضرت امام راحل و حضرت آقا روابط نزدیکی داشتند و علاوه بر آنکه آنها را راهنمای خود می‌دیدند، آنها را ولی خود نیز می‌دانستند و گزارش عملکرد از فعالیت‌های خودشان در عرصه‌های کاری برایشان می‌فرستادند و از نظرات آنها بهره‌مند می‌شدند و همواره مطیع آن بزرگواران بودند.

سعی می‌نمودند گناه نکنند و با طهارت و پاکیزه و پاک باشند و بهترین خصوصیات و ویژگی‌های ایشان را در بیانات حضرت آقا می‌توان دید. خداوند منان به همه ما توفیق دهد که وظیفه خودمان را نسبت به پدر بزرگوارمان به نحو احسن انجام دهیم و حق فرزندی را ادا نمائیم و مایه آبروی ایشان شویم و از خدا می‌خواهیم بر علو درجات ایشان بیفزاید و با اولیاءالله محشور گردد و او از ما

۱. ایشان فرزند شهید صیاد می‌باشد.

۶۲/ شهید صیاد در کلام یاران

راضی و خشنود باشد و همه ما مایه خشنودی خدا، امام زمان و حضرت آقا
گردیم و دعای خیر آن بزرگواران شامل حال ما هم شود.



سرتیپ دوم غلام حسین دربندی^۱

نمازخانه‌ای بسازید که...

در رابطه با تأکید شهید صیاد بر اجرای نماز جماعت، چند وقت پیش خدمت امیر جانگداز^۲ رسیدیم و می‌خواستیم تابلوی تاریخیچه ساخت میشداغ را جهت کاروان راهیان نور نصب کنیم. امیر جانگداز در خدمت امیر آراسته فرمودند: وقتی که ساخت میشداغ تمام شد، شهید صیاد برای بازدید آمدند و بعد از دیدن محل فرمودند: خیلی خوب! محکم و جادار است، ولی یک چیز کم دارد. بعد فرمودند: یک نمازخانه‌ای بسازید که ۵۰۰۰ نفر جا داشته باشد. من خدمتشان عرض کردم: الآن جنگ است و این نفرات را نمی‌توانیم در یک‌جا جمع بکنیم. شهید در جواب فرمودند: تو آینده را نمی‌بینی و در آینده، این نفرات خواهند آمد. الآن در همان محل، کاروان راهیان نور نماز می‌خوانند و محل استراحت آنها شده است.

من یک گوسفند نذر کرده‌ام

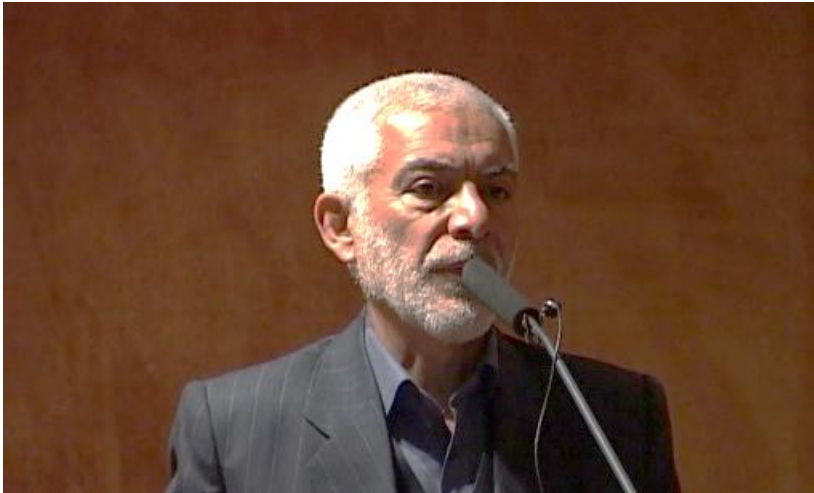
شهید صیاد به من گفتند: حاضرید فردا به قم برویم؟ بزرگداشت حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی (در زمان حیاتشان) بود. وقتی از سالن کنفرانس کنگره در شهر قم بیرون آمدیم. چون قرار بود شهید صیاد صحبت کنند. آیت‌الله خزعلی^۳ سخنرانی کردند. از شهید صیاد جهت سخنرانی دعوت نشد. شهید صیاد گفتند: من یک گوسفند نذر کرده بودم که از من برای سخنرانی در جمع این علماء دعوت نکنند. بعد از جلسه آمدیم برویم به سمت حرم مطهر، آقای نیکدل تشریف

۱. امیر سرتیپ دوم غلام حسین دربندی از هم‌زمان شهید صیاد می‌باشد.

۲. امیر سرتیپ دوم جانگداز از هم‌زمان شهید صیاد می‌باشد.

۳. آیت‌الله خزعلی رئیس بنیاد غدیر می‌باشد.

داشتند. خواستیم از این طرف خیابان به آن طرف خیابان که حرم مطهر قرار داشت برویم، من دیدم دو نفر روحانی محاسن سفید و هر دو با عصا، خیلی بزرگوار و نورانی، می‌خواستند وارد حرم شوند. وقتی دیدند که شهید صیاد از آن طرف خیابان دارد به سمت حرم می‌آید، ایستادند و با همان عصای در دست و فاصله، آغوششان را باز کردند که شهید صیاد را در آغوش بگیرند. من نگاه کردم اولی حضرت آیت‌اله حسن‌زاده آملی^۱ و دومی مرحوم حضرت آیت‌اله آذری قمی^۲ بودند. نثار روحش صلوات ختم کنید.



۱. آیت‌الله حسن‌زاده آملی از علمای عارف و فاضل می‌باشد.

۲. مرحوم آیت‌الله آذری قمی از علمای فاضل بود.

حجت الاسلام حاج آقا محمدعلی آل هاشم^۱

ارتباط با روحانیت و ائمه جمعه

فقط یک جمله عرض می‌کنم و آن اینکه باید به دنبال این باشیم که چه چیزی صیاد را صیاد کرد، فقط همین. اگر دنبال همین باشیم می‌توان به شخصیت والای شهید صیادشیرازی پی برد. چقدر به روحانیت و ائمه جمعه علاقه و با ائمه جمعه بزرگوار ارتباط داشتند.

از خاطرات دوران دفاع مقدس و روزهایی که در آستانه عملیات‌ها بودیم این را بگویم که از طرف ایشان زنگ زده می‌شد. من متوجه می‌شدم که ایشان می‌فرمایند بالگرد یا هواپیما می‌فرستم، ائمه جمعه آن منطقه را به ویژه امام جمعه تبریز را (که ارتباط بسیار صمیمانه هم داشتند) بیاورید مثلاً فلان‌جا.

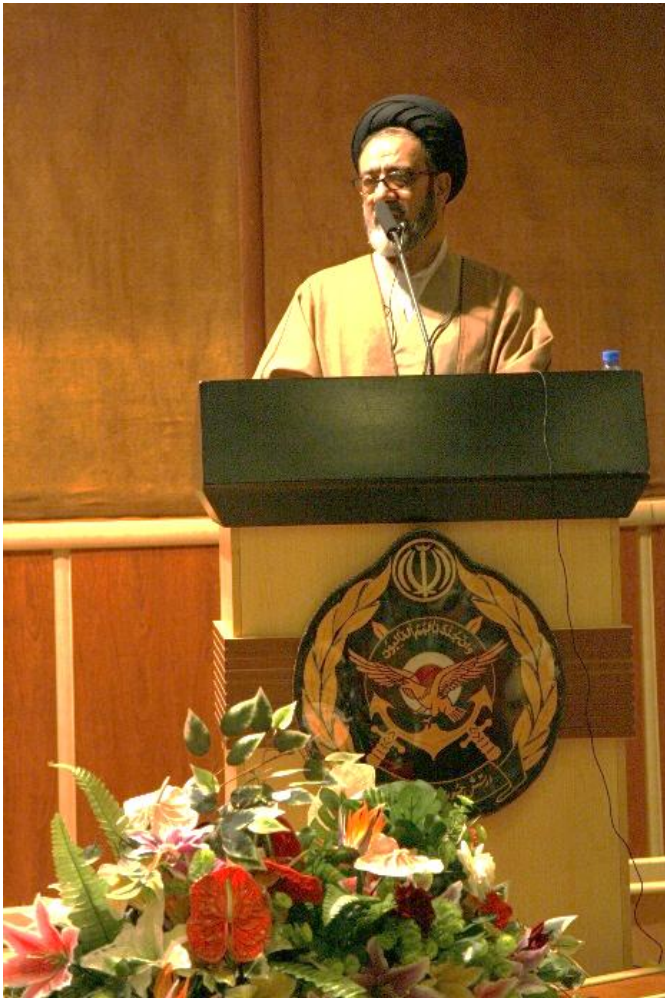
عشق به اسلام و اخلاص در برابر خداوند متعال

یادم هست در عملیات والفجر مقدماتی، ما همین کار را کردیم و به دستور ایشان، همه علما و بزرگان را به عملیات بردیم. در عملیات رمضان، این کار را کردیم. در والفجر مقدماتی و چند عملیات دیگر هم همین‌طور. آن چیزی که صیاد را صیاد کرده بود، عشق و ارادت ایشان به اسلام و اخلاص ایشان در برابر خداوند متعال بود و لا غیر. غیر از خدا به چیزی فکر نمی‌کرد. او دنبال شهرت نبود، شهرت می‌آمد سراغ او. باید سعی کنیم این‌گونه باشیم. باید سعی کنیم کارهایمان محض رضایت خدا باشد.

۱. حجت الاسلام حاج آقا محمدعلی آل هاشم رئیس سازمان عقیدتی سیاسی ارتش در زمان همایش

می‌باشد.

یکی از خصوصیات ایشان غیر از نکته‌ای که عرض کردم داشتن اخلاص، کارها را برای خدا انجام دادن، ولایی بودن و ولایت‌مداری و عشق و علاقه‌شان به امام و رهبری بود. هیئت معارف جنگ هم یکی از برکات این شهید بزرگوار است.



سرتیپ دوم احمد آرام^۱

اینجا ستاد آقا امام زمان (عج) است

من در سال ۱۳۷۲ به دوره دافوس (دانشکده فرماندهی و ستاد) اعزام و در تیرماه سال ۱۳۷۴ از این دوره فارغ التحصیل شدم. در آن زمان فرمانده وقت وقت نیروی زمینی امیر احمد دادبین^۲ از هم‌دوره‌های‌های خودم بود. مرا برای فرماندهی مرکز پیاده شیراز گزینش کرده بودند و در ستاد نیرو، منتظر پاسخ استعلام ارگان‌ها و این مسائل بودم که یک روز امیر دادبین مرا احضار کرد و از من پرسید: امیر صیادشیرازی شما را از کجا می‌شناسند؟ من پرسیدم چطور؟ ایشان گفتند: شیراز منتفی شده، چون امیر صیادشیرازی اصرار دارند که شما همین امروز در ستاد کل خدمت ایشان برسید و به من اصرار کرده‌اند که شما را همین امروز به دفترشان اعزام کنم. به امیر دادبین گفتم: زمانی که من به بازرسی نیروی زمینی آمدم توسط امیر صیاد انتخاب شدم و با ایشان ارتباط مستقیم داشتم. من به همراه امیر دادبین به ستاد کل رفتیم، موقع نماز ظهر بود. بعد از ادای نماز به اتفاق هم به دفتر شهید صیاد رفتیم. امیر صیاد به امیر دادبین گفتند: جناب آرام از امروز اینجا تشریف دارند و کارهای انتقالی ایشان را انجام بدهید. شهید بزرگوار فرمودند: اینجا (ستاد کل) ستاد آقا امام زمان (عج) است و روزی که ان‌شاءالله آقا ظهور کنند، ستاد امام در اینجا تشکیل می‌شود و این افتخار بزرگی است که نصیب هرکس نمی‌شود در اینجا خدمت کند. امیر دادبین به شهید صیاد گفتند: من برای جناب آرام شغلی پیش‌بینی کرده‌ام. شهید صیاد در جواب فرمودند: من به روحیات آرام آشنا هستم و خوب می‌تواند بین ارتش و

۱. امیر سرتیپ دوم آرام رئیس دفتر شهید صیاد در معاونت بازرسی ستاد کل بود.

۲. امیر سرتیپ احمد دادبین فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش بود.

سپاه وحدت ایجاد کند و به درد اینجا می‌خورد. به امیر دادبین سفارش کردند سریع برای نامه انتقالی من به ستاد کل اقدام کند. من در ستاد کل مشغول به کار شدم، ولی بعد از دو ماه دیدم حقوقم قطع شده و نامه احضاریه دادگاه مبنی بر فرار از خدمت به دست من رسید. من ابتدا چیزی در خصوص قطع حقوقم به شهید صیاد نگفتم، ولی وقتی که این نامه آمد، مجبور شدم گزارش بدهم و خدمت ایشان رسیدم و ماجرا را تعریف کردم که الآن دو ماه است حقوق نگرفته‌ام و اکنون هم این نامه احضاریه برای من آمده. شهید صیاد خیلی ناراحت شدند و از حساب شخصی خودشان چک کشیدند و بلافاصله با امیر دادبین تماس گرفتند، که چرا این مسئله پیش آمده؟ با پیگیری شهید صیاد من به ستاد کل منتقل شدم و از سال ۱۳۷۴ تا سال ۱۳۷۸ به عنوان رئیس دفتر شهید بزرگوار در خدمت ایشان بودم. من قبلاً افتخار خدمت با شهید صیادشیرازی را داشتم، ولی نه به این نزدیکی. از روزی که در ستاد کل رئیس دفتر ایشان شدم، امیر دادبین گفتند که در مورد درجه سرتیپ دومی آرام اقدام کردم و به زودی درجه می‌گیرد، ولی با این انتقال، درجه ایشان با مشکل مواجه خواهد شد. شهید صیاد فرمودند: من به شما قول می‌دهم که در اینجا، درجه آرام را بگیرم.

وقت‌شناسی

روز بعد رسماً توسط این شهید بزرگوار، در جمع پرسنل معاونت بازرسی به سمت رئیس دفتر ایشان معرفی و مشغول به کار شدم. اولین روزهای ورودم برای من این طور برنامه‌ریزی کرده بودند که روزانه ۱۰ دقیقه جلسه رسمی داشته باشیم. یکی از نکات جالب و آموزنده شهید صیاد نظم ایشان بود. وقتی که می‌گفتند ۱۰ دقیقه رأس فلان ساعت با من جلسه دارید علاوه بر برنامه‌هایی که برحسب مورد در هر ساعت در طول روز داشتم باید هر روز گزارش کار معاونت را

خدمت ایشان می‌دادم که برای این جلسه ۱۰ دقیقه پیش‌بینی کرده بودند. شهید صیاد دو شغل داشتند، هم معاون بازرسی و هم جانشین ستاد کل بودند، من رئیس دفتر معاونت بازرسی بودم. جلسه گزارش بازرسی را دقیقاً ۱۰ دقیقه بعد از ساعت ۲ بعدازظهر پیش‌بینی کرده بودند. خاطرم هست که روز اول یک دقیقه زودتر داخل دفتر ایشان شدم و بعد از سلام و علیک، بلافاصله ساعتشان را نگاه کردند و فرمودند: یک دقیقه زود آمدید، بفرمایید بنشینید تا من این نامه را امضا کنم و بعد جلسه را دنبال کنیم. من از آن به بعد ساعت خود را طوری تنظیم کردم که سر ساعت جلسه را شروع کنم و شروع و پایان جلسه دقیقاً رعایت می‌شد.

اجرای مراسم ماهانه در منزل شهید

زمانی که من در دفتر خدمت شهید صیاد بودم، در اول هر ماه در منزل شهید مراسمی برگزار می‌شد. یک روز مرا به دفترش احضار کردند و گفتند: من شما را برای فردا شب برای اولین بار دعوت می‌کنم و از جلسه بعد شما خودتان دعوت‌کننده و میزبان هستید. من که متوجه منظورشان نشده بودم، پرسیدم: یعنی چی؟ شهید بزرگوار لیستی را به من دادند و گفتند: از ماه بعد باید با این شماره‌ها تماس بگیرید و برای جلسه اول ماه دعوتشان کنید. در خصوص برخورد با افراد، شهید صیاد هم در منزل و هم در محیط کار با خوشرویی تمام و دیده‌بوسی از مهمانان خودشان استقبال و بدرقه می‌کردند، ولی تفاوت رفتار ایشان در منزل و در محیط پادگان این بود که در دفتر کار انضباط واقعی یک نظامی را از پرسنل انتظار داشتند و در منزل خیلی گرم استقبال می‌کردند.

ساده‌زیستی و رعایت بیت‌المال

از خصوصیات بارز ایشان ساده‌زیستی بود، هم در منزل و هم در محیط کار. ایشان درباره استفاده از بیت‌المال دقت‌نظر خاصی داشتند. خاطرم هست که شهید صیاد میز محل کارشان خیلی قدیمی و کوچک بود. تصمیم گرفتیم با اعتباری که سالیانه ستاد کل می‌داد تغییری در ادارات و مدیریت‌های بازرسی بدهیم و میز و صندلی فرسوده را عوض کنیم. از چندجا استعلام گرفتیم برای خریدن میز و صندلی و گزارش آن را خدمت شهید صیاد عرض کردیم. شهید پرسیدند؟ مگر این میز چه اشکالی دارد؟ من گفتم: بعضی از این میزها فرسوده و قدیمی شده‌اند، از جمله میز خود شما. ایشان گفتند: این میز برای من خوب است؛ و ضمناً شما از همه پرسید که موافق هستند که میزهایشان عوض بشود، اگر همه قبول کردند، اقدام شود، مشروط به اینکه محل استفاده این میزهای قدیمی را نیز مشخص کنید. قرار بود فقط برای مدیران که ۱۴-۱۳ نفر بودند میزها را تعویض کنیم. برای کارشناسان هم می‌خواستیم میز بگیریم، چون میز شهید صیاد خیلی قدیمی بود، برای کارشناسی پیش‌بینی نکردیم. لیست را به شهید صیاد دادم. ایشان سریع دنبال میز خودشان گشتند که ببیند برای جایی پیش‌بینی کردم یا نه، که داخل لیست نبود و گفتند: نه هنوز میز من قابل استفاده است و نیاز نیست. من گفتم: اتفاقاً برای میز شما هم جایی را در نظر گرفتم، چند نفر ماشین‌نویس خانم بودند که برای ناهار میز نداشتند و از من چند بار درخواست میز کرده بودند و این را به عرض شهید صیاد رساندم و ایشان گفتند: اگر این طور هست و مطمئن هستید که نیاز دارند، این میز را جابجا کنید. شهید صیاد بعد به من گفتند: آقای آرام! من با هزینه کردن مخالف نیستم، ولی هزینه باید بجا، درست و بهینه انجام شود، با اسراف مخالفم.

پاداش و هدیه به کارکنان

برای دادن پاداش و هدیه باید عرض کنم نه اینکه خدای نکرده شهید صیاد خسیس باشند، خیر اصلاً این طور نبود و پاداش و هدیه مناسب در مناسبت های مختلف به همه افراد می دادند، اما درست و حساب شده و بر حسب تلاش و زحمت افراد، همه جوانب امر را در نظر می گرفتند. از همه مهم تر رضایت خداوند متعال در نظرش بود، به طوری که عدالت نسبی رعایت شود. مثلاً در یک مأموریت، همه به یک اندازه پاداش دریافت نمی کردند و بر اساس تلاشی که کرده و مسئولیتی که داشتند، مشخص می کردند و پاداش می دادند و همه هم راضی بودند. یکی از ابتکارات جالبی که شهید بزرگوار در دادن هدیه سفر انجام می دادند همین بود.

بازرسی از یگان ها

در زمان مسئولیت شهید صیاد در معاونت بازرسی، همیشه هیئت های بزرگی از ستاد کل اعزام می شدند و یک باره سه اکیپ ۲۰۰ نفری از بازرسین به نقاط مختلف کشور اعزام می شدند که هدایت این سه اکیپ با این تعداد نفرات کار آسانی نبود و به عهده خود شهید بزرگوار بود، چنین بازرسی با این وسعت و کارآیی در زمان شهید صیاد انجام شد و دیگر هم تکرار نشد. در این بازرسی ها، تا پایین ترین رده یگان تحت پوشش بازرسین قرار می گرفتند. حتی طوری بود که بعد از شهادت ایشان، در بازدیدی که رهبر انقلاب از ستاد کل داشتند، ستاد کل فعالیت ده ساله خودش را برای مقام معظم فرماندهی کل قوا شرح داد و زمانی که نوبت به گزارش بازرسی رسید، فرمانده کل قوا فرمودند: «این بازرسی بسیار خوب و عالی که باعث تحرک و تحول نیروهای مسلح شد را من فراموش نمی کنم.» زمانی که جنگ تمام شده بود، وضعیت یگان های نیروهای مسلح برگشته

از جنگ خوب نبود، تجهیزات و وسایل آنان بسیار فرسوده بود و اعتبارات هم بسیار پایین بود. این هیئت‌های بازرسی اعزام شدند و بازرسی را به نحو خوبی انجام دادند، اسم این بازرسی، بازرسی آمادگی رزمی نیروها بود. این مطلب یکی از افتخارات ستاد کل است که تمام رده‌ها و یگان‌های نیروهای مسلح مورد بازرسی قرار گرفتند و وضعیت نیروهای مسلح را از نظر میزان آمادگی رزمی به عرض مقام معظم فرماندهی کل قوا رساندند که با پیگیری دستورات ایشان باعث تحول عظیمی در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران شد.

توجه ویژه به امور شخصی کارکنان

شهید صیاد به تمامی امور مربوط به پرسنل و به امور شخصی آنان توجه ویژه داشتند و در جلساتی که جمع می‌شدیم، خیلی نسبت به خانواده‌ها سفارش می‌کردند. خاطره‌ای یادم هست که برایتان تعریف می‌کنم. به مناسبت‌های مختلف در ستاد کل رسم بود که به کارکنان هدیه می‌دادند، مثل تولد حضرت زهرا(س) و روز زن. رسم بر این بود که هر معاونتی به رسم یادبود هدیه می‌داد. شهید صیاد هدیه‌ای که می‌دادند بیشتر به جنبه معنوی توأم با مادی نگاه می‌کردند. یک نمونه عرض کنم که همسرم بعد از ۱۵ سال، هنوز این خاطره و هدیه را فراموش نکرده و همیشه یادآوری می‌کند. کیکی که شهید صیاد به همراه یک جلد کتاب با دست خط مبارکشان به مناسبت روز زن به درب منازل پرسنل فرستادند و هنوز که هنوز است همسرم مزه و شیرینی آن کیک و آن پیام تبریکشان را فراموش نکرده است. شهید صیاد همیشه از این کارها می‌کردند. ضمناً به همراه این کیک کادوی دیگری مثل چادر مشکی و... هم می‌فرستادند. با نزدیک شدن مراسم مختلف، شهید صیاد به فکر خانواده افراد بودند و شخصاً برنامه‌ریزی می‌کردند. مثلاً یک هفته قبل از روز میلاد با سعادت

حضرت زهرا(س)، با یک شیرینی‌فروشی تماس می‌گرفتند و به تعداد پرسنل معاونت کیک سفارش می‌دادند و یک روز قبل از میلاد مرا احضار می‌کردند و می‌گفتند آدرس کلیه کارکنان معاونت را لیست کنم و من لیست را تهیه کرده و خدمت شهید صیاد می‌بردم. شهید بزرگوار دستور می‌دادند که یک ماشین پیش‌بینی کنید و همراه با یک فرد مطمئن فردا از صبح زود این کیک‌ها را به آدرس منازل پرسنل معاونت ببرند. من این کار را انجام می‌دادم. بدون اینکه خود پرسنل خبر داشته باشند، این هدیه‌ها به درب منازل آنان ارسال می‌شد و این خاطره خوش برای بچه‌های معاونت و خانواده‌ها باقی مانده است.

یک مورد دیگر اینکه ستاد کل به پیشنهاد شهید صیاد، برنامه‌ای را پیش‌بینی کرده و خانواده‌ها را دعوت نمودند و معاونت بازرسی هم چنین کاری را انجام دادند و پرسنل را با خانواده‌ها دعوت کردند و مراسمی گرفتند که شهید بزرگوار با خانواده‌ها و همسران پرسنل صحبت می‌کردند. با اینکه می‌دانستند مثلاً من چند فرزند دارم، ولی برای اینکه باب صحبت را باز کنند می‌پرسیدند که چند فرزند دارید؟ چندسالشون هست؟ وضعیت درسی آنان را سوال می‌کردند و از همسران کارکنان درباره نحوه رفتارشان در خانه سوال می‌کردند که اخلاقشان چگونه است؟ یک بار هم از همسر بنده پرسیدند. همسر من در جواب گفت راستش را می‌خواهید بدانید؟ ایشان گفتند: بله. همسرم گفتند آرام در منزل زود عصبانی می‌شود. شهید بزرگوار مطلبی گفتند که همگی خندیدند.

دو فرزند من از شهید صیاد دست‌خطی دارند که برای دختر من نوشته بودند و دخترم را معرفی کرده بودند به یک دبیرستان جهت ثبت نام، چون خیلی سخت می‌پذیرفتند و دخترم این دست خط را کپی کرده و هنوز نگه داشته است.

خصوصیات اخلاقی و روحی و عبادی

در طول ده سالی که من از نزدیک در خدمت شهید بزرگوار بودم، هر لحظه برای من خاطره و درس بود. خاطرم هست که افسر وظیفه‌ای داشتیم که در معاونت ما در حال ترخیص شدن از خدمت بود. او مسئول مخابرات دفتر ایشان بود و به علت مشکلات خانوادگی که داشت در شیفت شب بود. یک روز به من گفت: من از امیر صیاد درسی یاد گرفتم که کم غذا بخورم، کم بخوابم و زیاد عبادت کنم. این افسر وظیفه در طول شب به همراه یک نفر از پرسنل کادر، تلفن‌ها را جواب می‌داد که شبانه‌روزی بود. شهید صیاد به این افسر وظیفه گفته بود که ساعت ۳ صبح، تک زنگی به خانه‌اش بزند. این افسر وظیفه می‌گفت که در طول خدمتم هیچ‌گاه موفق نشدم زنگ بزنم، چون همیشه ایشان تماس می‌گرفتند و از وضعیت پادگان جويا می‌شدند و وقتی که اطمینان حاصل می‌شد که خبری نبوده، خداحافظی می‌کردند. این نشان دهنده نماز شب خواندن و کنترل نمودن پرسنل معاونت بود. تا زمانی که ما داخل پادگان بودیم غذای شهید صیاد، یک نصفه نان بربری همراه با یک لیوان شیر و یک مقدار کاهو بود، مگر در زمانی که برای ایشان مهمان می‌آمد یا در مأموریتی که می‌رفتیم در جمع پرسنل حاضر می‌شدند و از غذایی که برای همه پیش‌بینی شده بود، میل می‌کردند. در طول سال، روزهای دوشنبه و پنجشنبه بدون استثناء روزه بودند و در ایام قبل از ماه رمضان دو ماه رجب و شعبان را روزه می‌گرفتند. حتی در مسافرت‌هایی که می‌رفتیم من از ایشان سؤال کردم چطور در مسافرت شما روزه می‌گیرید؟ شهید صیاد گفتند: قبل از سفر، روزه نذر می‌کنند و در سفر روزه نذری ایرادی ندارد.

برخورد شهید بزرگوار با مهمانان زمانی که روزه بودند، جالب بود. به طور مثال در جلساتی که مصادف می‌شد با دوشنبه و یا پنجشنبه هر هفته که ایشان

روزه بودند و زمانی که وسایل پذیرایی مثل میوه داخل جلسه می‌بردند، اولین نفری که از آن وسایل پذیرایی برمی‌داشت، خود شهید صیاد بودند، به خاطر اینکه مهمانان خجالت نکشند و از خودشان پذیرایی کنند و جالب اینکه چند تا میوه هم برمی‌داشتند. با وجود اینکه خیلی کم شوخی می‌کردند و زیاد اهل شوخی نبودند، روز پنجشنبه‌ای بود که با امیران جلسه‌ای داشتیم و من به امرای ابلاغ کردم که امروز بعد از ساعت اداری معاونت را ترک نکنند، جلسه داریم. امیر لهراسبی^۱ تا این را شنیدند به شوخی گفتند که شب جمعه ما را هم خراب کردند. شهید صیاد این جمله را شنیدند و جلسه شروع شد. امیر لهراسبی یک گزارش از بازرسی را که انجام داده بودند ارائه کردند. شهید صیاد پشت میز که بودند چشمانشان را بسته بودند. امیر لهراسبی بعد از اینکه گزارش خود را ارائه دادند در پایان اضافه نمودند ما لالایی بگیریم امیر بخوابند، شهید صیاد چشمان خود را باز کردند و گفتند: درسته من چشم‌هایم بسته هست، ولی مواردی که شما گفتید، من الآن تکرار می‌کنم، اگر شما توانستید گفته‌های خود را عیناً تکرار کنید! (واقعاً شهید صیاد تمامی آن مواردی را که امیر لهراسبی گفته بودند تکرار کردند). سپس اضافه کردند: شما ظاهراً خودتان را برای شب جمعه آماده کرده‌ای و برای اینکه شما به شب جمع‌ات بررسی جلسه را زود تمام می‌کنیم.

بازرسی غیرمترقبه

هیئت بازرسی که به مأموریت‌هایی اعزام می‌شدند، اعضای مأمور در هیئت‌های بازرسی جمع می‌شدند و قبل از عزیمت به محل مأموریت، کلیه اعضا کاملاً توجیه و از نحوه بازرسی و چگونگی مأموریت مطلع می‌شدند.

۱. امیر سرتیپ محمدجعفر لهراسبی از همکاران شهید صیاد در معاونت بازرسی ستاد کل بود.

یک نمونه عینی: گزارشی خدمت حضرت آقا، فرماندهی معظم کل قوا رسیده بود که در فلان پادگان امکانات وجود ندارد و فرمانده پادگان نسبت به فرائض دینی پرسنل زیرمجموعه خود بی تفاوت است و وضعیت پادگان خوب نیست (مشخص بود این پادگان در کجا قرار دارد) و حضرت آقا دستور دادند که بررسی بشود و نتیجه را خدمت ایشان ببرند. شهید صیاد می توانستند به راحتی یک تیمی را به آن پادگان اعزام کنند که بررسی ها را انجام دهند و گزارش آن را تقدیم کنند، ولی مدیریت ایشان این گونه نبود، بلکه ایشان با هر حرکتش تحول ایجاد می کردند. برای این بازرسی یک برنامه ریزی دقیقی تنظیم کردند و در واقع یک بازرسی غیرمترقبه آنی پیش بینی نمودند؛ نه فقط از آن یگان بخصوص، بلکه کل نیروهای مسلح مستقر در آن استان را دربرمی گرفت. به همین منظور ابتدا یک هیئت ۴۵ نفره را سازمان دهی کردند، کلیه مقدمات و امکانات لازم تهیه شد و هیئت بازرسی به ۹ تیم ۴ تا ۵ نفره سازمان دهی گردید و ۴۸ ساعت قبل از عزیمت هیئت به استان اصفهان ابلاغیه ای را تهیه و به کل نیروهای مسلح اعم از ارتش، سپاه، ناجا و ودجا ابلاغ کردند مبنی بر اینکه در تاریخ فلان یگان های مستقر در اصفهان مورد بازرسی غیرمترقبه قرار خواهند گرفت. هدف از بازرسی را فقط اعضای هیئت می دانستند، یگان های مستقر در منطقه هیچ اطلاعی از آن نداشتند. تا اینکه زمان حرکت فرا رسید و تمامی برنامه ها، از لحظه حرکت تا رسیدن به مقصد، کاملاً پیش بینی شده بوده و اعضای هیئت با یک دستگاه اتوبوس حرکت کردند و طوری برنامه ریزی کردند که برای نماز ظهر هیئت به مرقد امام (ره) می رسیدند و بعد از خواندن نماز جماعت و خوردن ناهار به سمت اصفهان حرکت کرده و نماز مغرب و عشا را با امام جمعه اصفهان هماهنگ کرده بودند که در منزل ایشان بخوانیم. یکی از اماکن صنایع وزارت دفاع را هماهنگ کرده بودند به جای ارتش و سپاه برای استقرار هیئت و صرف ناهار و شام. سفارش کرده بودند که فقط یک نوع غذا و بدون تشریفات، و غذای خود سازمان باشد و پول غذا را باید حساب می کردند و از جناب آرام که به منطقه می آیند دریافت کنید. همه این مسائل را خودشان شخصاً هماهنگ می کردند. هنگام رفتن به سمت اصفهان، بعد از حرم امام (ره)، مقداری زمان برد. شهید صیاد مقید بودند

به خواندن نماز اول وقت. به هنگام ورود به اصفهان وقت اذان نزدیک شد و با امام جمعه محترم اصفهان تماس گرفتند که چون ما به نماز نمی‌رسیم، شما منتظر ما نشوید و نمازتان را بخوانید و ما هم مسجدی را پیدا کرده و نماز جماعت را می‌خوانیم. زمانی هم که به منزل امام جمعه رسیدیم، نماز قضاء جماعت خواندیم. بعد از پایان سخنرانی امام جمعه اصفهان، به سمت محل صنایع دفاع رفتیم و بعد از صرف شام به اعضای هیئت گفتند: همه به محل استراحت خود (که از قبل پیش‌بینی شده بود و اسامی هر نفر بر روی درب هر اتاق نصب شده بود) بروند تا من بیدارشان کنم. همه بازرسین رفتند و من دیدم که ایشان مشغول کار هستند. همان‌جا ماندم. ایشان رو کردند به من و گفتند شما الان مثل بازرس‌ها هستید و به محل استراحت خود بروید و به استراحت بپردازید. من گفتم شما استراحت نمی‌کنید؟ گفتند: نه فعلاً هستیم، به موقع استراحت می‌کنم. ساعت بعد از ۳ نیمه‌شب بود که همه را بیدار کردند. شهید صیاد اصلاً نخوابیده بودند و وقتی داخل سالن جلسه شدیم دیدیم که همه فرماندهان نیروهای مسلح مستقر در استان اعم از ارتش و سپاه و... حضور دارند. بعد از صحبتی کوتاه گفتند: اعضای تیم همه به محل مأموریت خود حرکت کنند و نماز صبح را داخل پادگان‌های محل مأموریت بخوانند. به فرماندهان پادگان‌ها هم گفتند که شما عزیزان پیش من باشید، من همراه شما هستم. اعضای تیم‌ها را که از قبل مشخص کرده بودند، به طور مثال تیم هوانیروز، تیم گروه ۴۴ و... همه افراد و بازرسان پیش‌بینی شده بود و اضافه نمودند: راننده فرماندهان، بازرسین را به داخل پادگان می‌برند و فقط به فرماندهان گفتند که به افسر نگهبان اطلاع بدهید که این تعداد بازرس می‌آیند، آنها را به داخل پادگان راه دهند. زمانی که بازرسین وارد پادگان شدند هنوز شیپور بیدارباش نخورده بود و همه پرسنل هنوز خواب بودند، فقط عوامل نگهبانی و پاسداری در حال انجام وظیفه بودند؛ اعضای تیم وظیفه داشتند از نگهبانان سر پست، اماکن و تأسیسات، حاضربرکاری سرویس حمام و دستشویی و... یک بازدید کلی انجام بدهند. بعد از اینکه همه ما رفتیم سمت یگان‌ها دستور می‌دهند یک دستگاه مینی‌بوس از صنایع وزارت دفاع آماده شود و خودشان به همراه فرماندهان به ترتیب از پادگان‌ها بازرسی می‌کنند. بعد از اینکه

بازرسی انجام شد، خود فرماندهان هم متوجه وضعیت پادگان خود می‌شوند. بعضی از پادگان‌ها به اندازه‌ای خوب و منظم بودند که ترفیع درجه گرفتند و پادگان مورد نظر هم که بازرسی شد مشخص شد حرف‌هایی که درباره این پادگان زده شده، صحت دارد که موجب تنزیل درجه فرمانده آن پادگان شد. هیچ‌کس باور نمی‌کرد که یک نامه کوچک از یک سرباز باعث انجام بازرسی به این وسعت شود. همه فرماندهان را هم ساعت ۲ نیمه شب از منزل احضار کرده بودند و به پیک‌های اعزامی گفته شده بود به آنها بگویند جلسه‌ای هست و باید در این جلسه حضور داشته باشید. همه فکر کرده بودند اتفاق بسیار مهمی رخ داده، یا جنگی شده و اصلاً فکر نمی‌کردند که بازرسی در کار باشد. بعد از اتمام بازرسی به تهران برگشتیم و در طول سفر روحیه شهید صیاد حالتی بود که همه با روحیه بودند و این یکی از نمونه‌های شیوه انجام بازرسی و برنامه‌ریزی ایشان بود.

خرید سوغاتی

در طول بازرسی که در هر استان انجام می‌شد، علاوه بر فوق‌العاده مأموریتی که افراد می‌گرفتند، آن شهید بزرگوار برای خانواده‌ها هم یک سوغات استان را می‌گرفتند. یک بار بازرسین به مأموریت اهواز رفته بودند. فصلی بود که سوغات مورد نظر نبود و نتوانسته بودند تهیه کنند و نمی‌خواستند این گروه را دست خالی به خانه بفرستند. فصل انار بود، با من تماس گرفتند که شما حدود ۴۰ جعبه ۱۰ کیلویی تهیه کنید و به سربازی که اهل ساوه بودند به همراه یک نفر پرسنل کادر مأموریت بدهید و گفتند: جناب آرام خودتان نظارت کنید و این سرباز را با یک ماشین بفرستید ساوه و هماهنگ کنید که همه انارها به یک شکل و یک و دست باشد برای هر کدام از اعضای هیئت ۱۰ کیلو پیش‌بینی کنید. پدر این سرباز مغازه داشت و هماهنگ کردیم. ۷۲ ساعت بیشتر فرصت نداشتیم و قرار شد بعد از اینکه کار انجام شد، ماشین حامل کارتن‌های ۱۰ کیلویی به

سمت فرودگاه حرکت کند. یکی از پرسنل بازرسی که همراه هیئت به اهواز رفته بود، بعداً برایم تعریف کرد که اغلب اعضای هیئت می‌گفتند که این دفعه امیر به ما سوغاتی نداد، فرصت هم به خودمان نداد تا شخصاً سوغاتی تهیه کنیم، سوار هواپیما شدیم و حالا باید دست خالی به خانه برگردیم. به هریک از بازرسین زمانی که به فرودگاه مهرآباد تهران رسیده بودند، قبل از خارج شدن از سالن انتظار یک کارتن انار داده بودند و همه تعجب کرده بودند که امیر پیش‌بینی سوغاتی را کرده‌اند.

رضای خدا

شهید صیاد واقعاً همه کارهایشان برای رضای خدا بود. همیشه هر کاری را با ذکر بسم الله الرحمن الرحيم شروع می‌کردند و با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد(ص) خاتمه می‌دادند. من بارها توجه کردم که ببینم آیا امکان دارد این ذکرها را فراموش کنند یا نه. نامه‌ای را برای امضا می‌بردم، امکان نداشت «بسم الله الرحمن الرحيم» نگویند و همیشه آهسته زیر لب می‌گفتند و بعد از خواندن نامه یا دستور دادن و یا امضاء کردن با ذکر صلوات ختم می‌کردند. ایشان دائم به ما می‌گفتند که هر کاری که می‌خواهید انجام بدید حتی برای خانواده، فقط برای رضای خدا انجام بدهید. قبل از مأموریت تأکید داشتند که این مأموریت را فقط برای رضای خدا انجام دهید و اگر با این نیت وارد کار شوید، خداوند هم به شما کمک می‌کند که حق به حق‌دار برسد و حتی کسی که خطا کرده و تنبیه می‌شود از شما دلخور نشود و متوجه قصور خودش می‌شود. اگر با این نیت وارد سازمانی شوید، خدا به شما در مقابل هوای نفس و انحرافی که ممکن است پیش بیاید کمک و یاری می‌کند.

الگو و اسوه

حقیقتاً شهید صیاد الگو بودند و در ستاد کل گاهی پیش می‌آمد که تا ساعت ۲ نیمه شب کارشان طول می‌کشید و به من می‌گفتند که شما تا ساعت اداری وظیفه دارید بمانید و خدمت کنید و از این ساعت به بعد من نمی‌گویم بمانید و این ساعت متعلق به خانواده شما است. باید به خانواده برسید، ولی کار و تکلیف من متفاوت است و از خانواده خودم عذرخواهی کرده‌ام که دیر به منزل می‌روم.

قهرمان جنگ کشور

یک خاطره خوب دیگری من از شهید صیاد نقل می‌کنم. ایشان تشریف می‌بردند نماز جمعه و خودشان رانندگی می‌کنند، ماشین نیسان پاترول داشتند و بعد از خاتمه نماز جمعه، هنگامی که می‌خواهند برگردند ماشینی از پشت چسبانده بود به ماشین شهید و از جلو هم ماشین دیگری بود. شهید با لباس شخصی بودند و کسی هم خیلی با این لباس ایشان را نمی‌شناخت. بعد از مدتی که معطل می‌شوند، فردی ایشان را می‌شناسد و به این بزرگوار پیشنهاد می‌کند که بنشینند پشت فرمان و راهنمایی می‌کند که از پارک خارج شوند. ایشان زمانی که داشتند از پارک خارج می‌شدند، بعد از کلی عقب و جلو کردن، ماشین جلویی خیلی کم خراش برمی‌دارد. شهید صیاد از آن فرد تشکر می‌کند و می‌گوید شما بروید، من همین‌جا می‌مانم. دوباره ماشین را پارک می‌کند و منتظر صاحب ماشین می‌ماند. ماشین عقبی هم رفته بود، ولی شهید صیاد منتظر صاحب ماشین می‌ماند. صاحب ماشین می‌آید و در وهله اول متوجه نمی‌شود و سوار ماشین می‌شود که برود، شهید صیاد پیاده شده و مسئله را می‌گویند که این‌طور شده و صاحب ماشین پیاده می‌شود و کلی داد و فریاد و ظاهراً هم بی‌احترامی می‌کند. شهید صیاد می‌گویند که حالا به هر حال این‌طور شده و

من کارت ماشین را در اختیار شما می‌گذارم تا فردا به کار شما رسیدگی شود. شهید صیاد گواهینامه خودشان را نمی‌دهند و اصلاً اسمی از خودشان هم نمی‌برند و حتی درجه مرا هم به او نگفته بودند و گفته بودند که به این شماره تلفن تماس بگیرید تا آقای آرام ماشین شما را برای تعمیر ببرند. کارت ماشین را می‌دهند و طرف مقابل دیگر دقت نمی‌کند که کارت ماشین مربوط به ستاد کل هست و کارت را می‌گیرد. آن فرد می‌گوید: اگر آقای آرام جواب نداد چی؟ شهید صیاد می‌گویند که حتماً جواب می‌دهند، نگران نباشید. صبح اول وقت که من رسیدم پادگان، دیدم که شهید صیاد با لباس ورزش داخل دفتر منتظر من هستند و ما را برای من تعریف کردند و گفتند که امروز این بنده خدا تماس می‌گیرد؛ ضمناً اصلاً اسم من را نمی‌برد. آقای رجب، مسئول ترابری، را مأمور کنید، اول بیمه ببرند، هر چقدر که داد بگیرند و ماشین را هرجا که این بنده خدا گفت ببرند برای تعمیر و هزینه را پرداخت کنید و پول افت ماشین را هم هر چقدر شد و خواست بیاورید از من بگیرید، پرداخت می‌کنم. سفارش کردند خیلی با احترام با وی رفتار شود و تأکید کردند که به آقای رجب سفارش کنید که اسم من را نبرد. ساعت ۸ صبح آن فرد زنگ زد و آدرس دادم و در مقابل ستاد کل درجه‌دار رجب را فرستادم که با فرد خسارت‌دیده بروند و ماشین را درست کنند. اول به شرکت بیمه می‌روند و مقداری بیمه پرداخت می‌کند و بعد به پیش آشنای آن طرف می‌برند و ماشین را درست می‌کند و بعد از ظهر همان روز، آقای رجب تماس گرفت تا گزارش کار را بدهد و حواسش نبوده و اسم شهید صیاد را بردند و گفتند به تیمسار صیاد بگویند که همه کارها طبق دستور انجام شد. این بنده خدا که کنار آقا رجب ایستاده بودند تا اسم شهید صیاد را می‌شنود، سریع سؤال می‌کند صیادی که نام بردید، همان سرهنگ صیاد شیرازی است؟ درجه‌دار می‌پرسد: مگر شما صیاد را می‌شناسید؟ او می‌گوید: قیافه‌ای نه، ولی اسم ایشان

را زیاد شنیده‌ام و می‌دانم از قهرمانان جنگ کشورمان هستند. این بنده خدا معلم بودند و بعد از اینکه متوجه شدند خودرو متعلق به صیادشیرازی بوده، شروع کرد به تماس گرفتن با من که باید سرهنگ صیاد را ببینم، اصرار کردند. عرض کردم امکان ندارد. ایشان گفتند من می‌آیم جلو درب ستاد کل و خانه نمیرم تا ایشان را ببینم. شهید صیاد به خاطر اینکه آن آقا خجالت نکشند، به دلیل رفتاری که آن روز کرده بودند اصرار داشتند که اسمی از ایشان برده نشود. برنامه‌های شهید بزرگوار هم روی نظم خاصی بود و تمام اوقات ایشان پر بود. بالأخره مجبور شدیم ماجرا را برای شهید صیاد توضیح بدهیم که درجه‌دار ما آقای رجب یادش رفته و اسم شما را برده و این بنده خدا هم مطلع شده و می‌گوید من تا جناب صیاد را نبینم، به خانه نمی‌روم. الآن هم مقابل درب ستاد نشسته تا شما را ببیند. شهید صیاد که این شرایط را دیدند دستور دادند که دعوتشان کنیم داخل دفتر خودشان و با چای و شیرینی پذیرایی کنیم تا ایشان تشریف بیاورند. ایشان را به دفتر آوردیم و نشست تا شهید صیاد تشریف بیاورند و از من سوال کرد که این صیاد همان صیادی هست که فرمانده ارتش بوده و از فرماندهان جنگ بوده؟ گفتم: بله. او شروع کرد به گریه کردن. من از وی پرسیدم چرا گریه می‌کنید؟ او گفت: من آن روز بی‌ادبی کردم، ایشان اصلاً می‌توانست بعد از تصادف جزئی محل را ترک کند، من خودم متوجه نشده بودم که ماشینی به من زده، ایشان خودشان آمدند و گفتند که زدند به ماشین من. دائماً می‌گفت خدا کند عذرخواهی من را قبول کند. در همین حین شهید صیاد وارد دفتر شدند و این بنده خدا به پای صیاد افتادند. صیاد سریع نشستند و با او روبوسی کردند و او را بلند کردند. او گفت: جناب سرهنگ! مرا ببخشید. شهید صیاد گفتند: من هیچی از شما به دل نگرفتم و ماشین شما را هم به خاطر خدا گفتم درست بکنند. این بنده خدا گفت: ماشین فدای سرتان، ارزشی ندارد، بی‌ادبی مرا

ببخشید، من شرمندهام جسارت کردم و... در پایان صیادشیرازی یک جلد کتاب که با دست خط خودشان مطلبی را نوشتند به او هدیه دادند و ایشان را تا جلو درب آسانسور بدرقه کردند و این بنده خدا بارها تماس می‌گرفت تا با شهید صیاد صحبت کند و از ارادتمندان شهید بزرگوار شده بودند.



نماز اول وقت

خاطره آشنایی من با شهید صیاد به سال‌های ۱۳۵۴ برمی‌گردد، به زمانی که من در اصفهان دوران خدمت سربازی را می‌گذراندم و در جلساتی با شهید صیاد در آنجا و مسجد سید خدمتشان می‌رسیدم. بعد از جنگ هم مفصل ارتباط داشتیم. زمانی به مدت یک سال و نیم در زمان وزارت دکتر نجفی در وزارت آموزش و پرورش، بنده و ایشان در شورای عالی انجمن اولیاء و مربیان کشور عضو بودیم و این جلسات چهارشنبه‌ها تقریباً هر دو هفته یک بار تشکیل می‌شد و شب‌های اول ماه که ایشان در منزلشان مراسم داشتند، ما با هم برمی‌گشتیم.

دو نکته کوتاه به عنوان حُسن مطلب و یک نکته مدیریتی مناسب را برای کسانی که مسئولیت دارند و مشغول به خدمت هستند با تطبیق بر شهید صیاد می‌گویم. در یکی از همین روزها تقریباً نیم ساعت مانده به غروب، از یکی از جلسه‌های شورای عالی انجمن اولیاء و مربیان کشور با خودروی ایشان که رانندگی آن را سربازی به عهده داشت، به سمت منزل شهید صیاد که در اتوبان شهید صدر واقع بود، حرکت کردیم. فکر کنم در اتوبان شهید مدرس در حرکت بودیم و خورشید کم‌کم داشت غروب می‌کرد. من برای اولین بار در چهره فردی مثل ایشان اضطراب و نگرانی را دیدم (در خاطرات شهید باقری که با ایشان نیز ارتباط نزدیکی داشتم همین موضوع را عنوان کرده‌ام). انگار کسی دچار مشکل قلبی شده و فشارش پایین افتاده. با دیدن این وضعیت گفتم چه شده است؟ ایشان گفتند: الان دارد مغرب می‌شود و ما به نماز اول وقت نمی‌رسیم. بعد به راننده گفت نرسیده به قیطریه و پل شریعتی مسجدی هست، جهت خواندن نماز توقف کند. برای من تعجب‌آور و شگفت‌انگیز بود. آقای روحانی

۱. دکتر محمود گلزاری، دکترای روانپزشکی و از دوستان نزدیک شهید صیاد بود.

مسجد، شهید صیاد را شناختند و تقاضا کردند که ایشان بعد از نماز مغرب دقایقی را صحبت کنند و من از ایشان خواهش کردم راجع به همین حساسیت نماز اول وقت صحبت کنند که شهید بزرگوار نیز همین کار را کردند و ضمن سخنرانی گفتند در زمان حضرت امام خمینی (ره) در یکی از جلساتی که با حضور مسئولین ارتش و سپاه درباره یکی از عملیات‌های بزرگ دوران دفاع مقدس در بیت حضرت امام خمینی (ره) بودیم، حوالی ظهر که بحث جدی بود و هنوز بحث به نتیجه نرسیده و نقطه پایان جلسه گذاشته نشده بود، امام (ره) از جا برمی‌خیزند و جلسه را ترک می‌کنند. آقای هاشمی رفسنجانی نگران شدند و گفتند: شاید قلب امام دچار مشکل شده است، بلند شدند و خطاب به امام گفتند: آقا چیزی شده است؟ امام همان‌طور که در حال ترک جلسه بودند برگشتند و نگاهی کردند و گفتند: اول وقت است. شهید صیاد نمونه‌های زیادی از برخورد امام راحل و رزمندگان در جبهه را بعد از نماز مغرب بیان کردند.

شهید صیاد حساسیت خیلی زیادی نسبت به رفع مشکلات همکاران، خویشان و دوستان دور و نزدیک خود داشتند. شاید ماهی یک مورد از سربازان و فامیل‌های خودش که دچار مشکل روحی شده بودند را خودشان شخصاً به من زنگ می‌زدند، معرفی می‌کردند و می‌گفتند: وقت دارید با افراد معرفی‌شده مشاوره نمایید؟ سربازی مادرش مریض و خودش نیز دچار مشکلات روحی شده بود، یا گاهی به مسائل ریز خانوادگی و مسائل انحراف اخلاقی که آن افراد داشتند اهمیت بسیاری می‌داد، بنده و شهید صیاد در جریان آن بودیم و به نحوی مسئله رفع و رجوع می‌شد، حتی به نحوی رسیدگی می‌شد که آن همکار بابت مسائل اخلاقی که اتفاق افتاده بود از چشم نیفتد، مثل خیانت، انحراف اینها را ایشان معرفی می‌کردند و بنده را لایق می‌دانستند و از من می‌خواستند و ما هم سعی و تلاش می‌کردیم که مسئله حل شود. من خیلی خوشحال می‌شدم که نفراتی از طریق شهید صیاد برای مشاوره نزد من فرستاده می‌شدند. ایشان نسبت به گرفتاری همکاران و نزدیکانش و سایرین که مشکل مالی و مشاوره‌ای داشتند، بسیار

حساس بود. این خیلی مهم است که انسان چنین فرمانده‌ای داشته باشد که مؤسین و همکارانش در خصوص حل این‌گونه مسائل به وی اعتماد داشته باشند. خوب یک صلوات بفرستید.

مدیر موفق

من دنبال این بودم که در باره ویژگی‌های مدیریتی شهید صیاد مطالبی را بگویم. دیروز سر میز ناهار با یکی از اساتید برجسته مدیریت صحبت می‌کردیم و فکر هم نمی‌کردم که وی در این وادی‌ها باشد. البته ایشان آدم متدینی است. گفتم: راستش یادداشت‌هایی دارم که قرار است فردا در جایی که دعوت شده‌ام راجع به شهید صیاد و مدیریت ایشان صحبت کنم. خواستم از مقالات و نوشته‌هایی در این خصوص چه به زبان فارسی و چه انگلیسی، به من ارائه دهد. او گفت: در منزل دارم، شما ایمیل خود را بدهید که برایتان بفرستم و در ادامه عنوان کردند که من واقعاً مرید و مخلص ایشان هستم. بعد می‌بینیم مشتاقان ایشان حتی در میان دانشگاهیان نیز وجود دارند که انسان باورش نمی‌شود. در ادامه آن استاد گفتند: شهید صیاد پاداش اخلاصش در زمان جنگ و پایان جنگ را با شهادت گرفت. من همین طور که قدم می‌زدم، حدیثی از نهج‌البلاغه را گفتم: «الجهاد باب من ابواب الجنه...». آن استاد محترم دیشب ۷-۸ مقاله فارسی و انگلیسی فرستاد. از میان مقالات فارسی که فرستاده بود، یک روش تحلیل محتوایی علمی مدیریتی از بعضی از سرداران دوران دفاع مقدس از جمله سردار شهید احمد کاظمی در حدود ۲۰ صفحه کرده‌اند که به نظر من روش آن مقاله متدولوژی بسیار قوی بود.

این خاطرات درباره روش مدیریتی و با روش تحلیل محتوایی و مقوله‌بندی و خلاصه یک نظم آکادمیک می‌تواند یکی از مقالات مستند علمی دانشگاهی باشد، و فقط به ذکر خاطره بسنده نشود و من و همکاران دانشگاهیمان آمادگی داریم که در تبدیل خاطره به یک روش متدولوژیک همکاری کنیم. در نهج‌البلاغه، حضرت علی (ع) مشخصات مدیر

موفق و ناموفق را توضیح می‌دهند. نامه ۶۱ نهج البلاغه حضرت به شخص بزرگی مثل کمیل بن زیاد نخعی، با عتاب نامه‌ای می‌فرستد، این کمیل حاکم شهر هیئت است و معاویه به این شهر حمله می‌کند و کمیل به جای اینکه از آن پاسداری و مرزداری کند، از هیئت به طرف قرقیسیا که فکر می‌کرده نیروهای معاویه آنجا نیستند، حمله می‌کند. امام بعد از اطلاع ناراحت می‌شوند و نامه‌ای به کمیل می‌نویسند «فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وَدَّيْ، وَ تَكْلُفَهُ مَا كَفَى، لَعَجَزَ حَاضِرٌ، وَ رَأَى مُتَبَرِّئٌ». سستی انسان در آنچه به عهده او گذارده‌اند و اصرار بر آنچه به عهده او نیست و به دیگری واگذار شده، نشانه ناتوانی آشکار و اندیشه‌ای است که دارنده‌اش را به تباهی می‌کشد، که نوعی مدیریت غلط است. بعد حضرت شدیدتر می‌فرماید که انسان پلی می‌شود برای عبور دشمنان «فَقَدْ صِرْتَ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ»، تو با این کار پلی شده‌ای برای عبور دشمنان که به دوستان خدا حمله کنند. که این هم مدیریت غلط انسان است، حتی اگر مخلص باشد.

نامه ۴۶ نهج البلاغه (که نامه‌ای مدیریتی است) را که به یکی از کارگزاران خود می‌نویسد می‌خوانیم که بنا به بعضی از شارحان نهج البلاغه از جمله ابن ابی الحدید منظور مالک اشتر نخعی فرمانده اصلی سپاه اسلام است، که سه ویژگی برای آنها نام می‌برد که مصداق آن، شهید بزرگوار ما علی صیادشیرازی است که باید در زیر پوسته‌های این شهید نوشته شود «فَإِنَّكَ مِمَّنْ اسْتَظْهَرُ بِهِ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ، وَ أَمْعُ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ، وَ أَسَدٌ بِهِ لِهَاءُ الشَّعْرِ الْمَخُوفِ». تو از کسانی هستی که (۱) من به پشتیبانی آنان دین را اقامه می‌کنم، (۲) نخوت گنهکار را قلع و قمع می‌نمایم، (۳) رخنه ترسناک حدود و مرزها را می‌بندم.

از ویژگی‌های یک مدیر این است که اول: هدف داشته باشد (که دیگر نمی‌خواهم تطبیق دهم)، دوم: تخصص لازم را در کار خودش داشته باشد (که شما بهتر از من از زمینه‌های دانش و تخصص این بزرگوار در امور نظامی بخصوص کار مدیریت و اطرافش

مطلع هستید)، سوم: نظم مثال‌زدنی (که من در زمینه‌هایی با ایشان داشتم)، چهارم: پشتکار، پنجم: قاطعیت در برخورد با زیردستان، ششم: مهربانی و صمیمیت و هفتم: واقع‌بینی در شناخت محدودیت‌های خود، نه مدیر خودشیفته. این منبع انگلیسی ۱۵ مشخصه مدیران مؤثر را دارد و در این مشخصه، توانمندی در سخن و کلام، به عنوان مسئولیت‌پذیری بیان شده است. در منابع دینی ما رعایت اخلاق، ادب و شجاعت و در صدر اینها خلوص و تقوی را ذکر کرده‌اند و من از خداوند خواستارم که مسئولیت‌هایی

که به عهده ما هست را انجام دهیم.
در ذیل این آیه داریم «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» که مربوط به مدیریت است. در تفسیر برهان که روایی است نقل شده است که (بعد از ذکر این آیه) حضرت فرمودند: تو ولایت را به بهترین شیوه انجام دادی و امانت خدا را به بهترین صورت انجام دادی، که خطاب به عمر بن سلمه محزومی است که از فرماندهان و مدیر خیلی خوب آن حضرت بوده که ما هم ذکر این آیه را به شهید صیاد می‌گوییم.



رأفت و اخلاق اسلامی و رفتار عالی

یا رحمن یا رحیم، خاطرات گفتنی در رابطه با شهید صیاد خیلی زیاد است. ما پیرمردها که مدت زیادی را در قبل از انقلاب اسلامی ایران آموزش دیده‌ایم و روحیه فرماندهان آن زمان را دیده بودیم و خودمان نیز این‌گونه بودیم، وقتی که شهید صیاد به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب شد، خصوصیتی در ایشان دیدیم که با گذشته فرق می‌کرد. یکی از این خصوصیات اخلاق اسلامی و رأفت فرماندهی ایشان بود. عملیاتی در پیش بود، دستور داد برویم و منطقه را شناسایی کنیم. اما در اطراف آن منطقه آبادی‌های زیادی بود، و خواهش کرد با لباس غیرنظامی و از خودرویی استفاده کنیم که آرم نظامی نداشته باشد تا مردم تشخیص ندهند ما کی هستیم و چه کار داریم. من با شهید کاظمی هماهنگ کردم که صبح زود، بعد از نماز صبح حرکت کنیم و حداقل نیرو را همراه ببریم، چانه زدیم و در نهایت جمع ما چهار نفر شد، راننده‌ای هم با خود نبردیم. در مسیر منطقه مورد نظر، خودرو را نگه داشتیم و با احتیاط تا آنجا که امکان داشت جلو رفتیم و مشغول شناسایی شدیم. بحث بین من و شهید کاظمی آغاز شده بود که یک مرتبه شهید احمد کاظمی روی خود را برگرداند و گفت آنها کی‌اند که دارند می‌آیند؟ برگشتم و دیدم شهید صیاد همراه چند نفر دارد به سمت ما می‌آید. من فراموش کرده بودم که لباس غیرنظامی دارم و فرمان‌خبردار دادم که یک‌دفعه شهید احمد کاظمی (خدا رحمتش کند) از شدت خنده نشست. من

۱. امیر سرتیپ سلیمان‌جاه از فرماندهان دفاع مقدس و از هم‌زمان و دوستان نزدیک شهید صیاد

می‌باشد.

تازه فهمیدم چه دسته گلی به آب داده‌ام و به طرف شهید صیاد رفتم تا عذرخواهی کنم. خوب، فرماندهان گذشته را دیده بودم و می‌دانستم چه برخوردی باید می‌کردند، لغو دستور کرده بودم، انتظار برخورد داشتم، رفتم که از نزدیک عذرخواهی کنم. اما ایشان مرا در آغوش گرفت و بوسید. گفت خستگی از تنم درآمد، ناراحت نباش. این یکی از خصوصیات این بزرگوار بود که در طول خدمتش با کسی عصبانی نشد، پرخاش نکرد، تنبیه نکرد، توهین نکرد و همیشه با وجود تمام خستگی‌ها و سختی‌ها محبت می‌کرد و رفتار عالی و اخلاق اسلامی داشت.

محبت خاص به زیردستان

مأموریتی بود که باید در خدمت شهید بزرگوار به تهران می‌آمدیم. به همین علت با یک فروند جت فالکن هواپیمای نیروی زمینی از فرودگاه اهواز به سمت تهران پرواز کردیم. ایشان بنا بر عادت که داشت، کیف برزنتی همراه خود را باز کرد و قرآنی درآورد و چند آیه تلاوت کرد. سپس قرآن را بست و مجدداً در کیف گذاشت. برگشت چیزی به من گفت ولی من متوجه نشدم. اشاره به گوشم کردم، گفتم متوجه نمی‌شوم. ایشان مطلبی نوشت و به دست من داد. من این نوشته را بیش از حد معمول جلوی چشمم بردم تا بتوانم بخوانم. دیدم نوشته پسته بخور. اشاره کردم به دندان‌هایم و گفتم عذر می‌خواهم دندان‌هایم درد می‌کند. خدا بیامرزش برگشت گفت: یعنی چی؟ گوشت نمی‌شنود، چشمت که به خوبی نمی‌بینی، دندونت هم به این وضعه. چرا به خودت نمیرسی؟! این را می‌خواهم بگویم که محبت ایشان نسبت به مرئوسین در حد بالایی بود. ایشان این مطلب را تحت عنوان معصومیت زیردستانش در نماز جمعه که به عنوان سخنران پیش از خطبه دعوت شده بود، مطرح کرد.

مدیر و مدبر فوق العادہ

بعد از عملیات بزرگ بدر، عملیاتی بود کہ از ۲۰ الی ۲۶ اسفندماہ طول کشید و نیروہای جمہوری اسلامی ایران باید از ہور می گذشتند و بہ شرق دجلہ می رسیدند و بعد از دجلہ عبور می کردند و در ادامہ جادہ الامارہ بہ بصرہ را می بستند و از آنجا برای تصرف شہر بصرہ بہ سمت جنوب می رفتند. اتفاقی کہ بعد از عملیات افتاد را بیان می کنم. شہید صیاد ۴۸ ساعت بعد از عملیات بدر مرا احضار کردند. رفتم دفترشان، بہ من گفت: ہستی یا نہ؟! من تعجب کردم کہ یعنی چہ؟! گفت: من طرح و برنامه ای دارم و می خواہم ببینم کہ شما مشکلی نداری؟ در این ایام عید نمی خواہی بہ مرخصی بروی و ہستی؟ من گفتم من تابع دستورم. گفت: نمی خواہ دستور بدہم، می خواستم بدانم خودت تمایل داری یک کار بزرگ را آغاز کنیم؟ من گفتم: بلہ. گفت: با رغبت؟ گفتم: بلہ با رغبت. گفت: من دو تا مأموریت بہ شما ابلاغ می کنم برو و خودت را آمادہ کن، فردا بعد از نماز مغرب و عشاء سایر برادرہا را دعوت کردہ ام، باید در قرارگاہ کمیل باشید. من کہ تا آن زمان اسم قرارگاہ کمیل را نشنیدہ بودم، گفتم قرارگاہ کمیل کجاست؟ گفت بعد از جلسہ رانندہ من شما را می برد و نشان می دہد. گفتم اوامرتان را بفرمایید. گفت: اولاً شما از امروز فرماندہ قرارگاہ جنوب، یعنی همان قرارگاہ کربلا ہستید. لشکر را بہ جانشینت بسپار و بیا، ولی فعلاً در این خصوص چیزی بہ او نگوئید، ثانیاً جانشین من در قرارگاہ کمیل ہستید. برو فکراہیت را بکن و فردا در قرارگاہ باش کہ دستورات جدیدی خواہم داد. علت این تصمیم ایشان این بود کہ بعد از عملیات بدر شایعات زیادی شدہ بود کہ ارتش توان و آمادگی رزمی، تجهیزات و روحیہ خود را از دست دادہ و مضمحل گردیدہ و نیروی زمینی دیگر تمام شدہ است. ایشان بہ منظور خنثی کردن این دسیسہ و شایعات، تصمیم و تحول بزرگی را پیادہ کردند. فردا رفتیم قرارگاہ و دیدیم از

عزیزان امیر حسام هاشمی، امیر صالحی، دکتر علایی، امیر عبادت و تعدادی از برادران بودند. در قرارگاه بعد از تلاوت قرآن، شهید صیاد گفت: این شایعات شدیداً در منطقه منتشر شده و من می‌خواهم به همه ثابت کنم ارتش توان و آمادگی‌اش را از دست نداده و ما می‌توانیم هر عملیاتی را اجرا کنیم، بروید یگان‌هایتان را آماده کنید. مأموریت این است: تک به بصره از مسیر جزیره جنوبی. من نگاهی به ایشان کردم، دید که من تردید دارم. گفت: مثل این که تردید داری؟! گفتم: بله، صحبت هم دارم. گفت: الآن زود است، شما بروید و مأموریت را طرح‌ریزی کنید و با مسئول عملیات بنشینید و کارهایتان را انجام دهید و این حرف را یک ماه دیگر بزنید. تحولی در یگان‌های جنوب ایجاد شد که بی‌سابقه بود. گفت: یگان‌های عمل‌کننده، نیروهای مستقر در جنوب به‌علاوه برآوردی از نیروهای سپاه پاسداران ارائه کنید، با کمک آقای دکتر علایی راهپیمایی روزانه و شبانه، بازدیدهای سازمانی از یگان‌ها انجام دهید و گردان به گردان تجهیزات را بازدید کنید. تمام دانشجویان دافوس را نیز احضار کرد و گفت: به عنوان عوامل ستاد قرارگاه به آنها مأموریت واگذار کنید. صبح چک لیست تهیه کردیم و به دانشجویان اعزامی دوره دافوس دادیم و راهی واحدها شدند. یک ماه طول نکشید که یگان‌ها با آمادگی رزمی ۸۰٪ آماده اجرای عملیات شدند. بعد از یک ماه، شهید صیاد گفت: طرح‌هایتان را بیاورید. وقتی طرح عملیات را خدمت ایشان تشریح کردم که لشکرها چگونه می‌خواهند از آب و پد جزیره جنوبی عبور کنند، خندید و گفت: مأموریت انجام شد. ما نمی‌خواستیم

سرتیپ بهروز سلیمان‌جاه / ۹۳

حمله کنیم می‌خواستیم واحدهای ما، آمادگی پیدا کنند، خوشبختانه بیش از حد انتظار ما واحدها آمادگی پیدا کردند. فوق‌العاده مدیر و مدبر بود و در شرایط سخت برای مشکلات راه حل پیدا می‌کرد و مشکلات را حل می‌نمود. خداوند قرین رحمتش کند.



افکار بلند و سینه گشاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا...

مصدق آیه شریفه که شهیدان زنده‌اند، در شهید صیاد و سایر شهدا نهفته است.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند
شهید صیاد بیش از آنکه در حیاتش شناخته شود، بعد از شهادتش شناخته شد. در تهران هر سال بیش از ۱۰۵۰ مسجد برای شهید صیاد مراسم می‌گیرند. در سفری که از خراسان شمالی به تهران داشتم، از شاهرود می‌آمدم؛ در بین راه، بعضی از مساجد پلاکارد زده بودند و شهادت صیاد را تسلیت گفته بودند. دو سال پیش در مراسمی که در ستاد کل گرفته شده بود، دیدم خانم مسنی بالای ۹۰ سال عصا زنان می‌آید و چند نفر جلوی او را می‌گیرند. من فکر کردم که ایشان با مسئولین کار دارد و یا گرفتاری و شکایتی دارد. من رفتم خدمتشان و سلام کردم و گفتم: خانم اگر مطلبی دارید به من بفرمایید، من از بازرسیم، من کارتان را انجام دهم. به من گفت: آقا بازرسی چیه؟ من گفتم: می‌روم و به آقای دکتر می‌گویم بفرمایید. گفت دکتر چه کسی هست؟! گفتم پس خانم شما اینجا چه کار دارید که با این سختی دارید می‌آیید؟ گفت من دبیر دبیرستان‌های تهران بودم، دانش-آموزان من را مثل بت می‌پرستیدند و دوست داشتند و خیلی به من علاقه داشتند، ولی می‌بینم شهید صیاد محبوبیت‌اش از من خیلی بیشتر است. همه می‌گویند

۱. امیر سرتیپ پورشاسب از هم‌زمان شهید صیاد و از امرای شاغل در ستاد کل نیروهای مسلح در زمان همایش می‌باشد.

صیاد، صیاد؟! من می‌خواهم بروم و حاج خانم ایشان را درون مسجد پیدا کنم و از او بپرسم که ایشان کی بوده و چه کار کرده که این‌طور محبوب دل‌ها شده است. یک نکته در رابطه با خود شهید صیاد بگویم. یکی از ویژگی‌های بسیار خوب شهید صیاد، شرح صدری بود که داشت. هنگامی که پیامبر گرامی اسلام، خیلی در فشار قرار گرفت، خداوند سوره شریفه «الشرح» و آیه «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» را نازل کرد و می‌گوید: شما هم سختی و مشکلات دارید، ولی در عوض سینه‌ای قوی و گسترده به شما دادیم که همه این سختی‌ها را تحمل بکنید.

زوایایی در زندگی شهید صیاد هست که شاید همه عزیزان از آن آگاهی نداشته باشند. بعد از اینکه فراز و نشیب‌هایی برای ما پیش می‌آید، آن زمان می‌توان انسان‌ها را شناخت. یک زمان شهید صیاد فرمانده نیروی زمینی و فرمانده جنگ بود. عزیزان همه می‌دانند که نیروی زمینی نیروی جنگ بود. ارتش، سپاه، ستاد مشترک و همه اینها در اختیار نیروی زمینی بود. شهید صیاد فرمانده جنگ بود. قبل از این هم فرمانده منطقه عملیاتی بود. وقتی ایشان را از آن بالا به پایین آوردند، همه فکر می‌کردند که الآن چه می‌شود. هر کس دیگری بود باید می‌رفت دنبال نگرانی و ناراحتی که من این‌همه خدمت کردم و ناراضی می‌شد و گله می‌کرد. باور کنید ما هم که خصوصی با این بزرگوار بودیم یک کلمه از ایشان گلایه نشنیدیم. نه در اوج قدرت، احساس قدرت می‌کرد و نه در آن لحظه که همه فکر می‌کردند ایشان برکنار شده‌اند. در هر زمان سعی می‌کرد بر اساس امکانات و توانایی که دارد، خدمتی به انقلاب بکند. همان موقع چند نفر دور خودش جمع کرده بود، می‌گفت ما می‌خواهیم در رابطه با ارتش و نیروی مسلح یک ساختار بدهیم، سازمان بدهیم، مثل همین ساختار و سازمان که الآن امیر آراسته در رابطه با معارف جنگ و کارهای دیگر انجام می‌دهند، همین شهید بزرگوار آن قدر افکار بلند و سینه گشاده‌ای داشت که در کمتر کسی دیده

می‌شود و این می‌تواند از نکاتی باشد که فرمانده محترم نیروی زمینی، امیر پوردستان فرمودند: کسی که در خدمت امام زمان (عج) هست و در خدمت نائب امام زمان (عج) باشد، واقعاً اگر معجزه‌ای در دورنش برانگیخته شود، نباید جای تعجب داشته باشد. والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته.



تا خدا یک قاشق نمک توی آش من ریخت

من معتقدم انسان‌های بزرگ و مخلص و دانا وقتی از دنیا می‌روند تسلطشان بر دنیا بیشتر می‌شود، به خاطر اینکه یک سری موانع هست که از بین می‌رود. این بدن ما، تیر و تخته‌های ما، زحمت ماست. این زحمات می‌روند و ارواح پاک ما، بیشتر تسلط پیدا می‌کنند؛ و لذا وقتی ما سر قبر بزرگان، علما، ائمه علیه السلام می‌رویم، مطمئن باشیم که آنها خیلی بر ما تأثیر می‌گذارند، زیرا ارواحشان آزاد می‌شود. خدمت استاد فلسفه و عرفانی بودم که ایشان بیان «فُزْتُ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ» امیرالمومنین (ع) را این‌گونه حدیث نفس کردند که وقتی حضرت فرمودند: «به خدای کعبه من رستگار شدم» یعنی از زحمات‌های دنیا فارغ شدم. من به یاد این سخن معروف ملاحسین قلی همدانی افتادم که ایشان فرمودند: «من ۲۰ سال ناز خدا را کشیدم تا خدا یک قاشق نمک در آش من ریخت.» درست معنی همین سخن است:

پردلی باید که بار غم کشد رخس می‌باید تن رستم کشد

دوستان عزیز، در این دنیا به راحتی چیزی به کسی داده نمی‌شود. این حرف، حرف بزرگیست که می‌گوید: «من ۲۰ سال ناز خدا را کشیدم، تا خدا یک قاشق نمک در آش ریخت.» شهید صیاد یک شبه یا یک ماهه یا یک ساله یا در طول جنگ و یا غیر به اینجا نرسید. به اندازه طول دوستی امیر پرویز صادقی بزرگوار با شهید من با ایشان مرتبط نبودم، ولی سال‌های زیادی با هم بودیم. شاید خیلی کیفی بود. در محضر علمای بزرگوار اسلام، مخصوصاً حاج آقا بهاء‌الدینی حال خوش عجیبی داشت. نمازهای ایشان را شاهد بودم، سجده‌هایشان حداقل طوری بود که

۱. حجت‌الاسلام دکتر سید ابراهیم هاشمیان از دوستان شهید صیاد بود.

گاهی ۵ دقیقه طول می کشید. ۵ دقیقه سجده خیلی است. گاهی ما ۸ رکعت نمازمان کمتر از ۵ دقیقه طول می کشد. ایشان السبوح، القدوس را با اشک می گفتند. دوستان عزیز، بعضی ها در این عالم فقط تأثیرپذیرند و بعضی ها هم تأثیرگذارند. اما در فضای تأثیرگذاری بعضی ها در محدوده های خاصی تأثیرگذارند. مثلاً بعضی ها در مباحث علمی، بعضی ها در مباحث سیاسی، بعضی ها در مباحث نظامی و اقتصادی، بعضی دیگر در مباحث اقتصادی و غیره تأثیرگذارند. اما در روح انسان ها و در نفس انسان ها، تأثیرگذار بودن کار سختی است.

تا دلی آتش نگیرد، حرف جان سوزی نگوید

شمع را گفتند چرا این گونه می سوزی؟ چرا از چه می سوزی که تا روشن کنی کاشانه ای؟ گفت خود را سوختن تا خانه ای افروختن، بهتر از خاموش مردن، گوشه ویرانه ای انسان تا نسوزد و تا دلش آتش نگیرد، حرف جان سوزی نگوید.

چون من بسوز تا که بدانی چه می کشم.

قرآن را ببینید! خداوند پیغمبرش را در تمام مراحل دعوت به صبر می کند. اصلاً شما می دانید ساختن چقدر سخت است، تربیت چقدر سخت است. دوستان عزیز، تربیت اصلاً با زور امکان ندارد. خداوند در قرآن فرموده است: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَّسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» حرص را مگر می شود با سرنیزه از گِل بیرون آورد. حسادت را مگر می توان با زندان بردن از دل بیرون آورد. طرف می رود زندان، اما هنوز حسود است. حسادت کار نفس است. کار اخلاق است. حسادت، حرص و کینه ضد اخلاق است. مگر می توان با زور یا با کار پلیسی، کار اخلاقی کرد. اخلاق فقط صبر و حوصله می خواهد. خداوند می فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوَّلُو الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ»، «وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ». باز می گویم که تربیت کار سختی است. به این جمله عنایت بفرمایید انسان های بزرگ، با نفسشان اثرات تربیتی دارند. چرا به ما

گفتند «كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ»، صحبت زیاد فایده‌ای ندارد. گفتند بیا و رفتار خوبی داشته باش، انسان‌ها به دنبال می‌آیند.

گفتم مه من از چه تو در دام نیفتی گفتم چه کنم دام تو دانه ندارد
در انجمن عقل فروشان نهنم پای دیوانه سر صحبت فرزانه ندارد
تا چند کنی قصه اسکندر و داراب ده روزه عمر این همه افسانه ندارد

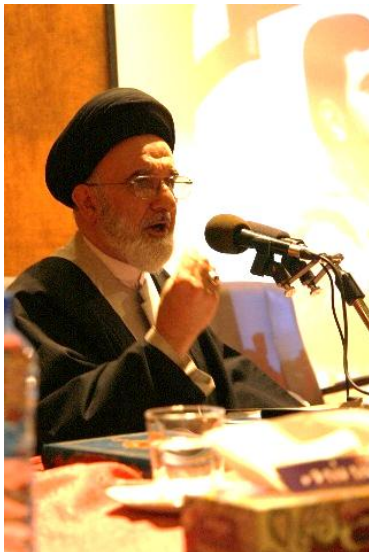
انسان‌های تأثیرگذار کسانی هستند که مبادی (این نکات علمی و عرفانی است) میل انسان‌ها را عوض می‌کنند. نمی‌دانم در تشییع جنازه آیت‌اله بهجت (ره) کدامیک از شما تشریف داشتید. فردی با کیسه سووند از بیمارستان مرخصی گرفت و آمد تا در تشییع جنازه شرکت کند. عده‌ای از لندن و فرانسه با هواپیما آمدند و در تشییع جنازه شرکت کردند. این چه روحیه‌ای است که انسان‌ها را به دنبال خود می‌کشد، انسان را به دنبال خود کشیدن ساده نیست. گاهی که ما در خانه هستیم، زن و بچه‌مان، حرفمان را نمی‌خوانند. چطور می‌شود کسی این قدر تأثیرگذار باشد و نفوذ داشته باشد که در دل انسان‌ها و جامعه نفوذ کند و اینجاست که خداوند در قرآن به پیغمبر بزرگوار می‌فرماید: ای پیغمبر نماز شب بخوان. و دستور نماز شب می‌آید. واقعاً خودش یک سؤال است. در قرآن دعایی که خدا به پیغمبرش یاد می‌دهد و اشاره می‌کند که در نمازش بخواند کدام دعاست؟

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا»^۱
و در ادامه در آیه آخر سوره حج «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»، بنا به تفسیر علامه طباطبایی حق جهاده، یعنی چه بعضی‌ها جهاد را قتال معرفی می‌کنند، جهاد به معنی قتال نیست، جهاد یعنی تلاش. تلاش کنید، برای خدا جدیت کنید.

به یک فقیه می‌گویند مجتهد، به یک نویسنده می‌گویند مجتهد. به زنی که در خانه تلاش می‌کند می‌گویند مقام شهید دارد. مردی که برای زن و بچه‌اش تلاش می‌کند، مقام شهید دارد و دیگر مثال‌ها. این برای خدا همه چیز را درست می‌کند و این اخلاص است. ای پیامبر تو در نماز شبت از من خدا بخواه تا تو را خالصانه بیاورد و خالصانه ببرد. بعضی‌ها می‌گویند: خدا و زن و بچه، خدا و طبیب، خدا و پول، خدا و خانه، خدا و رفیق. اینها شرک است و همه را باید کنار گذاشت و فقط گفت خدا. «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

خدا فرمود: ای شیطان! تو ممکن است خیلی‌ها را فریب دهی، اما یک گروه را نمی‌توانی فریب دهی و آنها چه کسانی هستند؟ «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» آنها که مخلص شدند را نمی‌توانی فریب دهی، آنها پناه دارند و در پناهگاه هستند، آنها امن هستند. کشتن عاشق به جرم عاشقی دشوار نیست

هر که شد عاشق برایش سر سپردن عار نیست



میثم تمّار را نازم که می‌گفت این سخن

انتهای کار عاشق جز فراز دار نیست

مهر آل الله را با سیم و زر نتوان خرید

کار عشق است این و کار درهم و دینار نیست

سرفرازی باید انسان را که گردد سرفراز

ورنه هر سر قابل ایثار راه یار نیست.

روح عظیم و معجزه انقلاب اسلامی

یکی از شاعران عرب زبان چه زیبا می گوید که: وقتی روح بزرگ شد، روح عظیم شد، روح متعالی شد، در جهت خواسته های روح، جسم به زحمت و رنج می افتد. این ثمره یک روح بزرگ است که انسان را در زمستان سرد از بستر گرم بیرون می کشد و آب سرد به سر و صورت می زند و به خواندن نماز وادار می کند. انسان های بزرگ دارای چنین روحی هستند. در همین رابطه استاد شهید مرتضی مطهری صحبت زیبایی دارند. ایشان می فرمایند که اگر بدن اباعبدالله الحسین آماج تیرهای دشمن قرار می گیرد، اگر بدنشان زیر سُم اسب ها لگدکوب می شود، این بدن دارد تاوان یک روح بزرگ را می دهد و جسم را به زحمت می اندازد و شهید بزرگوار صیاد شیرازی، اعظمی الله و المقام، دارای چنین روحی بود. روحی که جسمشان را به زحمت انداخته بود. شهید صیاد از زمانی که لباس سربازی به تن کردند، خودشان را در محضر بقیة الله الأعظم می دیدند. اگر امروز همایش بزرگداشت شهید صیاد برگزار می شود، اگر نام مبارک او در دل تک تک مردم ولایت مدار ایران اسلامی جای دارد و به او عشق می ورزند، به جهت همان تدین و پارسایی بود که از روح بلند شهید نشأت می گیرد.

نقل می کنند زمانی که شهادت مالک را به اسدالله الغالب، امیرالمؤمنین (ع) خبر می دهند، حضرت علی (ع) سخت ناراحت می شوند و در جمله ای زیبا می فرمایند: «مالک چه مالکی بود، اگر کوه بود، کوهی سرافراز و بلند بود، اگر سنگ بود، سنگی سخت و محکم بود که هیچ رونده ای به بالای آن راه نداشت، آن قدر این کوه مرتفع بود که پرنده ای بر بالای آن نمی توانست پرواز کند». جا

۱. امیر سرتیپ احمد رضا پوردستان فرمانده نیروی زمینی ارتش در زمان همایش می باشد.

دارد از این کلام زیبا استفاده کنیم و مالک اشتر نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، شهید صیادشیرازی را با این توضیحات بیان کنیم. شخصیتی که دارای روح بزرگی بود، خصوصیات و ویژگی‌های اخلاقی و مدیریتی‌اش او را از فرماندهان قبل و بعد از دوره خودش متمایز می‌کند. ما به جرئت می‌توانیم بگوییم که شهید صیاد یکی از «معجزات انقلاب اسلامی» است و اگر این را هم بگوییم سخنی به گزاف نگفتیم. معجزه نه از جهت اثبات پیامبری، بلکه به عنوان خرق عادت. می‌گویند: حضرت موسی(ع) متهم به قتل شد و مدتی از شهر آواره گردید تا اینکه به خانه حضرت شعیب(ع) وارد می‌شوند و در آنجا اقامت می‌کنند و در همین اقامت یکی از دختران حضرت شعیب(ع) را به عقد خویش درآورده و به همسری برگزیده و در همان‌جا زندگی می‌کنند. کار حضرت موسی(ع) این بود که در همان‌جا خدمت می‌کنند و به شغل چوپانی مشغول شدند. یکی از روزها که حضرت موسی(ع) مشغول چوپانی بودند ندایی را می‌شنوند که در قرآن نیز آمده است. ندا می‌رسد که آن چیزی که در دست راست توست چیست ای موسی؟ نگاه می‌کنند و می‌گویند این چوب‌دستی من است که با آن به درختان می‌زنم تا برگ درختان بریزد و گله از آنها استفاده کند، یا اینکه با آن گوسفندان را می‌کنم و به جلو می‌رانم. بعد ندا رسید که آن عصا را ببنداز، حضرت این کار را انجام دادند و آن عصا تبدیل به اژدها شد. حضرت ترسیدند و به عقب رفتند. خداوند می‌فرماید: نگران نباش ای موسی، عصا را بردار. عصا تبدیل به همان چوب‌دستی می‌شود. در خصوص این چوب‌دستی حضرت موسی در چند جای قرآن سخن به میان آمده است. اما برای دو موضوع: یک موضوع اینکه وقتی قوم بنی‌اسرائیل در بیابان گرفتار می‌شوند و تشنه می‌شوند و حضرت موسی(ع) را در فشار قرار می‌دهند که آب می‌خواهیم، ندایی می‌رسد که ای موسی! این عصا را به این سنگ بزن. این کار انجام می‌شود و سنگ شکافته می‌شود؛ و الباقی

داستان که قوم بنی اسرائیل از حضرت ایراد می گیرند که ۱۲ چشمه می خواهند. جای دیگر که موضوع عصای موسی (ع) در قرآن آمده است آن جایی است که قوم بنی اسرائیل در حال فرار از دست فرعون است، به رود نیل می رسند، راه بسته است و می مانند که چه بکنند. باز ندایی می رسد که عصای خود را به رود بزن و نیل شکافته می شود. سؤال در اینجا مطرح می شود که چه عاملی است که یک چوب معجزه الهی قلمداد می شود؟ که به زمین می اندازد و تبدیل به اژدها می شود، به سنگ می زند آب می جوشد، به دریا می زند دریا شکافته می شود. این سؤال یک پاسخ بیشتر ندارد و آن هم این است که چون این چوب در خدمت امام زمانش است تبدیل به معجزه شده. وقتی یک چوب در خدمت به امام زمانش تبدیل به معجزه می شود، آیا انسان در خدمت امام زمان (ع)، نمی تواند تبدیل به معجزه بشود و کارهای فوق عادت انجام بدهد. شهید بزرگوار صیادشیرازی از این دست از انسان ها است که تمام و کمال در خدمت امام زمان غایب از نظر خودش بود. ایشان یک سرباز فدایی و فداکار بود.

این مباحث است که وقتی زندگی شهید را مرور می کنیم، با مطالبی مواجه می شویم که در زندگی انسان های عادی نمی بینیم. در آن زمانی که در امریکا دانشجوی هستند و به جایگاه سخنرانی تشریف می برند و ایشان را به خاطر مسلمان بودن سؤال پیچ می کنند، شهید صیادشیرازی همان گونه که اعلام شد استاد زبان انگلیسی بودند و در حوزه تدریس می کردند، اما آن قدر مسلط به زبان انگلیسی و اصطلاحات انگلیسی نبودند که بتوانند سؤالات گوناگون امریکایی ها را پاسخ بدهند. اما خودشان می فرمایند که من خودم متوجه نشدم که دو ساعت در حال پاسخ گویی هستم و کلماتی به ذهن من می آید که در ذهنم آنها را ترجمه می کنم که هیچ آشنایی به آنها ندارم. این نشان می دهد که در خدمت امام زمان (ع) بودن این برکات را دارد. زمانی که به فرماندهی نیروی

زمینی منصوب می‌شوند، آن حالت سکون که در جبهه‌ها حاکم بود، با حضور ایشان، شور و نشاط و شادی می‌گیرد و قرارگاه مشترک ارتش و سپاه تشکیل می‌شود و ما شاهد اولین فعالیت‌های عمده در جنگ هستیم. یا در زمان عملیات بیت‌المقدس بعد از ۲۳ روز عملیات طاقت‌فرسا، همه یگان‌ها پشت دروازه‌های خرمشهر بودند و همه مسئولین به این نتیجه رسیدند که باید عملیات را متوقف کنند، ارتش برود سربازگیری کند و سپاه جذب نیرو کند و بعد از چند ماه تجدید قوا، بیایند و عملیاتی انجام دهند. در اینجا است که مردی شایسته مانند شهید صیاد شیرازی می‌آید و مطلبی را به فرماندهان می‌گوید که در خاطراتشان هست. به فرمانده سپاه چیزی نگفتند و می‌آیند وضو می‌گیرند و توسل پیدا می‌کنند، سپس می‌آیند و مطلب را با فرماندهان در میان می‌گذارند و در آخر خرمشهر را بازپس می‌گیرند. این نشان می‌دهد فردی که با تمام وجود در خدمت امام زمان باشد، تبدیل به معجزه می‌شود. من واقعاً فکر می‌کنم که شهید صیاد شیرازی یک شخصیت جامع‌الاطراف است که تمام ظرفیت‌ها را برای الگو شدن دارند. به همین خاطر این وظیفه ما است که این وجود مقدس را همان‌طور که بودند به مردم بشناسانیم، نه کمتر و نه بیشتر. البته باید بگویم که قبل و جلوتر از همه همکاران و هم‌زمان وجود مبارک این شهید توسط مقام معظم کل قوا فرمانده کل قوا شناخته می‌شود. حتی خوش‌بین‌ترین آدم‌ها فکر نمی‌کردند رهبری انقلاب با آن جایگاه و مرتبه‌ای که دارند، تابوت شهید را آن‌گونه متبرک کنند. این بوسه آقا به تابوت شهید، نشانه اخلاص و ولایتمداری و صفای باطن شهید صیاد بود و جایگاه آخری را نیز علاوه بر جایگاه دنیایی از آن خود کردند.

سبزی که با هجوم خزان گم نمی‌شوی	نوری که در عبور زمان گم نمی‌شوی
پنداشتند مرگ تو پایان نام‌توست	اما بدان که در باورمان گم نمی‌شوی
مثل عبور ثانیه، مثل زندگی	یک لحظه از ورای جهان گم نمی‌شوی
با آنکه زخم‌خورده شام شقاوتی	ای صبح، ای سپیده ز جان گم نمی‌شوی

سر تپپ اءمءرضا ٲورءستان / ۱۰۵

ءاور كن اى هميشه عيان گم نمى شوى
اى آبروى هر ءو جهان گم نمى شوى

نام ءو وسعتى است ٲر از آبروى عشق
ءر قلب آن كه عاشق نام بلند ءوست



کار را امشب به من برسانید

در سال‌های تدریس شهید سپهبد علی صیادشیرازی در دانشگاه افسری امام علی(ع)، کار تنظیم سلسله درس گفتارهای «معارف جنگ» و تایپ بر عهده من بود. در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان مطابق معمول مشغول تایپ مطالب بودم. کار به نیمه‌شب رسید و حدود ساعت ۱:۳۰ که من جهت استراحتی کوتاه مشغول قدم زدن در راهرو بودم، در همان لحظه شهید والامقام در حالی که تعدادی پوشه و پرونده جهت انجام مابقی امور در منزلشان در دستشان بود، از اتاق بیرون آمدند و در حال قفل کردن درب اتاقشان بودند که به محض دیدن من، جویای مطالب جلسه بعدی تدریس شدند و فرمودند: کار را امشب به من برسانید. من ساعت خود را نگاه کردم و با لبخندی گفتم: دیگر صبح شده و امشب نیست. شهید در جواب فرمودند: وقتی مطالب آماده شد، پس از سحری و ادای فریضه نماز، درب منزل تحویل دهید.



روز جمعه مورخه ۱۳۷۸/۱/۲۰ مطالب درس‌های معارف جنگ آماده شد و با ایشان تماس گرفتم و قرار شد که قبل از مراسم صبحگاه ستاد کل، در صبح روز شنبه ۱۳۷۸/۱/۲۱ به شهید والامقام تحویل گردد، اما... پوشه زیر بغل ما ماند.

۱. سروان غلام حسین قدسی از همکاران شهید صیاد در ستاد کل بود.

ایشان برکت بازرسی است

در زمان انتصاب شهید سپهبد علی صیادشیرازی به عنوان معاون بازرسی ستاد کل نیروهای مسلح، دستوری از طرف مقام معظم رهبری مبنی بر بازرسی از توان رزمی نیروهای مسلح (ارتش، سپاه و نیروی انتظامی) صادر گردید. به بنده از طریق بازرسی نیروی زمینی مأموریت داده شد که در این رابطه به مدت شش ماه جهت همکاری به بازرسی ستاد کل اعزام گردم. البته با شناختی که آن شهید بزرگوار از تعدادی از کارکنان نیروهای مسلح داشتند، تعدادی را خودشان انتخاب کردند. یکی از این نفرات فردی بود به نام آقای حسینی^۲ که از سپاه پاسداران آمده بود. او بسیار فرد متعهد و متدین و کاردرستی بود و از شهر ری (حضرت عبدالعظیم حسنی) می آمد. بیشتر با دوستان درباره مسائل مذهبی و اعتقادات صحبت می کرد. شب اول هر ماه جلسه مذهبی در منزل ایشان برگزار می شد و تعدادی از برادران نیز شرکت می کردند. یک روز که جهت تقسیم کار مأموریت به حضور شهید رسیدم، یکی از برادران از آقای حسینی صحبت نمود که ایشان را هم برای مأموریت انتخاب نمایند، چون در بازرسی هیچ کاری نداشت. شهید صیاد در جواب آن برادر فرمودند: ایشان برکت بازرسی است و همین آمدن و رفتن ایشان به بازرسی ستاد کل کافی است. خلاصه اینکه اعتقاد داشت در محل کار انسان های با تقوا و متعهد نیاز است، اگر چنین باشد کارها بیشتر پیش می رود.

۱. سروان محمدحسن ولیجانی از همکاران صیاد در ستاد کل بود و در سال ۹۳ به دیار ابدی

پیوست. روحشان شاد.

۲. شهید حسینی از کارکنان سپاه بود که به شهید صیاد ارادت خاصی داشت.

این بی‌نظمی است

در یکی از مأموریت‌های بازرسی نیروی زمینی که تعدادی از کارکنان بازرسی در منطقه عملیاتی حضور داشتند و اطلاعات لازم را به فرماندهان گزارش می‌نمودند، قرار بود سرهنگ نوری^۱ جهت فرماندهی تیپ ۵۸ ذوالفقار منصوب گردد. پرسنل بازرسی هم دعوت شده بودند. شهید سرهنگ برکاتی^۲ نیز جزء این کارکنان بود. با خودرویی به سمت محل استقرار تیپ در جاده عین‌خوش در حرکت بودیم که خودرو پنچر شد و در نتیجه به موقع به محل تیپ نرسیدیم. در پایان معرفی، شهید بزرگوار پرسنل بازرسی را جمع کردند و فرمودند: این بی‌نظمی است و ما از این بی‌نظمی‌ها نداشتیم. شهید صیاد در کارها خیلی به نظم و انضباط اهمیت می‌داد. ان‌شاءالله ما هم به این مسئله توجه داشته باشیم.

رسیدگی به امور با پای گچ گرفته و عصا

در منطقه سوسنگرد مستقر بودیم و قرار بود فرمانده نیروی زمینی فرماندهان را در آن منطقه توجیه نماید. حدوداً ساعت ۱۱:۳۰ دقیقه بود. کلیه فرماندهان تا رده لشکر منتظر ایشان بودند که یک خودرو رسید و از داخل آن شهید صیاد با دو عصا زیر بغل خارج شد. ایشان در منطقه کردستان توسط

۱. سرهنگ اصغر نوری، فرمانده وقت لشکر ۵۸ ذوالفقار بود که شهید صیاد در جریان انتصاب وی در این محل خطاب به او گفتند: فرماندهی امانتی است که به طور موقت به عهده شما برادر عزیزم سپرده می‌شود. موفقیت شما به میزان دریافت و کفایت شما در امر امانتداری می‌باشد. این توفیق حاصل نخواهد شد مگر با توکل به خدا و اینکه کسب رضایت الله در کار باشد.

۲. شهید سرهنگ برکاتی از کارکنان بازرسی نیروی زمینی ارتش بود.

سروان محمدحسن ولیجانی / ۱۰۹

ضدانقلاب مجروح شده بود، اما با اینکه یک پای ایشان در گچ بود، کار و فعالیت را رها نکرده و با عصا در منطقه به کارها رسیدگی می نمود.



درک ذلت باطن و طرد عزت ظاهر

خاطره‌ای می‌گویم از زبان شهید بزرگوار در دانشگاه افسری امام علی (ع) که به عنوان مقدمه درس بیان می‌کند و نقطه عطفی است در زندگی نظامی و رزمی من که این تجربه‌ها را زیبایی تقدیر الهی نامیدم. شهید صیاد نقل کرد:

در تاریخ نهم مهرماه سال ۱۳۶۰ بود که مسئولیت فرماندهی قرارگاه عملیاتی شمال غرب کشور، یعنی قرارگاه حمزه سیدالشهداء را برعهده داشتم و موظف شده بودم دو شهر اشنویه و بوکان را با ترکیب مقدس ارتش و سپاه و نیروهای مردمی از ضدانقلاب پاک‌سازی نمایم. این مأموریت پرخیر و برکت فقط ۴۴ روز به طول انجامید، در حالی که اشنویه آزاد شده بود و در روز چهل و چهارم شهر بوکان نیز از سمت جنوب در کنترل رزمندگان اسلام قرار گرفته بود. برای تکمیل کار به تاریکی برخوردیم و بعد از کنترل صحنه عملیات با چهره‌ای خاک‌آلود با بالگرد، به قرارگاه خود واقع در سد میاندوآب بازگشتیم که متوجه شدم همه به من تبریک می‌گویند. به آنان گفتم ان شاءالله فردا بوکان آزاد خواهد شد.

این در حالی بود که از صدا و سیمای جمهوری اسلامی اعلام شده بود که ایشان به مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی منصوب گردیده است و برادران در قرارگاه به این دلیل به ایشان تبریک می‌گفتند. ولی شهید بزرگوار با شنیدن چنین خبری می‌گوید: غم و اندوهی ناشناخته و مبهم سراپای وجودم را تسخیر کرد. کمی اندیشیدم چگونه است که همه با نشاط و شادمانی به من تبریک می‌گویند و شادمانند و خود من این‌گونه اندوهناک شده‌ام. ناگهان دریافتم که غم و اندوهم ناشی از درک سنگین بار مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی است. با خدای خود در درون

۱. سرهنګ حسن کلانترمهړجړدی از همکاران دفتر شهید صیاد در ستاد کل بود.

زمزمه‌ای کردم که بار خدایا! این دیگر چه آزمایشی است که از این بنده حقیر می‌کنی؟ مگر نه اینکه با درجه سرگردی مسئولیت سنگین پاک‌سازی ضدانقلاب را پذیرا شده‌ام و با توکل به تو اکنون در دور موفقیت این مأموریت افتاده‌ام؟ آیا همین مسئولیت کافی نبود؟ غافل بودم از اینکه خداوند متعال مقدر فرموده است که با درک بار مسئولیت خطیر فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی در آغازین دقایق انتصاب مرا در راهی وارد می‌کند که دائماً با معرفت درک «ذلت باطن» دست خوش «عزت ظاهر» نشوم و خود خدا می‌داند که با چنین تقدیر زیبایی در شروع مسئولیت طاقت‌فرسای «فرماندهی جدید» چگونه توفیق دریافت عنایات الهی را پیدا نمودم که خود را لایق آن نمی‌دانم که در زمره «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا...» بخوانم؛ لیکن باران رحمت الهی در جلوه‌ای ملکوتی «...لَنَهْدِيَنَّهُمْ» همه رزمندگان اسلام را سیراب می‌نمود و زبانم از وصف آن همه لطف قاصر بود...

حکایتی از «اسرار التوحید فی مقامات» شیخ ابوسعید ابوالخیر نقل می‌کنم: به شیخ گفتند که فلان کس بر آب راه می‌رود. گفت سهل است قورباغه نیز تواند بر آب رود. گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می‌رود. شیخ گفت: شیطان نیز به یک نفس از مشرق به مغرب می‌رود. چنین چیزها قیمتی نیست، مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخورد و بخرد و بفروشد و در بازار در میان خلق داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و لحظه‌ای از خدای تعالی غافل نباشد. از این حکایت چنین استنباط می‌شود که در واقع شهید صیاد مرد شهسوار عرصه نبرد و امیر دلاور ارتش بود و تا ابد ان شاء الله چون نگین درخشانده بر تارک افتخارات ارتش خواهد درخشید. چون شهید بزرگوار در مسیر تکلیف الهی خود «أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» بود و از هیچ کوششی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران لحظه‌ای سستی به خود راه نداد.

در خاتمه، از برادران دانش‌پژوه و محقق بزرگوار می‌خواهم برای شناخت بیشتر شخصیت بزرگوار شهید سپهبد علی صیادشیرازی کافی است به بررسی فرماندهی وی در عملیات‌های پاک‌سازی غرب کشور قبل از جنگ تحمیلی و عملیات‌هایی چون بیت‌المقدس، فتح‌المبین و طریق‌القدس که مسئولیت فرماندهی آن را به عهده داشته است، مراجعه و تعمیق نمایند.

بفرمایید جلو

بعد از عملیات والفجر مقدماتی آیت‌الله تهرانی به اتفاق شهید سپهبد علی صیادشیرازی از قرارگاه عملیاتی جنوب به ستاد نیروی زمینی در تهران بازگشتند. آن روزها آیت‌الله تهرانی رئیس دادگاه روحانیت و عضو شورای سیاستگذاری مدرسه فیضیه قم و سرپرست امور امتحانات حوزه علمیه قم بودند. همه برای انجام فریضه نماز جماعت در ستاد نیروی زمینی آماده شده بودند. آیت‌الله تهرانی خطاب به شهید گفت: بفرمایید جلو. شهید صیاد در جواب گفتند: من واجد شرایط نیستم. حضرت آیت‌الله تهرانی فرمودند: من در برابر خدا اقرار می‌کنم که شما عادل‌تر از من هستید. شهید صیاد این بار فرمودند: من روحانی نیستم، شما بفرمایید. در این لحظه آیت‌الله تهرانی عمامه خود را از سر برداشتند و آن را روی سر شهید صیاد گذاشتند و فرمودند: بفرمایید جلو.



مالک اشتر دوران جنگ

امیر سپهبد علی صیادشیرازی یکی از امرای بسیجی و نمونه و در واقع «مالک اشتر دوران جنگ» بود. ویژگی‌های منحصر بفرد ایشان در زندگی فردی و اجتماعی به عنوان الگویی در ابعاد عملی و نظری مطرح شده است. شهید صیادشیرازی با قلب خود فرماندهی می‌کرد و با اخلاق، گفتار و حرکات خود، نقش چشمگیری در سیر تکاملی رفتار جوانان عاشق ولایت و انقلاب در عرصه دفاع مقدس داشت.

شهید صیادشیرازی، نمونه بارز انسانی مخلص و فداکار بود و رفتار و گفتارش در همه صحنه‌ها به عنوان مدیری ممتاز سرمشق همگان بود. در زمینه ارتباط با زیرمجموعه نیز بسیار دقیق و مشفقانه عمل می‌کرد، به طوری که هرکسی در اولین برخورد با ایشان، شیفته اخلاق، منش و گفتارش می‌شد.

شهید صیاد کسی بود که در دوران فرماندهی خود در دوران دفاع مقدس حتی با صحبت کردن خود پشت بی‌سیم به رزمندگان روحیه می‌داد. یکی از رموز موفقیت سپاه در برنامه‌ها و عملیات‌های موفق خود، همکاری و هماهنگی تنگاتنگ با ارتش بود و شهید صیادشیرازی در این بین نقش مؤثری داشت.

شهید صیاد بارها تا مرز شهادت پیش رفته بود. این شهید در طول هشت سال دفاع مقدس در جبهه‌های کردستان، جنوب و غرب فرماندهی داشت و شهادت آرزوی دیرینه‌اش بود. اما دشمنان به این دلیل که شهید صیادشیرازی لگو و اسوه همه رزمندگان و یاور ولایت بود و نمره ممتازی در فداکاری در دوران

۱. سردار رضا محمد سلیمانی، فرمانده سپاه قمر بنی‌هاشم (ع).

خبرگزاری ایسنا، چهارشنبه ۱۳۹۲/۱/۲۱.

دفاع مقدس داشت، او را به شهادت رساندند. دشمنان می‌خواستند با ترور شهید صیادشیرازی، به اهداف خود برسند، اما خون این شهید موجب شد مردم با سیره عملی و نظری ایشان بیشتر آشنا شوند.

به دلیل فداکاری شهید صیادشیرازی در «عملیات مرصاد»، این عملیات را با نام شهید صیادشیرازی می‌شناسند. در محور عملیات‌های جنوب، هم ارتش و هم سپاه نقش داشتند و بیشترین نقش هماهنگی و همکاری بین ارتش و سپاه را شهید صیاد بر عهده داشت. شهید صیادشیرازی در این عملیات و همگان با فرماندهان سپاه، مانند دو بازوی قدرتمند عمل می‌کرد. مدیریت و روحیه بسیجی این شهید باعث شده بود تا همه رزمندگان جدای از ارتشی یا سپاهی بودن به ایشان عشق بورزند و ایشان را متعلق به ارتش، سپاه و بسیج بدانند.

بارها پیش آمده بود که شهید صیاد می‌گفت: «زمانی که بوی شما پاسداران به من می‌خورد، بهشتی می‌شوم.» شهید صیادشیرازی خود را متعلق به همه نیروهای مسلح و وفادار به انقلاب می‌دانست.



آقای صیاد یک پارچه نور است...

با عرض سلام و ادب خدمت آقا امام زمان (ارواحنا فداه) و نایب برحقش امام خامنه‌ای (مد ظله العالی). من هیچ مقدمه‌ای نمی‌گویم.

با این شهید عزیز چند بار خدمت حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی^۲ شرف‌یاب شدیم و بعد، از صدقه سر این شهید عزیز من هم توانستم چند جلسه به تنهایی خدمت حضرت آیت‌الله شرف‌یاب شوم. البته شهید با فرزند ایشان هماهنگی می‌کردند و من می‌رفتم خدمتشان.

خیلی از هم‌زمان این خاطره را از من شنیده‌اند. یک روز به تنهایی رفتم خدمت حاج آقا. چون قبلاً وقت گرفته شده بود و چون شهید صیاد گفته بودند وقتی که خدمت ایشان رسیدید سلام گرم و مخصوص مرا برسانید و بگوئید که دلم برایتان تنگ شده است. به حاج آقا عرض کردم جناب صیاد سلام مخصوص خدمت شما عرض می‌کنند. آقای بهاء‌الدینی از بالای عینکش نگاهی به من کرد و گفت: آقا! شما آقای صیاد را می‌شناسید؟ من تعجب کردم چون چند بار با شهید صیاد قبلاً خدمت ایشان رسیده بودم و چند بار هم به تنهایی خدمت رسیده بودم. گفتم شاید (در ذهنم) متوجه نشدند من چی گفتم و شاید مرا نشناختند و متوجه

۱. سرتیپ جانباز ناصر آراسته رئیس هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی و از هم‌زمان شهید صیادشیرازی می‌باشد.

۲. حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی از علمای فاضلی بود که شهید صیاد ارادت خاصی به ایشان داشت.

نشدند من چی گفتم. مجدداً گفتم من سرهنگ آراسته هستم، صیاد را عرض می‌کنم، فرماندهام را می‌گویم، سلام خدمت شما عرض می‌کنند، آقا برای بار دوم گفتند: شما آقای صیاد را می‌شناسید؟ من فهمیدم منظور دیگری دارد. گفتم نه آنقدر که شما می‌شناسید. آقا بعد نگاهی از بالای عینک کرد و گفت: آقا، شما آقای صیاد را می‌شناسید؟ (دیگر خلع سلاح شدم) گفتم نه حاج آقا نمی‌شناسم. سه بار من سؤال کردم و سه بار خودش آقای بهاء الدینی جواب داد. فرزندشان آقا عبدالله تشریف داشتند ما دو نفر بودیم، فرمودند: «آقای صیاد یک پارچه نور است، آقای صیاد یک پارچه نور است، آقای صیاد یک پارچه نور است». ایشان سه بار سؤال کرد و سه بار جواب داد. بعد نشستیم و پسرشان آقا عبدالله چایی را ریختند و بعد گفتم حاج آقا موعظه بفرمایید. گفت: گز بفرمائید. یک گز برداشتم. مجدداً گفتم حاج آقا موعظه بفرمائید. گفت این پولکی‌ها مال اصفهانه بخورید آقا. یک پولکی برداشتم و خوردم و گفتم موعظه و نصیحت بفرمایید من از تهران آمده‌ام تا موعظه شوم، فرمودند چایی نخوردی آقا، چاییت را بخور آقا. گفتم چشم. ما هرچه گفتیم ایشان یک چیزی به ما تعارف کردند. دست ایشان را بوسیدیم و آمدیم بیرون. با خودم در ماشین فکر می‌کردم که چرا حاج آقا این دفعه مرا نصیحت نکرد؟ همیشه ما را نصیحتی و موعظه‌ای می‌کرد.

وقتی دقیق فکر کردم، دیدم حاج آقا موعظه‌ام کرده است و صیاد را به ما معرفی کرده، من سه بار سؤال کردم و ایشان گفتند صیاد یک پارچه نور است و این نور بغل دستتان است چرا استفاده نمی‌کنید. دیگه از این موعظه چه چیزی بالاتر؟!

صدقات جاریه و باقیات الصالحات

یکی از صدقات جاریه و باقی الصالحات این شهید، معارف جنگ است. تاکنون بیش از ۱۲۰ هزار نیروی وظیفه در ارتش جمهوری اسلامی ایران بالای فوق دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و دکتری به مدت ۱۸ ساعت در مراکز آموزشی نقش ارتش در دفاع مقدس را آموزش دیده‌اند.

از این بزرگواران روحانی که در اینجا حضور دارند و در یگان‌ها هستند، می‌فرمایند: برخورد این افسران وظیفه با قبلی‌ها قابل مقایسه نیست. احترامی که به این لباس و به پیشکسوتان و فرماندهان می‌گذارند و دینی که اینها به کشور، رهبری و نظام حس می‌کنند بسیار متفاوت است و این اثر کار فرهنگی شهید صیاد بزرگوار است. قریب به ۲۰ هزار دانشجو از دانشگاه‌های افسری امام علی (ع) نیروی زمینی، شهید ستاری نیروی هوایی، امام خمینی نیروی دریایی و دانشگاه فارابی حفاظت اطلاعات ارتش این آموزش‌ها را به مدت ده روز در دانشگاه‌های مربوطه و ده روز در مناطق عملیاتی دوران دفاع مقدس با همت نیروهای زمینی، دریایی و هوایی و بخصوص نیروی زمینی، آموزش‌های معارف جنگ را فرا گرفته‌اند. در پی آن هستیم که ان شاء الله از سال‌های آینده به دانشگاه علوم پزشکی نیز گسترش پیدا کند. حداقل آن است که به نقش ارتش در دوران دفاع مقدس آشنا می‌شوند.

با یقین ایمانی و یقین علمی بجنگیم

ضدانقلاب در مسیر بانه - سردشت روی ارتفاعات دارساوین^۱ ما را محاصره کرده بود. شهید صیاد سه گروه سازمان‌دهی کرد: یک گروه را با خودش برد که من همراهش بودم،

۱. ارتفاعات دارساوین در ۱۲ کیلومتری سردشت واقع شده و جایی است که از نظر نظامی یکی از بهترین نقاط برای کمین زدن است.

یک گروه شهید شهرام‌فر و یک گروه شهید معصومی که قله را بگیریم. ضدانقلاب از قله ما را می‌زد. با جنگ و درگیری بالا رفتیم. من کنار او و دیده‌بان توپخانه بودم. چون توپخانه نه از بانه و نه از سردشت می‌توانست ما را پشتیبانی کند و فقط با خمپاره‌انداز ۱۲۰م.م می‌شد حمایت کرد. ضدانقلاب از بالاتر که سرکوب بود، ما را می‌زد. شهید صیاد به من گفت الان کجا هستیم؟ من نقشه را باز کردم و برابر روش‌های نقشه‌خوانی گفتم به نظرم باید روی قله دارساوین باشیم. بعد خودش نقشه را درآورد و همان کارهایی را کرد که من انجام دادم. گفت اینجا تپه‌های دارساوینه جناب ستوان! من با عصبانیت گفتم جناب سرهنگ من هم همین را گفتم و همین کارهایی را انجام دادم که شما کردید. من بی‌سواد نیستم، در مرکز آموزش نمره ۱۹ گرفتم. گفت تو این را نگفتی. گفتم به حضرت عباس همین را گفتم. گفت به حضرت عباس تو همین را نگفتی، فکر کن که چه گفته‌ای! جایی بودیم که ضدانقلاب اطرافمان را به شدت با تفنگ ۵۷ و تیربار کالیبر ۵۰ می‌زد. من گفتم عرض کردم به نظرم اینجا دارساوینه. گفت آها! این را گفتی؛ باید در جنگیدن به طور علمی یقین داشته باشیم و در کشتن و کشته شدن یقین ایمانی، حتی زیر گلوله دشمن با یقین تصمیم بگیریم و بدون یقین روی نقطه‌ای با خمپاره‌انداز ۱۲۰ تیراندازی نکنیم تا خدای ناکرده مردم عادی آسیب نبینند و از طرفی ما بچه‌های مردم و سرباز و سپاهی را که از سر راه نیاورده‌ایم، آنها را به دست ما سپرده‌اند و نباید بی‌جهت از بین بروند، جناب ستوان نقشه‌خوانی خوانده‌ای؟! باید به علمت عمل کنی، آن هم دقیق و با یقین. و سه بار گفت: یقین، یقین، یقین. یقین علمی برای مسئولیتی که داریم، یقین ایمانی برای اینکه شهید شویم و از دشمن بکشیم، تا او را به دوزخ بفرستیم. آنجا رویم نشد که دستش را ببوسم.

این جای شکر دارد

روی ارتفاعات دارساوین ۱۸ روز محاصره بودیم. غذا، آب، مهمات و جیره به حداقل رسیده بود. من سه قبضه اسلحه همراه داشتم: یک قبضه تفنگ ژ ۳ تاشو، یک قبضه تفنگ کلاشینکف تاشو و یک قبضه کلت کمری که تعداد فشنگ‌های این سه قبضه به ۲۰ تیر هم نمی‌رسید. روی آن ارتفاع، شهید صیاد با خلبان نجفی^۱، شهید شهرام‌فر و شهید معصومی هم‌سنگر بود و من در گوشه دیگری روی تپه‌ای سنگر داشتم. در آن زمان ضدانقلاب با یک گله گوسفند به ما حمله کرد. شهید صیاد به ما دستور داد هیچ‌کس تیراندازی نکند. این گله گوسفند تنها نیست و ضدانقلاب در میان گله قرار گرفته‌اند، بعد از آنکه اولین گلوله از سمت ضدانقلاب شلیک شد، شما شلیک کنید. ضدانقلاب با شلیک موشک آرپی‌جی ۷ مواضع ما را مورد حمله قرار دادند و ما هم آنها را به رگبار گلوله بستیم. الحمدلله بعد از ۱۸ روز گرسنگی تعدادی گوسفند نصیبمان شد که ذبحشان کردیم و از گرسنگی درآمدیم. البته ضدانقلاب توانست دو سه نفر از سربازان را شهید کند. یک نفر از سربازانی را که من فرمانده‌شان بودم سر بریدند. ما در نوک پوزه ارتفاعی قرار داشتیم و ضدانقلاب اطلاعیه‌ای پخش کردند و ۸-۷ نفر کشته و تعدادی مجروح شدند و تعدادی هم فرار کردند و چند رأس گوسفند هم نصیب ما شد.

متن اطلاعیه پخش شده ضدانقلاب و با امضاء شیخ عزالدین حسینی این بود که ما پنج هزار نفریم^۲ و شما را محاصره کرده‌ایم و تا سپیده سحر به شما وقت می‌دهیم. سپیده سحر تسلیم شدید که شدید و گرنه سر همه شما را می‌بریم.

من این اطلاعیه را برداشتم و به سمت سنگری که شهید صیاد در آن مستقر بود رفتم. البته آن سنگر سنگر تعجیلی بود، نمی‌شد در آن ایستاد، چهار تا چوب

۱. جانشین وقت فرمانده پایگاه هوایی تاکتیکی مشهد بود که هم‌اکنون بازنشسته شده است.

۲. تعداد ما در مقابل آنها از ۱۵۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. پایین ارتفاع هم که دنباله ستون بود و تعدادی زخمی و مجروح و تخلیه شده بودند که با آنها ۳۰۰ نفر هم نمی‌شدیم.

انداخته بودیم و روی آن را برگ و خاک ریخته بودیم و ارتفاع آن ۷۰ تا ۸۰ سانتی‌متر بیشتر نبود. بیشتر نفرات آن سنگر شهید شده‌اند، شهید صیاد، شهید شهرام‌فر، شهید معصومی و شهید نوردی. از میان آنها اصغر نوری، جمشیدی و من هنوز هستیم. آن اطلاعیه را به شهید صیاد دادم. گفت این چیه؟ متن اطلاعیه را خدمت ایشان خواندم. بلافاصله شهید صیاد رو به قبله ایستاد و سجده شکر بجا آورد و چند بار حمد خدا را گفت و سر از سجده برداشت. من که در آن جمع از همه جوان‌تر، جسورتر و جاهل‌تر بودم، گفتم این شکر برای چه بود؟! ضدانقلاب که می‌خواهد صبح فردا سر همه ما را ببرد. الحمدلله گفتی؟ ناراحت بودم، علتش هم این بود که به مدت ۱۷-۱۸ روز جنگیده بودیم و بعضی شب‌ها هم بیدار مانده بودیم. شهید صیاد در جواب گفت: آقای آراسته! ستوان آراسته! گفتم بفرمایید (نفرات داخل سنگر گوش می‌کردند). ایشان گفتند: ما باید کوه‌ها، ارتفاعات و تل و تپه‌های کردستان در شمال غرب را بگردیم تا چندقا ضدانقلاب را بیابیم و با او سینه به سینه بجنگیم. این از وضع کمبود مهماتمان، این از وضع جیره و خواربارمان، این هم از وضع روحیه و آموزشمان^۱، این هم وضعیت آموزش و تیراندازی؛ خدا را نباید شکر کرد؟ ما که دیگر توان نداریم ضدانقلاب را در این تل و تپه‌ها و کوه‌ها پیدا کنیم و این لطف خدا است که ضدانقلاب را با پای خودش به سمت ما فرستاده است. من یقین دارم که سرباز ما که تا به حال تیراندازی رزمی نکرده و سپاهی‌مان که آموزش ندیده، اگر ضدانقلاب راست بگوید، که نمی‌گوید، و پنج هزار نفر باشند، در اینجا رزمنده ما با چشم بسته هم

۱. بعضی از سپاهانی که با ما بودند با کفش کتانی و بعضی دیگر هم با لباس شخصی آمده بودند. شهید صیاد دستور داده بود که در همین‌جا ملبس به لباس نظامی و تجهیز شوند و آموزش عملیاتی ببینند و بجنگند. سربازان هم تازه از مراکز آموزشی تقسیم شده و خود را به یگان معرفی کرده بودند و فقط تیراندازی مقدماتی را در مراکز آموزشی انجام داده بودند.

شلیک کند، گلوله‌اش به سینه دشمن خواهد نشست و این، جای شکر دارد و آن وقت است که ما می‌گوییم الحمدلله.

نظم در کارها

(۱)

صیاد شیرازی در سال ۱۳۶۲، من و همسر من را به منزلشان دعوت کردند و برنامه منظم و خاصی را برای پذیرایی از ما اعلام کردند. ابتدا در تماس تلفنی به من گفت: آقای آراسته! من برنامه‌ای برای با هم بودنمان پیشنهاد می‌کنم. ببینید چطور است، موافقید؟ اذان مغرب و عشاء حدود ساعت هفت بعد از ظهر است و من و همسر من چند دقیقه مانده به اذان مغرب در مقابل درب منزل منتظر شما هستیم. سپس داخل منزل می‌رویم و به مدت ۲۰ دقیقه نماز جماعت می‌خوانیم. بعد از نماز به مدت نیم ساعت کنار هم هستیم و گفت و گویی می‌کنیم و سپس به مدت یک ساعت هم می‌توانیم راجع به کار صحبت کنیم. ایشان در ادامه برنامه اعلام کردند که در این فاصله که من و شما به مدت یک ساعت راجع به کار صحبت می‌کنیم، خانم‌ها سفره را می‌چینند و به مدت ۴۰ دقیقه تا یک ساعت نیز غذا می‌خوریم و بعد از صرف غذا به مدت نیم ساعت دوباره کنار هم هستیم، بعد از آن اگر خواستید می‌توانید در منزل ما در اتاقی که برای میهمانانمان است استراحت کنید و شب را همانجا بمانید. برای پذیرایی از ما، هم اول برنامه و هم آخر برنامه را اعلام کردند و وقتی من و همسر من به منزل ایشان رفتیم، طبق همان برنامه‌ای که اعلام کرده بودند، از ما پذیرایی کردند و این نظم را در تمام کارهایشان داشت.

(۲)

صیادشیرازی حتی برای جمعه‌های خود نیز برنامه داشت. یک برنامه ماهانه برای زندگی خودشان نوشته بودند. در یکی از نوشته‌هایشان برنامه روز جمعه خود را تنظیم کرده بود و در آن برای همه اعضای خانواده، دوستان بسیجی، نماز جمعه و... وقت گذاشته بودند. در این برنامه، روز جمعه را با نماز صبح آغاز کرده بود و در ادامه آورده بود: ساعت ۶ صبح یک ساعت با مریم (دخترم) زبان انگلیسی کار می‌کنم. ساعت ۷ صبح یک ساعت با مهدی (پسرم) ریاضی کار می‌کنم. ساعت ۸ صبح به مدت ۴۰ دقیقه با جوانان بسیج فوتبال گل کوچک بازی می‌کنم. بعد برمی‌گردم خانه و با همسر و بچه‌ها صبحانه می‌خورم. سپس به مدت ۲۵ دقیقه با محمد (پسرم) قرآن می‌خوانیم و بعد از آن آماده می‌شوم تا به نماز جمعه بروم. برای رفتن به نماز جمعه نیز برنامه داشتند، و در برنامه خود نوشته بودند که سعی می‌کنم با این افراد در نماز جمعه دیدار داشته باشم.

یادداشت سر تیپ ناصر آراسته در وصف شهید صیاد

بسم الله الرحمن الرحيم

قال علی علیه السلام: خیر المقال ما صدقه الفاعل (بهترین گفتار آن است که کردار، آن را تأیید کند)

شهدا در قهقهه مستانه‌شان و در شادی وصلشان عند ربهم یرزقونند و از نفوس مطمئن‌ای هستند که مورد خطاب فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی پروردگارند. (حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه)

خوشا به حال شهدا که وعده خویش با خدای راست نمودند و سرای فانی دنیا را به سوی اعلیٰ علیین و جوار قرب حق ترک کردند و با تقدیم جان به بارگاه قدس ربوبی باریافتند و از خاک به افلاک پرکشیدند و در مسیر انسان‌ها به سوی کمال، شاهد و حجت الهی شدند و مشعل‌های فروزان و روشنی‌بخش راه و علامات

و مناره‌های هدایت گشتند تا کشتی‌نشینان دریای خروشان این جهان فانی را در شب‌های ظلمانی همچون فانوس دریایی به ساحل نجات رهنمون گردند. آنان به برکت ایمان، اخلاص، تشرع، پیروی از ائمه اطهار و اطاعت از ولایت به این شایستگی که مراد، راهنما و اسوه همه زمان‌ها باشند، نائل گردیدند.

یکی از این خیل به فلاح‌رسیدگان و ره‌یافتگان به رضوان الهی «شهید امیر سپهبد علی صیادشیرازی» است که زندگی کوتاه او سراسر مشحون از ملکات و فضایل انسانی است. این شهید بزرگ، چه قبل از انقلاب (که در کسب علم و آگاهی عمومی و دینی و فراگیری هنر و فن نظامی‌گری می‌کوشید)، و چه بعد از انقلاب (که یافته‌ها و آموخته‌های خود را در بوته عمل به منصف ظهور رسانید)، لحظه‌ای از خودسازی و پرورش بعد معنوی وجود خویش غافل نبود و هر روزش در مسیر کمال به از دیروزش بود و هم‌زمان به آمادگی جسمانی و ورزشی بدن خود نیز همت داشت تا با جسم و روح قوی، توان مبارزه با طاغوت و دشمنان اسلام و انقلاب را به بهترین وجه داشته باشد.

هر کس او را می‌شناخت گواه است که چه در زمان دانشجویی در دانشکده افسری، آموزش در دوره‌های چتربازی، رنجر، زبان، مقدماتی و عالی، و چه در زمان استادی در دروس نقشه‌برداری و نقشه‌خوانی و ورزش، و چه در فرماندهی در آتشبار در منطقه عملیاتی غرب و همین‌طور فرماندهی نیروی زمینی ارتش، همواره در نظم و ترتیب و انضباط ظاهری و معنوی، داشتن برنامه دقیق، توکل، صبر، تشرع، اخلاص و تلاش شبانه‌رویی سرآمد دیگران بود. او حداقل ساعات را به خواب و استراحت می‌پرداخت و بیشترین و بهترین زمان‌ها را به عبادت و کار و خدمت به اسلام و انقلاب و میهن اسلامی اختصاص داده بود. شهید همیشه برای آینده، چه دنیا و چه آخرت طرح و برنامه داشت و دقیقاً بر آن اساس تدبیر می‌کرد و با صبر و استقامت و توکل و امید عمل می‌کرد. عمل این شهید صدق

گفتارش را تأیید می‌کرد و ارزیابی عملش تجلی عینی از عمل به آیات کریمه‌ی قرآنی و احادیث شریف معصومین را ارائه می‌داد.

از این رو این امیر سرافراز ارتش اسلام، همچون دیگر رزمندگان از سپاه دلاور و بسیج مخلص و سربازان ارتش حزب‌اله، مصداق این فرموده رهبر عظیم‌الشان انقلاب «بسیاری از مسئولین ارتش، انسان‌هایی نورانی و متدین و گاهی مجسمه‌های اخلاق، معنویت و تقوا و دیانتند» بود. لذا بجاست که به عنوان یک الگو، اسوه شایسته از یک عبد صالح خدا، سرباز مخلص اسلام و یک فرمانده شجاع و مبتکر و متوکل به خداوند، به جامعه آینده و نسل جوان ارائه گردد، چون گفته‌های این شهید و نوشته‌هایش از پشتوانه صداقت عملی در رفتارش برخوردار است، یعنی آنچه را گفته عمل کرد. لذا مطالعه گفته‌ها و نوشتارهایش، همچون مشاهده اعمال پاک همراه با نیت الهی او، راهنمای عمل دوستداران، طی مسیر سیر و سلوک و کمال است.

اللهم وفقنا لما تحب و ترضی

سرپرست هیئت معارف جنگ - سرتیپ ناصر آراسته

سال ۱۳۸۰



سرتیپ دوم حسن سیفی^۱

درباره اختتامیه همایش صیادشناسی

امام زمان (عج)!

دوست دارم در خونت پر بزنم هی خودمو این در و آن در بزنم
دوست دارم نگاهت کنم، صدات کنم دوست دارم جوونیمو فدات کنم
اسفند ۱۳۹۱، همایش صیادشناسی. این طور نیست که هر کس خودش آمده باشد. موضوع بحث این است که چه شد ما آمدیم. ما زمانی که ستوان بودیم، فکر می کردیم که شهید صیاد، فقط ما را دوست دارد که می آید در خط مقدم. می رفتیم گردان می دیدیم با فرمانده گردان ها خیلی بیشتر از ما در تماس است. می آمدیم در رده تیپ می دیدیم که همین طور است. در رده لشکر هم همین طور. هرچه زمان می گذشت می دیدیم که صیاد به همه تعلق دارد. رفتیم توی بسیج، توی سپاه، توی مردم، بین علما، روحانیت، مراجع تقلید، در دعای توسل، در دعای ندبه و هر جا که رفتیم دیدیم که صحبت از صیاد بود. ضرورت وجودی شهید صیاد و چیستی و چرایی پرداختن به ایشان ایجاب می کند که در عصر کنونی که نیاز جامعه ولایی ما به تفکر وحدت آمیز ایشان است، از جایی شروع کنیم. چه باید می کردیم؟ و چه نکردیم؟ و در آینده چه باید انجام بدهیم. باید از یک جایی شروع کنیم. ان شاء الله سعی می کنیم که بخشی از آن را جبران کنیم. این را هم بگویم تا آقایان هستند (در قید حیات هستند) می شود این کار را کرد.

۱. امیر سرتیپ دوم حسن سیفی معاون نیروی انسانی ستاد آجا در زمان همایش می باشد.

۱۲۶ / شهید صیاد در کلام یاران

شهید صیاد اقیانوسی است که هر کس به اندازه ظرفیت، درک، اندازه
ظرفش، عقل و تدبیرش می‌تواند از آن استفاده کند. در این زمانه جا دارد که
انسان به این مطلب بپردازد و ان شاء الله استفاده لازم را ببرد.
اگر از من پرسند که در این چند سال که برای شهید صیاد کار می‌کنی یک
چیز بگو که شهید صیاد آن باشد، من این را می‌گویم:
هر چه گویی آن کنم، من آن کنم هر چه را فرمان دهی فرمان کنم.
والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته



سال شمار زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی^۱

۱۳۲۳

تولد در شهرستان درگز - شمال خراسان - در خانواده نظامی.

۱۳۲۴

... بعد از حدود یک سال، چون پدر من، به قول آن زمان «امنیه» و اصطلاح بعدی «ژاندارم» بوده، مدام در رفت و آمد بود. تا سه، چهار سالگی، من در مشهد بودم. (خاطرات شهید امیر شهید سپهبد صیادشیرازی، ۱۳۷۸، ص ۱۲)

۱۳۴۰ - ۱۳۲۸

بعد از مشهد، بر حسب نوع کار پدرم، وی به ارتش انتقال پیدا کرد. ما را به مازندران منتقل کردند و به شهر گرگان رفتیم. تحصیلات ابتدایی را گذراندم و بعد به شاهرود منتقل شدیم. سپس از شاهرود به شهر آمل و مجدداً به گنبد برگشتیم و از گنبد دوباره به گرگان برگشتیم. (همان، ص ۱۲)

۱۳۴۲ - ۱۳۴۱

سال آخر دبیرستان را برای ادامه تحصیل و رفتن به دانشگاه به تهران آمدم و با دوستی دیگر در اطراف خیابان امیرکبیر ساکن شدیم. در همان سال با نمره خوبی موفق به اخذ دیپلم شدم. اما در کنکور نتوانستم شرکت کنم. (همان، ص ۱۴)

۱. این بخش از کتاب تا پایان صفحه ۱۷۰، توسط سرتیپ دوم نجاتعلی صادقی گویا، از یاران شهید صیادشیرازی، تهیه و تنظیم گردیده است.

۱۳۴۲ - ۱۳۴۳

برگشت به مازندران و اشتغال به تدریس و آمادگی برای کنکور.

۱۳۴۳

در ۱۳۴۳/۵/۱۹ وارد دانشکده افسری شدم و جزو نفرات اول بودم. (همان، ص ۱۵)

۱۳۴۶

تابستان ۱۳۴۶ طی دوره رنجر (تکاوری) در شیراز، که دوره بسیار سختی بود، نفر اول دوره در بین هم دوره ها. در همین زمان دوره چتربازی را نیز همراه هم دوره ها طی نمودم و در این دوره نفر دوم شدم. (همان، ص ۲۷)

۱۳۴۶ - ۱۳۴۷

طی دوره مقدماتی رسته توپخانه در مرکز آموزش توپخانه اصفهان. ... با اینکه مجرد بودم، پدر و مادر و بچه ها را از گرگان به اصفهان پیش خود آوردم و به درس بچه ها هم می رسیدم. همین عامل، من را از فساد دور نگه داشت. (همان، ص ۲۸)

۱۳۴۷

پایان دوره مقدماتی توپخانه و انتقال به لشکر ۲ تبریز. ... در دوره ۹ ماهه هم در این لشکر، خداوند مقدر کرد که در درجه ستوان دومی در لشکر شاخص بشوم.

۱۳۴۸ - ۱۳۴۹

خدمت در لشکر تبریز و حرکت لشکر به طرف مرز غرب کشور، قصرشیرین و خسروی به مدت یک سال.

سال شمار زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی/ ۱۲۹

... این یک سال هم برایم خیلی تجربه جالبی بود. مثل صحنه رزم، چون در تمام شبانه روز با لباس و مسلح در سنگر و چادر و خدمت بودیم. در آنجا به سختی روزه‌هایم را گرفتم.

... فرمانده لشکر با آنکه سرلشکر بود، از هر نظر انسان سالم و پاکی بود. ازدواج هم نکرده بود. همیشه در حال حرکت بود.

... ترسیدند و لشکر را منحل کردند و هر گردان آن را به یک لشکر دادند. گردان ۳۰۲ توپخانه ما به لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه داده شد. (همان، ص ۳۳)

۱۳۵۰

ازدواج با دختر عمومی خود.

۱۳۵۱

اعزام به دوره آموزشی زبان انگلیسی در مرکز زبان نیروی زمینی در تهران. در این حال جمعی گردان ۳۱۶ توپخانه و فرمانده آتشبار بود.

۱۳۵۲

اعزام به دوره سه ماهه هواسنجی بالستیک در مدرسه توپخانه امریکا، شهر فُرت سیل ایالت اوکلاهما. کسب مقام اول در بین هم‌دوره‌های خود از کشور امریکا و دیگر کشورها.

در مدت دوره و مصادف شدن با ماه رمضان، روزه گرفت. در این مدت برای امریکاییان که در تماس خدمتی و آموزشی با وی بودند، تبلیغات دینی برای معرفی قرآن و اسلام انجام می‌داد. (در کمین گل سرخ، ۱۳۸۲، ص ۵۹-۶۷)

۱۳۵۲

پس از برگشت از دوره آموزشی خارج از کشور، همراه همسر و دختر کوچکش به یگان خدمتی خود در کرمانشاه رفت. او را به پادگان شاه‌آباد غرب منتقل کرده بودند. در زمستان سرد سال ۵۲ مجبور بود ساعت ۳/۵ شب از خواب بیدار شود و با مینی‌بوس به طرف شاه‌آباد (اسلام آباد کنونی) راه بیفتد. در بهمن ۵۲، نیروی زمینی مراتب مقام اول شدن ستوانیکم توپخانه علی صیادشیرازی را در خارج از کشور به تمام یگان‌های نزاجا بخشنامه نمود تا دیگر افسران نیز این چنین تلاش نمایند.

۱۳۵۳

با ورود نامه ارتش امریکا در مورد ستوانیکم توپخانه علی صیادشیرازی به نیروی زمینی ارتش، که در آن به مقام اول وی اشاره شده بود، فرمانده نیروی زمینی دستور داد که وی برای تدریس به مرکز آموزش توپخانه اصفهان منتقل شود.

۱۳۵۳-۱۳۵۴

خدمت در یکی از گردان‌های گروه ۴۴ توپخانه اصفهان در حدود یک سال.

۱۳۵۴

نامه‌ای از نیروی زمینی به گروه ۴۴ توپخانه واصل شد که ستوان صیادشیرازی تا ۴۸ ساعت بعد خود را به سپهبد یوسفی در سنندج معرفی کند. این سپهبد، همان سرلشکر، فرمانده لشکر تبریز بود که بعد از انحلال لشکر، فرمانده نظامی منطقه فارس شده بود. در این زمان به علت تحرکاتی در مرزهای غربی ایران و عراق، نامبرده مسئول رسیدگی به امور پیش آمده بود. ستوان ۲۴

سال‌شمار زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی/۱۳۱

ساعت بعد در سنج‌خود را معرفی نمود. همراه تیمسار به میروان حرکت کردند. ... به عنوان آجودان عملیاتی تا چهل روز این مأموریت طول کشید. (همان، ص ۷۵-۷۳)

۱۳۵۵ - ۱۳۵۴

طی دوره عالی رسته توپخانه اصفهان.

۱۳۵۵

پس از طی دوره عالی، اختصاص به مرکز آموزش توپخانه با عنوان شغلی استادی.

۱۳۵۷ - ۱۳۵۵

تدریس نقشه‌خوانی، نقشه برداری، زبان انگلیسی، ورزش در مرکز آموزش توپخانه برای افسران دوره عالی و دوره مقدماتی توپخانه.

۱۳۵۷

نیمه دوم سال ۵۷ تظاهرات سرتاسری ملت ایران علیه رژیم شاهنشاهی با هدف برقراری حکومت نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی.

همراهی و تلاش پنهانی سروان صیادشیرازی برای آگاه‌سازی و راهنمایی همکاران با تناسب میزان اعتقادی و روحیه هر کدام برای پیروزی انقلاب اسلامی.

۱۳۵۷

در ۱۹ بهمن ۵۷ بنا به دستور فرمانده مرکز توپخانه، سروان صیادشیرازی در بازداشتگاه پادگان زندانی شد. در ۲۲ بهمن ۵۷ با سقوط رژیم شاهنشاهی، وی

آزاد شد و به جهت تغییر شرایط و اعتماد عمومی و حُسن شهرت در بین نظامیان شاغل در اصفهان و نیز مقامات محلی، مدیریت حفظ پادگان‌های اصفهان را همراه با دیگر یاران که شناسایی شده بودند، بر عهده گرفت.

از همان پادگان اصفهان نیز با دیگر یاران خود در تهران و دیگر لشکرها ارتباط برقرار کرده و فعالیت هرکدام را رَصَد کرده و با استفاده از نفوذ شخصی خود در قسمت‌های مختلف لشکری و کشوری آنان را پشتیبانی و هدایت می‌نمود.

وجود چند پادگان پرارزش مانند: مرکز توپخانه، گروه ۴۴ توپخانه، گروه ۵۵ توپخانه، مجموعه یگان‌های هوانیروز، پایگاه عملیاتی شکاری نیروی هوایی، آمادگاه‌های اصلی مهمات، مجموعه صنایع نظامی مستقر در شاهین‌شهر و ... می‌توان درک نمود، در ۲۲ بهمن ۵۷ و روزهای بعد از آن با توجه به شور انقلابی مثبت مردم اصفهان و فعالیت مسلحانه و خرابکارانه گروه‌های سیاسی ضدانقلاب اسلامی، اگر مدیریت قابل اعتماد و قوی سروان صیادشیرازی و نیز توان جذب نیروهای انقلابی مطمئن توسط وی نبود، چه حوادث شوم و فجایع غیرقابل کنترل و مدیریت در سقوط پادگان‌ها، غارت و حیف و میل اموال، خسارات و انفجارات، آتش سوزی و ... پیش می‌آمد. همچنانکه نظایر آن در بعضی از پادگان‌های تهران با وجود آنکه رهبران انقلاب در این شهر حضور داشتند، مشاهده شد.

... به لطف خدا، با درجه سروانی، مسئول پادگان‌های اصفهان شدم. یک دفعه سربازانی که به فرمان امام (ره) فرار نکرده بودند، فرار کردند و پادگان‌ها خالی شد. به پرسنل کادر اعلام کردیم آنهایی که داوطلب هستند، برای نگهداری از پادگان بیایید. ... به لطف خدا، در آن روزها، در پادگان‌های اصفهان حتی یک تفنگ هم مفقود نشد. (ناگفته‌های جنگ، ص ۱۸)

۱۳۵۸

داوطلبانه در ۳۱ مهرماه ۵۸ در پی جلسه فوق‌العاده شورای تأمین استان اصفهان، برای بررسی حادثه شهادت ۵۲ نفر پاسدار اعزامی از اصفهان به کردستان، در مسیر برگشت در منطقه سردشت، همراه دکتر چمران و برادر پاسدار سید رحیم صفویی وارد پادگان سردشت می‌شود. این مأموریت با تعداد دیگری عملیات گشتی شناسایی و گشتی رزمی به مدت ۱۷ روز ادامه می‌یابد. (ر.ک. عملیات شیندرا، ۱۳۸۰)

۱۳۵۹

۳ اردیبهشت، اجرای عملیات آزادسازی سنندج و گردنه صلوات‌آباد.

... در پی جلسات متعددی که به اتفاق جمعی از دوستان ارتش و سپاه با فرماندهی نیروی زمینی ارتش «شهید سرلشکر فلاحتی» در خصوص کنترل مرز داشتیم، پس از گفتگو و بحث مفصل، به خاطر پیامدهای سیاسی طرح، ایشان موضوع را به رئیس جمهوری وقت، بنی‌صدر، ارجاع داده و سپس مقدمات این ملاقات را فراهم نمود.

در ملاقات با بنی‌صدر با جمع دوستان، طرح را ارائه کردیم. ... بنی‌صدر گفت: شما می‌توانید به عنوان نماینده من به منطقه کردستان بروید و به فرمانده نیروی زمینی می‌گوییم شما را پشتیبانی نماید. ... (عملیات آزادسازی سنندج و گردنه صلوات آباد، ایران سبز، تهران، ۱۳۷۵)

۱۳۵۹

واگذاری مسئولیت فرماندهی منطقه غرب به سرگرد صیادشیرازی با ترفیع دو درجه موقت با درجه سرهنگی از طرف بنی‌صدر، رئیس‌جمهور و جانشین فرمانده کل قوا.

۱۳۵۹

حرکت یک ستون نظامی به استعداد یک گروه رزمی گردانی از لشکر ۱۶ زرهی در تاریخ ۵۹/۴/۲، از پادگان سقز به پادگان بانه و حضور سرهنگ صیادشیرازی در روز بعد در ستون، پس از درگیری ستون با ضدانقلاب و به هم ریختگی یگان در جاده، و بالأخره فرماندهی و هدایت ستون توسط سرهنگ صیادشیرازی تا ورود و استقرار در پادگان بانه. (گردنه خان تا قله آربابا، ایران سبز، تهران، ۱۳۸۱)

۱۳۵۹

حرکت یک ستون نظامی به استعداد یک گروه رزمی گردانی از تیپ ۵۵ هوابرد در تاریخ ۵۹/۶/۱۳ از پادگان بانه و ورود به پادگان سردشت در تاریخ ۵۹/۷/۲۰ و درگیری این ستون با ضدانقلاب در کمین‌گاه دشمن و تحمل تلفات و خسارات زیاد در مسافت ۵۶ کیلومتری. حضور و فرماندهی و رزم نزدیک سرهنگ صیادشیرازی در این ستون از ابتدا تا پایان درگیری. (در کمینگاه دشمن، ایران سبز، تهران، ۱۳۸۹)

۱۳۵۹

یک روز قبل از آغاز جنگ تحمیلی، از سوی بنی‌صدر، سرهنگ صیادشیرازی از فرماندهی قرارگاه غرب معزول گردید و فرد دیگری در این شغل انتصاب یافت. سرهنگ صیادشیرازی در این حکم جدید به فرماندهی کردستان منصوب شد که شامل لشکر ۲۸ و تیپ ۲۳ نیروی مخصوص و نیروهای سپاه آن منطقه بود. در پی این انتصاب، قرارگاه مشترک ارتش و سپاه را در لشکر ۲۸ دایر نمود. (ناگفته‌های جنگ، گفتار دهم و یازدهم)

۱۳۵۹

سال شمار زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی/۱۳۵

فرماندهی عملیات حرکت ستون نظامی از سنندج به مریوان در دو مرحله و در تاریخ‌های ۵۹/۳/۱۵ و ۵۹/۵/۲۲.

۱۳۵۹

پاییز ۱۳۵۹ همکاری و مشاورت با قائم مقام سپاه پاسداران، شهید کلاهدوز درباره آموزش و سازمان‌دهی نیروهای سپاه در جنگ با ارتش عراق. ... با برادران سپاه در تهران صحبت کردم. گفتم: سپاه باید سازمان‌دهی شود. شهید کلاهدوز در همان روزها [۵۹/۷/۱] به عنوان قائم مقام سپاه منصوب شده بود. از قبل با هم دوست بودیم. روابط نزدیکی داشتیم که برای همکاری‌ها مؤثر بود. (ناگفته‌های جنگ، ص ۱۳۷)

۱۳۵۹

در پاییز ۱۳۵۹، در سفری که به سرپل ذهاب برای مذاکره با فرمانده سپاه منطقه [برادر آذربون] و طرح‌های مقابله با دشمن متجاوز نموده بود، در برگشت از سرپل ذهاب به کرمانشاه، در تصادف خودرویی به شدت مجروح و به تهران منتقل می‌گردد. (ناگفته‌های جنگ، ص ۱۴۰)

بعد از مدت کوتاهی با همان وضع دوران مجروحیت و درمان به محل خدمتی در سنندج برگشت و ضمن اقدامات جاری، درصدد آزادسازی بوکان از طرف میاندوآب برآمد. با دریافت نامه‌ای به وی ابلاغ شد که قرارگاه مشترک را منحل کند و به عنوان مشاور فرمانده لشکر ۲۸ به خدمت خود ادامه دهد. (ناگفته‌های جنگ، ص ۱۴۶)

... سنندج، مریوان، دیواندره، سقز، بانه و سردشت در دست ضدانقلاب بود و آزاد شد. محورها دست ضدانقلاب بود که در تأمین ما قرار گرفت. سلطه

ضدانقلاب در منطقه از بین رفته بود. حالا باید یک دفعه تشکیلات را به هم می‌زدیم، در حالی که هنوز کار تمام نشده بود. (ناگفته‌های جنگ، ص ۱۴۷)

در پاسخ نامه نزاجا، صیادشیرازی نوشت: ... باید شورای عالی دفاع دستور بدهد ... بنی‌صدر پاسخ را برد خدمت امام به نشانه تمرد صیادشیرازی. حضرت امام هم دستور دادند برابر مقررات با وی رفتار شود.

در نامه‌ای دیگر به وی ابلاغ شد: شما از امروز برکنار هستید و باید از منطقه خارج شوید. (ناگفته‌های جنگ، ص ۱۴۹)

۱۳۶۰-۱۳۵۹

فعالیت‌های صیادشیرازی در کردستان به دو مرحله تقسیم می‌گردد:

مرحله یکم: تشکیل اولین قرارگاه عملیاتی مشترک ارتش و سپاه به طور غیررسمی در تاریخ ۵۹/۲/۲۴ در ستاد لشکر ۲۸ سنندج.

عملیات‌های انجام شده در مرحله یکم:

- آزادسازی شهر سنندج و گردنه صلوات‌آباد مورخه ۵۹/۲/۲۳، قبل از تشکیل قرارگاه عملیاتی مشترک.

- پاکسازی اطراف سنندج و دامنه‌های جنوبی ارتفاعات آبیدر.

- پاکسازی روستاهای اطراف گردنه صلوات‌آباد.

- عملیات پاکسازی محور سنندج — دیواندره و آزادسازی شهر دیواندره و ادامه آن تا سقز به مدت ۴۸ ساعت و ایجاد پایگاه‌های ثابت در محور سنندج با به کارگیری یک گردان پیاده از لشکر ۷۷ به منظور تأمین جاده.

- پاکسازی جاده سه‌راهی دهکلان و آزادسازی پادگان‌های مارنج و موچش.

سال شمار زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی/۱۳۷

- آزادسازی دکل مخابراتی قلیچیان در شمال شرقی شهر سنندج (در این عملیات شهید سید علی اکبر هاشمی مجروح گردید).

- عملیات بازگشایی مرحله یکم جاده سنندج به مریوان و آزادسازی شهر مریوان.

- عملیات بازگشایی محور سقز — بانه و آزادسازی شهر بانه. این عملیات فراز و نشیب‌های زیادی داشته است. (به کتاب گردنه خان تا قله آربابا مراجعه شود).

- عملیات پاکسازی محور حسین‌آباد به هزارکانیان در عمق منطقه جهت تأمین منطقه و انهدام ضدانقلاب.

- پاکسازی محور باینچوب به منظور گسترش تأمین محور دیواندره.

- چندین عملیات کوچک در اطراف شهرهای آزادشده به منظور تأمین بیشتر شهرها.

مرحله دوم: تشکیل قرارگاه عملیاتی غرب در کرمانشاه به فرماندهی سرهنگ علی صیادشیرازی و قرارگاه‌های تابعه در سنندج، مریوان، سقز، بانه.

در این مرحله سرگرد صیادشیرازی از طرف رئیس جمهور با دو درجه موقت به درجه سرهنگی ارتقاء یافت. فرماندهی عملیاتی کلیه یگان‌های منطقه شامل: لشکرهای ۲۸، ۶۴، ۸۱، ۱۶ و تیپ ۲۳ نوه‌د را بر عهده گرفت.

عمده عملیات‌های انجام شده در مرحله دوم:

- عملیات بازگشایی مرحله دوم محور سنندج — مریوان به منظور تأمین محور و آمادرسانی شهر مریوان.

- عملیات بازگشایی محور بانه - سردشت به منظور تأمین شهر سردشت.

- استقرار دانشجویان دانشکده افسری در مارنج و موجش و شرکت دانشجویان در آموزش‌های چریکی و پاکسازی.

۱۳۶۰ - ۱۳۵۹

... در این دوره ظاهراً معزول بودم، ولی الحمدلله فعال‌تر از هر زمان بودم. به راحتی جای خود را پیدا کردم. طرح و عملیات سپاه. ... یک دوره یک ماهه از صبح تا غروب برای حدود سی چهل نفر از برادران سپاه تشکیل دادیم. اولین کسانی بودند که آمدند و راجع به عملیات، به صورت تئوری مطالبی را یاد گرفتند. از آنها تعداد زیادی شهید شدند. چون بلافاصله به منطقه عملیات رفتند و وارد عملیات شدند. چند استاد دیگر هم دعوت کرده بودم. (ناگفته‌های جنگ، ص ۱۶۰)

... بخش دیگر کار من، بررسی عملیات بود. رفتم تا دارخوین و آبادان، عملیات ثامن‌الائمه(ع) در شرق کارون و آزادسازی آبادان، از همان‌جا زمینه‌سازی شد. (ناگفته‌های جنگ، ص ۱۶۱)

۱۳۶۰

در تاریخ دوم مرداد ۱۳۶۰، محمد علی رجایی به ریاست جمهوری انتخاب شد. از طرف شهید رجایی و با تأیید حضرت امام(ره) به فرماندهی قرارگاه شمال غرب انتصاب یافت. لشکرهای ۲۸ و ۶۴ و تیپ ۳۰ گرگان تحت امر وی قرار گرفتند. قرارگاه عملیاتی شمال غرب را در ارومیه دایر نمود. (ناگفته‌های جنگ، ص ۱۶۹)

۱۳۶۰

در روز ۷ مهر ۱۳۶۰، به دنبال شهادت سرلشکر فلاحی، سرتیپ نامجو، سرتیپ فکوری، یوسف کلاهدوز و محمد جهان‌آرا در سانحه هواپیما در کهریزک

سال شمار زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی/ ۱۳۹

تهران که از عملیات پیروز ثامن الائمه(ع) در منطقه آبادان برمی گشتند، سرهنگ صیادشیرازی در روز ۹ مهر ۱۳۶۰ به پیشنهاد رئیس شورای عالی دفاع و حکم حضرت امام(ره) به عنوان فرمانده نیروی زمینی ارتش و سرتیپ ظهیرنژاد به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش انتصاب یافتند. این خبر در حالی بود که سرهنگ صیادشیرازی در میدان نبرد با ضدانقلاب، مشغول آزادسازی بوکان از محور میاندوآب بود و شب هنگام در داخل قرارگاه، هم‌رزمانش خبر را به وی اطلاع دادند.

... عملیات منطقه شمال غرب ۴۴ روز طول کشید که جزو درخشان ترین صحنه های وظیفه من بود. الحمدالله در این ۴۴ روز دو شهر [اشنویه، بوکان] آزاد شد و شکل خوبی در منطقه، برای ادامه عملیات و پاکسازی به وجود آمد. (ناگفته های جنگ، ص ۱۷۷)

۱۳۶۰

سرهنگ صیادشیرازی بعد از انتصاب به فرماندهی نیروی زمینی ارتش، همکاری و هماهنگی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را با جدیت، صمیمیت، صداقت و اخلاص تا حد امکان انجام داد. جهت جذب، آموزش و در اختیار گذاردن تعدادی از پادگان های نزاجا برای آموزش و استقرار بسیجیان به سپاه پاسداران کمک های زیادی نمود.

در اثر اتحاد و همدلی بوجود آمده و تأمین کمبود نیروی انسانی جبهه ها با نیروهای بسیجی، عملیات های بزرگ و پیروز انجام گرفت و در مدت کوتاهی نزدیک به تمام سرزمین های اشغالی به استثنای مناطق محدودی آزاد گردید.

۱۳۶۰

فرمانده نیروی زمینی ارتش در عملیات طریق القدس در ۹ آذر ۱۳۶۰ و آزادسازی بستان.

۱۳۶۱

فرمانده نزاجا در عملیات فتح المبین در ۲ فروردین ۱۳۶۱ و آزادسازی ۲۲۰ کیلومترمربع مناطق اشغالی در غرب رودخانه کرخه در منطقه عمومی دزفول، شوش، دهلران و ...

۱۳۶۱

فرمانده نزاجا در عملیات بیت المقدس از تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۰ تا ۱۳۶۱/۳/۳ و آزادسازی خرمشهر و ۵۴۰۰ کیلومترمربع از مناطق اشغال شده و ...

۱۳۶۵ - ۱۳۶۱

فرمانده نزاجا در سایر عملیات های عمده توسط نیروهای خودی که در این مدت انجام گرفت. شامل:

عملیات آفندی مطلع الفجر (شیاکوه) غرب گیلانغرب، ۶۰/۹/۲۰

عملیات آفندی محمد رسول الله(ص) غرب مریوان، ۶۰/۱/۱۲

عملیات پدافندی چزابه، شمال بستان، ۶۰/۱۱/۱۷

عملیات آفندی چزابه، شمال بستان، ۶۰/۱۲/۱

عملیات پدافندی شوش، ۶۰/۱۲/۲۹

عملیات آفندی رمضان، غرب ایستگاه حسینییه و شلمچه، ۶۱/۴/۲۲

عملیات آفندی مسلم بن عقیل، غرب سومار، ۶۱/۷/۹

سال شمار زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی/۱۴۱

عملیات آفندی محرم، غرب و شمال عین خوش و موسیان، ارتفاعات حمزین،

۶۱/۸/۱۰

عملیات آفندی والفجر مقدماتی، غرب فکه، ۶۱/۱۱/۱۷

عملیات آفندی والفجر ۱، شمال و جنوب غرب فکه، ۶۲/۱/۲۱

عملیات آفندی والفجر ۲، غرب پیرانشهر، ۶۲/۴/۲۹

عملیات آفندی والفجر ۳، مهران، ۶۲/۵/۷

عملیات آفندی والفجر ۴، غرب مریوان، ۶۲/۷/۲۷

عملیات آفندی خیبر، جزایر مجنون در هورالعظیم تا شمال و غرب شلمچه،

۶۲/۱۲/۳

عملیات آفندی عاشورا، میمک، ۶۳/۷/۲۵

عملیات پدافندی ارتفاع ۴۰۲، غرب سومار، ۶۳/۱۱/۱۱

عملیات پدافندی میمک، ۶۳/۱۱/۲۰

عملیات آفندی بدر، غرب جزایر مجنون، ۶۳/۱۲/۲۰

عملیات آفندی حاج عمران، غرب پیرانشهر، ۶۴/۴/۷

عملیات آفندی نصر ۳، غرب و جنوب سومار، ۶۴/۴/۹

عملیات آفندی ظفر ۵، غرب مریوان، ۶۴/۴/۱۳

عملیات آفندی شرهانی، غرب عین خوش، ۶۴/۴/۳۰

عملیات آفندی قادر ۱، غرب پیرانشهر، ۶۴/۴/۲۳

عملیات آفندی چوارتا، غرب مریوان، ۶۴/۶/۶

عملیات آفندی قادر ۲، غرب پیرانشهر، ۶۴/۶/۱۸

عملیات آفندی تپه سرخ، غرب سومار (نصر ۸)، ۶۴/۷/۳

۱۴۲/ شهید صیاد در کلام یاران

عملیات آفندی والفجر ۸، فاو، ۶۴/۱۱/۲۰

عملیات آفندی والفجر ۹، غرب مریوان، پنجوین، ۶۴/۱۲/۵

عملیات پدافندی چوارتا، غرب پنجوین، ۶۴/۱۲/۱۶

عملیات پدافندی لولان، غرب پیرانشهر، ۶۵/۲/۳

عملیات پدافندی شرهانی، غرب عین خوش، ۶۵/۲/۱۹

عملیات پدافندی حاج عمران، غرب پیرانشهر، ۶۵/۲/۲۴

عملیات پدافندی مهران، ۶۵/۲/۲۷

عملیات آفندی کربلا، مهران، ۶۵/۴/۹

عملیات پدافندی جزیره مجنون، هورالعظیم، ۶۵/۴/۲۱

۱۳۶۵ - ۱۳۶۰

در تمام مدت ۵ سال — ۴ سال و ۱۱ ماه و ۴ روز، سال دوم جنگ تا نزدیک به پایان سال ششم جنگ — که سرهنگ صیادشیرازی فرماندهی نیروی زمینی ارتش را بر عهده داشت، کشور ایران، در حال دفاع و دفع تجاوز دشمن بود. نیروی زمینی ارتش از عناصر اصلی دفاع و حمله در مقابل دشمن متجاوز بود. در این مدت، صیادشیرازی، جمعیتی بیش از ۳۰۰ هزار نفر را در نیروی زمینی رهبری می نمود. در حالی که بیش از نیمی از این جمعیت در مناطق عملیاتی، درگیر رزم با دشمن بودند، نیروی زمینی مسئولیت دفاع از خطوط پدافندی درگیر رزم نزدیک با دشمن را در طول حدود ۱۰۰۰ کیلومتر بر عهده داشت. فرمانده نیروی زمینی، فرمانده همه این منطقه بود. لذا اگر در هر نقطه‌ای از این خط دفاعی، حادثه‌ای از طرف دشمن علیه نیروهای خودی به وجود می آمد، یا بخشی کوچک و یا بزرگ از خط دفاعی شکسته می شد، ضمن وجود سایر

پیامدها، به حیثیت و اعتبار فرمانده نیروی زمینی نیز لطمه وارد می‌کرد. در این حالات معمولاً قضاوت‌ها هم به بی‌انصافی ناشی از عدم آگاهی به واقعیات و شرایط طرفین و توان یگانی چند برابر کمتر خودی و چند برابر بیشتر دشمن می‌انجامید. با این حال، صیادشیرازی با افتخار و موفقیت و آبرومندانه این جمعیت عظیم نذا را در آن شرایط بحرانی و زمان جنگ که از خطوط مقدم تا عمق کشور در تمام جغرافیای کشور وسیع ایران پراکنده و خدمت می‌نمودند، فرماندهی و رهبری نمود. در این مدت بهترین ارتباط را با دیگر مجموعه‌های لشکری و کشوری به نفع خودی و علیه دشمن برقرار نمود.

موفق‌ترین و بزرگ‌ترین عملیات‌های دوره دفاع مقدس با شرکت مجموعه نیروهای مسلح، به ویژه در سال دوم جنگ که منجر به آزادسازی بخش زیادی از سرزمین‌های اشغالی گردید، در مدت فرماندهی سرهنگ صیادشیرازی بر نذا انجام گرفت.

۱۳۶۵

در ۶۵/۴/۲۳ با حکم امام (ره) به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع منصوب شد.

در ۶۵/۵/۱۱ سرهنگ حسین حسینی سعدی به جای ایشان به عنوان فرمانده نیروی زمینی ارتش با حکم امام منصوب شد و در آن حکم، امام خمینی از زحمات طاقت فرسای سرهنگ صیادشیرازی یاد کردند و ضمن تقدیر از او تأکید کردند ... با تعهد کامل به اسلام و جمهوری اسلامی در طول دفاع مقدس از هیچ گونه خدمتی به کشور اسلامی خودداری نکرده و امید است در آینده نیز ... موفق ... باشد.

۱۳۶۶

در ۱۸ اردیبهشت ۶۶ به پیشنهاد رئیس شورای عالی دفاع و موافقت امام خمینی(ره)، همراه با تعدادی دیگر از فرماندهان ارتش، به درجه سرتیپی ارتقاء یافت.

۱۳۶۷

حضور مؤثر در عملیات مرصاد در روز ۶۷/۵/۵.

... روز ۴ مرداد ۱۳۶۷، شبانه خودم را با یک فروند هواپیمای فالتکون، به کرمانشاه رساندم و صحنه پیشروی دشمن را از نزدیک مشاهده کردم و نتیجه گرفتم... تا ساعت یک و نیم شب [۵ مرداد ۶۷] نتوانستیم ماهیت دشمن را به دست آوریم که چه کسی است که همین طور در حال پیشروی است. ... آنان باید تا تنگه چهارزبر در ۳۴ کیلومتری کرمانشاه می‌آمدند، در آن تنگه باید خلبانان هوانیروز از عقب و جلو، راه را بر کاروان می‌بستند. ساعت ۵ [۶۷/۵/۵] به پایگاه رفتم، همه را آماده و مهیا برای توجیه دیدم... یک تیم آتش آماده شد. ابتدا خودم، با یک هلی کوپتر ۲۱۴ برای شناسایی دقیق و هماهنگی، به سمت مواضع حرکت کردم. به این ترتیب، اولین عملیات را علیه نیروهای مهاجم و منافق آغاز کردیم ... (در کمین گل سرخ، ص ۳۴۹)

عملیات که تمام شد، در جاده کرمانشاه — اسلام‌آباد، هزاران کشته از آنان بجا مانده بود. اجساد پسران و دخترانی که با ملت خود بسیار ناجوانمردانه رفتار کرده بودند. کسانی که روز تنهایی میهن به یاری اردوی خصم شتافته بودند. (همان، ص ۳۴۹)

۱۳۶۷ - ۱۳۷۰

به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع، دفتر کار وی محل مراجعه رزمندگان و فرماندهان سال‌های دفاع مقدس برای ارائه درخواست‌ها، پیشنهادها، شکایت‌ها، درد دل‌ها و ... شده بود. وی نسبت به هر کدام از نظرات، با اعتقادی

سال‌شمار زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی/ ۱۴۵

خداپسندانه و دلسوزانه، با توجه به نفوذ و اعتبار معنوی که در مجموعه مدیریتی کشور داشت، با حداکثر توان اقدام و پی‌گیری می‌نمود. اثرات هرکدام از این اقدامات را در ابعاد و درجات مختلف می‌توان جستجو و اندازه‌گیری نمود.

۱۳۶۷

آذرماه ۶۷: تلاش برای تأسیس انجمن برای رسیدگی به کودکان استثنایی.
... من خدا را شکر و سپاس می‌گویم که در قلبم محبتی نسبت به این فرزند [مرجان] قرار داده است که نه تنها از ۳ فرزند دیگرم کمتر نیست، بلکه به دلایلی که وجود دارد، به تدریج این محبت بیشتر می‌شود. (یادداشت‌های ویژه، ص ۱۰۰)،
(در کمین گل سرخ، ص ۳۵۸)

۱۳۶۸

در مهرماه ۱۳۶۸ با حکمی از سوی مقام معظم رهبری به عنوان اولین معاون بازرسی ستاد کل نیروهای مسلح منصوب شد.

۱۳۷۱ - ۱۳۷۲

رهبری و مدیریت اجرای ارزیابی توان رزمی نیروهای مسلح با دعوت و شرکت جمع زیادی از مقامات و کارشناسان نیروهای مسلح.

این فعالیت از آبان‌ماه ۷۱ آغاز گردید و تا شهریور ۷۲ ادامه یافت. ارزیابی یادشده، تمام مجموعه نیروهای مسلح را به صورت نمونه یگانی از تمام جغرافیای ایران که یگان‌ها مستقر بودند، پوشش داد. این بازرسی‌ها تأثیر بسیار چشمگیری در افزایش توان رزمی و یکنواخت‌سازی روش‌ها در مجموعه نیروهای مسلح باقی گذارد.

۱۳۷۲

در شهریور ۱۳۷۲ با حفظ سیمت معاون بازرسی، از سوی مقام معظم رهبری و فرمانده کل قوا، به سیمت جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح منصوب شد.

۱۳۷۳

آموزش معارف جنگ را با هدف انتقال تجربیات دفاع مقدس به نسل جوان ارتش، برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری پایه‌گذاری نمود. این آموزش به صورت فوق برنامه در ساعات آغاز خدمت به مدت ۲ ساعت، برابر برنامه آموزش تنظیم شده توسط سرتیپ صیادشیرازی و فرماندهان هم‌رزم وی در سال‌های جنگ اجرا شد.

بعد از پایان آموزش نظری، در اردیبهشت سال بعد، آموزش میدانی در مناطق عملیاتی تعیین شده را نیز برای همین دانشجویان با شرکت اساتید و پیشکسوتان دفاع مقدس به اجرا درآورد.

آموزش نظری و میدانی معارف جنگ برای دانشجویان دانشگاه افسری بعد از شهادت ایشان تا زمان جاری بدون وقفه ادامه یافته است. با این تفاوت که آموزش یادشده، دیگر دانشگاه‌های افسری آجا را نیز پوشش و توسعه داده است.

۱۳۷۴

هیئت معارف جنگ به صورت داوطلبانه و غیرسازمانی توسط سرتیپ صیادشیرازی با هدف آموزش و تدوین معارف جنگ پایه‌گذاری گردید. با دعوت از هم‌رزمان سال‌های جنگ، این هیئت فعال گردید که بعد از شهادت ایشان نیز همچنان فعال بوده و توسعه یافته است.

سال شمار زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی/۱۴۷

اجرای چندین مسافرت دسته‌جمعی و فشرده زمانی برای آموزش و برداشت میدانی عملیات‌های مختلف به شرح زیر با حضور دانشجویان و اساتید در آموزش میدانی و فرماندهان سال‌های جنگ در برداشت میدانی.

اجرای آموزش نظری معارف جنگ برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی(ع) از سال ۱۳۷۳ تا زمان شهادت، به تعداد ۶ دوره، اجرای آموزش میدانی معارف جنگ برای دانشجویان پس از آموزش نظری، به تعداد ۳ دوره، یک دوره در منطقه شمال غرب و ۲ دوره در مناطق عملیاتی جنوب.

برداشت میدانی از عملیات‌های انجام شده، از سال ۷۴ تا ۷۷ در ۴ نوبت شامل: کردستان، مناطق عملیاتی طریق القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس.

۱۳۷۸

روز ۱۶ فروردین ۱۳۷۸ برابر با عید سعید غدیر از سوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، به درجه سرلشکری ارتقاء یافت.

۱۳۷۸

در روز ۲۱ فروردین ۷۸ در ساعات آغازین روز و حرکت به محل کار توسط فردی پلید و وابسته و به فرمان تشکیلات پلیدی دیگر ترور گردید و به شهادت رسید. ساعاتی بعد از شهادت، سازمان مجاهدین خلق (معروف به منافقین) که در پناه صدام در عراق مستقر بودند، اعلام کردند که این ترور توسط این سازمان انجام گرفته است.

۱۳۷۸

شهید هنگام شهادت دارای ۴ فرزند بود، ۲ فرزند دختر و ۲ فرزند پسر.

۱۳۷۸

شهادت شهید صیادشیرازی در ۲۱ فروردین ۱۳۷۸، ضمن آنکه تمام ملت ایران را متأثر نمود، باعث گردید بسیاری از شخصیت‌های حقوقی بین‌المللی نیز مراتب تأثر و تسلیت خود را ابراز نمودند و در رسانه‌های جهانی منتشر گردد.

حضرت آیت الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی در روز شهادت سپهبد صیادشیرازی پیامی صادر نمودند و در آن با عباراتی به شرح زیر شهید صیادشیرازی را توصیف نمودند:

... امیر سرافراز ارتش اسلام و سرباز صادق و فداکار دین و قرآن،
نظامی مؤمن و پارسا و پرهیزکار ... دلی نورانی و سرشار از عشق و ایمان و
وفاداری به آرمان‌های بلند الهی ... سرزمین‌های داغ خوزستان و گردنه‌های
برافراشته کردستان، سال‌ها شاهد آمادگی و فداکاری این انسان پاک نهاد
و مصمم و شجاع بوده و جبهه‌های دفاع مقدس صدها خاطره از رشادت و
خودگذشتگی او حفظ کرده است. ... بنده برگزیده خدا ...

منتخبی از خاطرات، اخلاق و رفتار برجسته شهید صیادشیرازی

نماز را در مکتب یاد گرفتیم، در مکتب خانه‌ای که در تابستان سال اول دبستان می‌رفتیم. ... ارتباط ما با اسلام، از همان نمازی بود که در کانون خانواده به آن تشویق شدیم و در مکتب یاد گرفتیم. تا یادم می‌آید، این نماز قطع نشده و اگر هم قطع شده در آن بچگی‌ها بوده که برای من واجب شرعی نبوده است. (ناگفته‌های جنگ، ۱۳۷۸، ص ۱۲)

... ظاهر آراسته، سرزندگی و شادابی علی آقا [صیادشیرازی] در محوطه دانشکده افسری [۴۶ — ۴۳] و برخوردهای لحظه‌ای و ناخودآگاه با او، توجه هرکسی را به خود جلب می‌کرد، من هم استثنا نبودم. (هرچند دیر، ۱۳۹۰، ص ۹)

دوره‌های چتربازی و تکاوری دانشکده افسری از خردادماه تا شهریورماه در شیراز آغاز گردید. در همین دوران بود که صیاد فرصت یافت، توان جسمی و روحی خود را در حد یک قهرمان نشان دهد و این مراحل بسیار سخت را با قدرت تمام پشت سر بگذارد و افتخار شاگرد اول شدن را به دست آورد. (همان، ص ۲۰)

... سرلشکر یوسفی — فرمانده لشکر تبریز — در یکی از روزهای سال ۱۳۴۸: ... روزی در میان جمعی از نظامیان گفت: نام این آدم را به خاطر بسپارید. من در ناحیه این جوان آن قدر لیاقت می‌بینم که اگر بخت یارش باشد و از شر حاسدان در امان بماند، روزی فرمانده نیروی زمینی ارتش ایران می‌شود. (در کمین گل سرخ، ۱۳۸۲، ص ۴۵)

... روزی در غذاخوری دانشگاه مس هال (Mess Hall) به طور تصادفی، سروانی امریکایی در صف غذا بین علی [صیاد] و من قرار داشت. علی به عادت همیشگی در انتخاب غذا کمی تأمل می‌کرد و تا از ماهیت غذایی مطمئن نمی‌شد، آن را انتخاب

نمی‌کرد. سروان امریکایی با دیدن او در حالی که سرش را تکان می‌داد، رو به من کرد و گفت: او با همه فرق دارد. همین جمله کوتاه که نشانی از هوش و سرعت در شناخت سروان امریکایی را در خود دارد، مرا واداشت علی را رها کنم و بر سر میز سروان بنشینم و علت قضاوت او را جويا شوم. سروان که می‌دانست، من فهم درستی از زبان انگلیسی ندارم، با جملاتی کوتاه و ساده و به زبان انگلیسی چنین گفت: او را در هر کجا می‌بینم، با دیگران فرق دارد، متفاوت در پوشیدن، متفاوت در خوردن، متفاوت در تفریح کردن، متفاوت در درس خواندن، متفاوت در کار کردن، متفاوت در شخصیت، خلاصه متفاوت در همه چیز.

و در پایان، مثل اینکه او را مجبور کرده بودند که از علی تعریف و تمجید کند، با حرارت و تأکید روی کلماتش ادامه داد: او با همه شما خارجی‌ها فرق دارد، او یک جنتمن است، مطمئن هستم با سرعت به رأس خواهد رسید. (هرچند دیر، ص ۱۱۸)

... من با توجه به شناخت عمیقی که از ویژگی‌های منحصر به فرد وی دارم، به جد بر این باور هستم، فرماندهی نیروی زمینی حداقل شغلی بود که در هر شرایطی، صیاد به آن دست می‌یافت، با این تفاوت که در شرایط معمولی و غیرجنگی، رسیدن به این شغل، با رعایت سلسله مراتب و دیر هنگام میسر می‌گردد. در ادامه این سلسله گفتار، به یاری پروردگار، با ارائه شواهدی روشن، این عقیده فردی را به نظر جمعی مبدل می‌کنم. (همان، ص ۳)

... فرزند شهید نقل می‌کند:

« پدرم احترام فراوانی برای مادرشان قائل بودند، حتی در سفر آخری که به مشهد رفتند، به علت کسالت ایشان تا صبح بالای سرشان بیدار مانده بودند. اینگونه رفتارها و سایر موارد این چنین باعث شده بود که صفا و صمیمیت در

منتخبی از خاطرات، اخلاق و رفتار برجسته شهید صیادشیرازی / ۱۵۱

خانواده ما موج بزند» (سیری در رفتارشناسی شهید سپهبد علی صیادشیرازی، ۱۳۹۱، ص ۶۰)

یادداشت زیر از ایشان [شهید صیادشیرازی] به ریاست محترم بنیاد شهید و جانبازان در تاریخ ۶۶/۳/۱۱، نشان‌دهنده نحوه زندگی او و بهره جستن از امکانات دولتی است:

«... اکنون در وضعیتی قرار دادم که احساس می‌کنم به ازای رسیدن به مسکن، بهای گرانی را دارم می‌پردازم، آن هم ثمره همه مجاهدت‌های فی سبیل‌اللهی که اگر خداوند آن را قبول فرماید که قلبم رضایت نمی‌دهد چنین شود. لذا با توجه به اینکه خدا می‌داند نه تنها خود را لایق چنین عنایتی از جمهوری اسلامی نمی‌دانم، بلکه همچنان مدیون هستم تا روزی که نفس در بدن دارم، عاشقانه به اسلام عزیز خدمت نمایم. قاطعانه اقدام فرمایید که:

ساختمان نیمه کار مسکن این جانب را از طرف بنیاد شهید تحویل گرفته و فقط مخارجی را که اضافه بر وام واگذاری (مبلغ ۴۰۰ هزار تومان) هزینه شده است، به ما پرداخت نمایند تا به صاحبانش مسترد نمایم. این بزرگترین محبتی است که در حق ما روا می‌دارید و قبلاً کمال تشکر را دارم.» (همان، صفحه ۶۴)، (یادداشت‌های ویژه، ص ۵۸)

زندگی وی مانند یک کارمند عادی بود و خانواده‌اش هم بیش از یک حقوق عادی کارمندی توقعی از وی نداشتند و ساده‌زیستی را باور کرده بودند، زیرا ایشان جز حقوق نظامی هیچ منبع درآمد دیگری نداشت. (همان، ص ۶۴)

«او انسان مخلص و عاشق خدمت بود و رغبتی به مقامات دنیایی و زرق و برق آن نداشت و لذا هر جا که امکان خدمت بود، بی‌تکلف در خط مقدم قرار می‌گرفت و به جایگاه آن اهمیتی نمی‌داد.

الحق زندگی سرشار از خدمت و سجایای اخلاقی و روحیات این سردار شهید به نحوی است که آن را می‌توان به عنوان الگویی موفق برای همه و نظامیان مسلمان مطرح نمود.» (همان، ص ۱۰۱)

دختر شهید صیادشیرازی:

... با توجه به گسترده بودن حجم کار پدرم، رسیدگی ایشان به امور خانواده در اوقات فراغت از جمله کارهای در خور توجه ایشان بود. ... پدرم همیشه در روزهای دوشنبه و پنجشنبه به سفارش حضرت امام خمینی (ره) روزه می‌گرفت. ... به جای آوردن نمازهای اول وقت و نمازهای شب او، همه ما را شیفته وجودش کرده بود. ... قبل از انجام هر کاری وضو می‌گرفت. به همین جهت، او هنگام شهادت نیز وضو داشت. ... پدرم مردی صبور و با ایمان بود که همواره می‌گفت: عشق خدا مرا مقاوم کرده و هیچ‌گاه خسته نمی‌شوم. (صیاد دلها، ص ۴۰)

مهدی صیادشیرازی، فرزند شهید:

پدرم همیشه دیگران را بزرگ‌تر از خود می‌دانست و بر این اعتقاد بود که باید دیگران را بزرگ‌تر دانست. ... خود را خدمتگزار همه می‌دانست. ... اگرچه رسیدگی به درس و روحیات خانواده در هشت سال جنگ برای ایشان میسر نبود و ما از آن بهره‌مند نبودیم، اما بعد از جنگ، ایشان در وقت استراحت، در درس به ما کمک می‌کرد. به ویژه، تا آنجا که می‌توانست فرزند استثنایی خود را مورد مهر و محبت قرار می‌داد. ... آن شهید با منطق قوی و رفتار خوب خود، رضایت خاطر مادرم را فراهم کرده بود. ... روحیه ایشان پرهیز از اختلاف و گرایش به وحدت بود. (همان، ص ۴۱)

... صیادشیرازی مظهر پیوند ارتش و سپاه بود و ثمرات پربار جنگ، نتیجه پیوند ارتش و سپاه بود که این فرزند خلف و رشید ملت ایران، آن را به انجام رساند. (همان، ص ۴۴)

منتخبی از خاطرات، اخلاق و رفتار برجسته شهید صیادشیرازی / ۱۵۳

... او در جریان مبارزات خود برای پیروزی انقلاب اسلامی، در عین حالی که افسر عملیاتی بود، هسته‌های مقاومت و مبارزه را در دوران ارتش و در حیطه کارش شکل داده بود و با شبکه‌های انقلابی ارتباط مستقیم داشت. (همان، ص ۴۵)

صیادشیرازی در شرایطی فرمانده نیروی زمینی ارتش در حال جنگ شد که درجه هم‌دوره‌های وی سرگرد و مدت خدمت نظامی وی ۱۷ سال بود. پنج سال از آن را نیز در دوره‌های آموزشی گذرانده بود. در چنین مجموعه نظامی بزرگ، بسیاری از افسران زیردست وی وجود داشتند که مدت خدمت و درجه آنان بیشتر از سرگردی و هم‌دوره‌های وی بود. با این حال سوابق نشان می‌دهد که تمام این افسران که بزرگتر از وی بودند، فرماندهی وی را با توجه به لیاقت، درایت، خلوص، شجاعت، دانش و استعداد فوق‌العاده و پُرکاری و نیز شرایط کشور در حالت جنگی، با کمال میل پذیرفتند و صمیمانه با وی همکاری نمودند. چنین حالتی را در تاریخ مجموعه‌های نظامی دنیا، بسیار نادر می‌توان یافت.

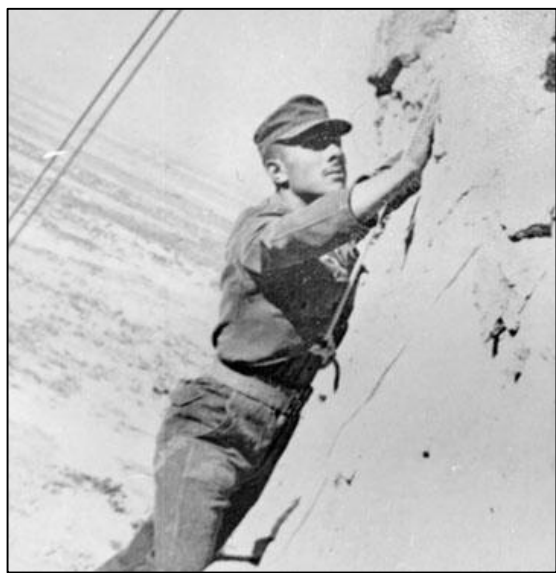
اللهم ادخلنا جنتک، برحمتک، و جنبنا و احفظنا من عذابک، بلطفک و

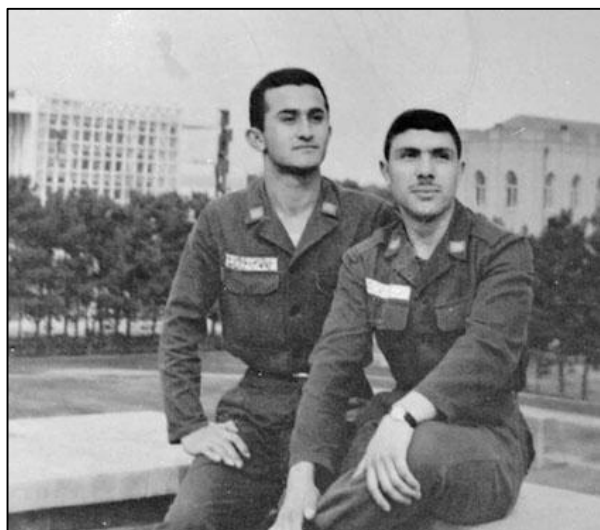
احسانک، یا لطیفا بعباده، یا ارحم الراحمین.

(از مقدمه وصیت‌نامه شهید صیادشیرازی)

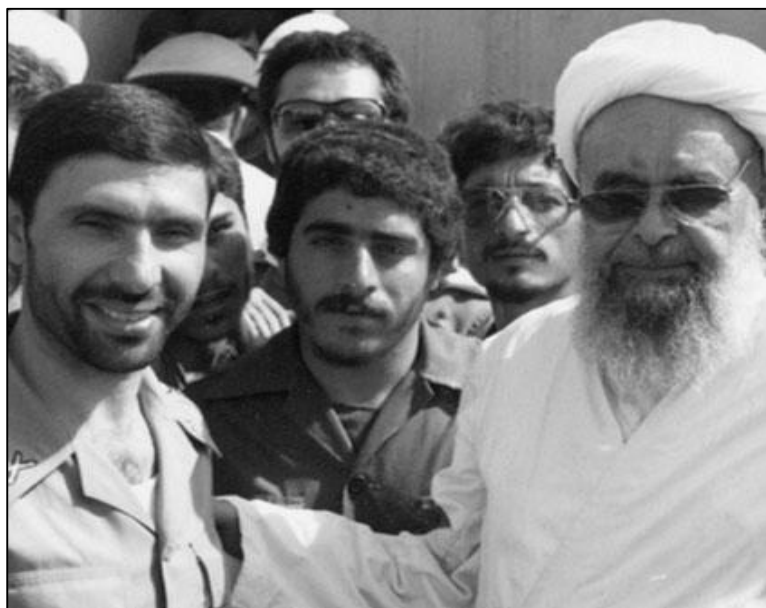
منتخبی از عکس‌های شهید صیاد

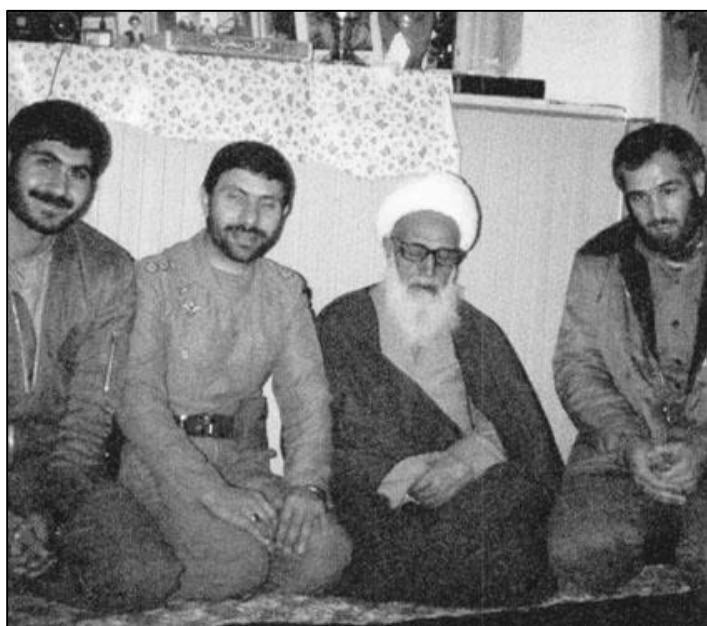




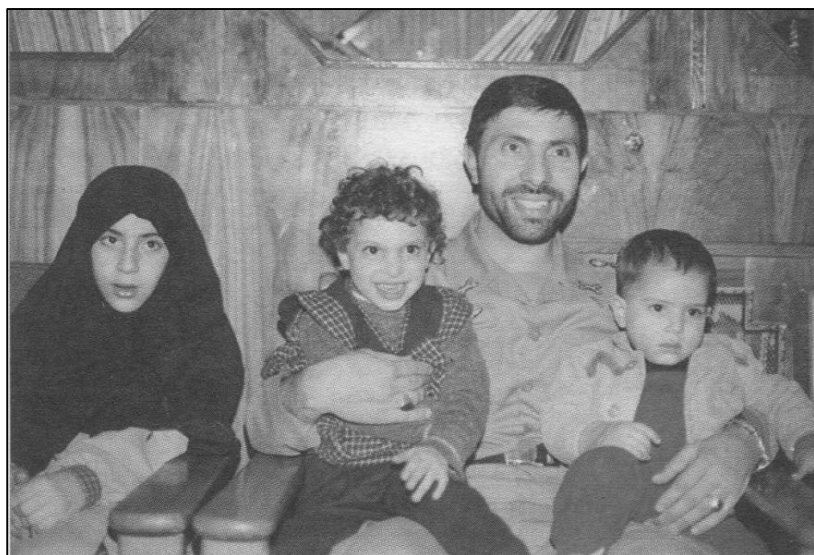
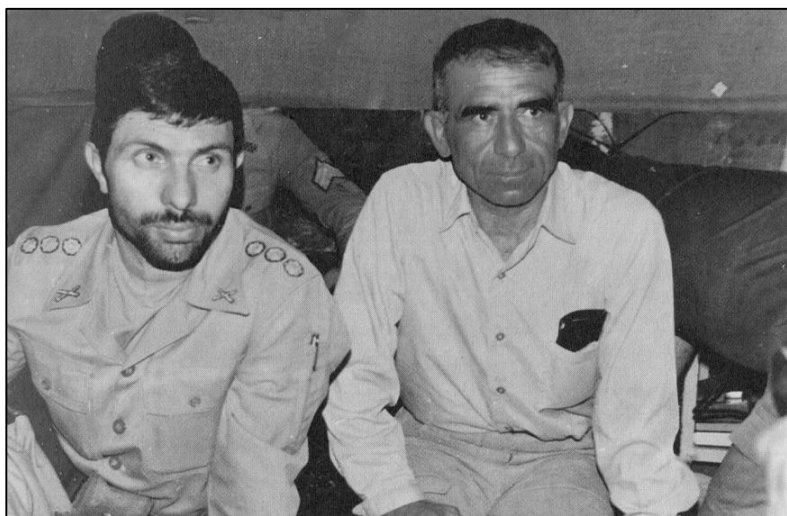


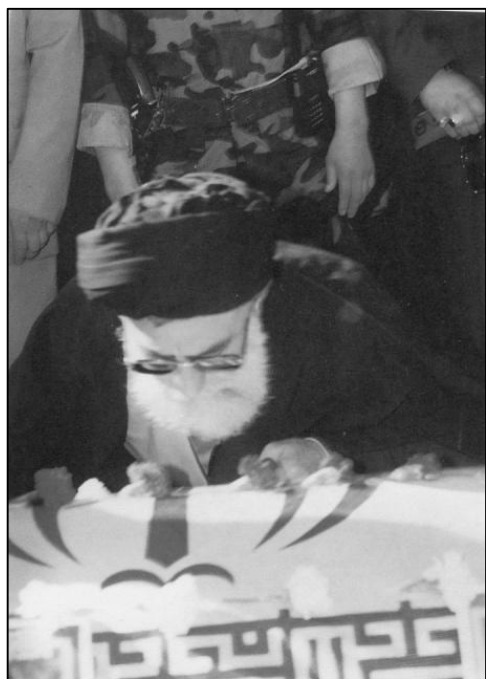


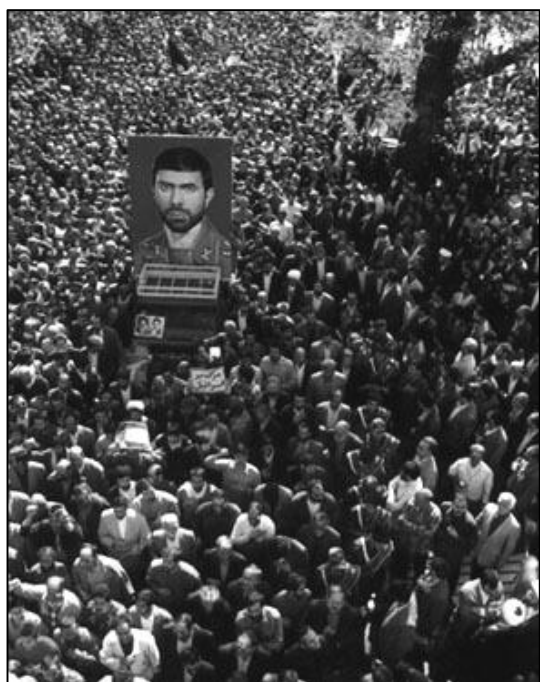












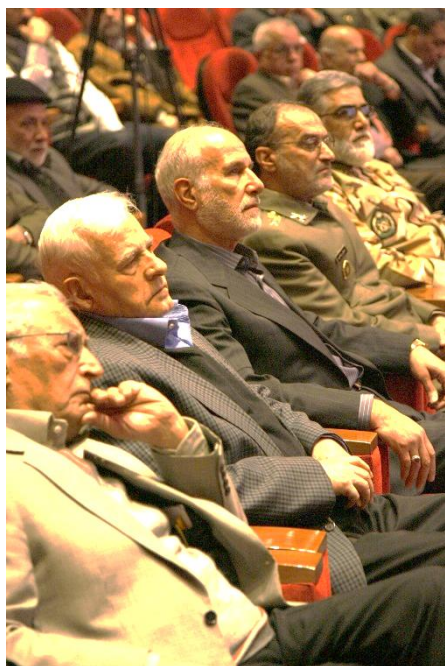


منابع بخش پایانی و سال‌شمار زندگی شهید صیادشیرازی

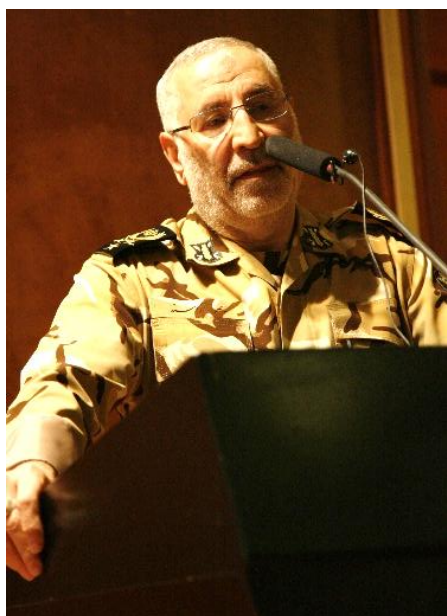
- اسدی، هیبت‌الله (۱۳۹۰)؛ هرچند دیر. تهران، ایران سبز، ویراست سوم.
- امینی، محمودرضا، دکتر (۱۳۹۱)؛ سیری در رفتارشناسی شهید سپهبد علی صیادشیرازی. تهران، ایران سبز.
- حسینیا، احمد، سرهنگ (۱۳۷۸)؛ صیاد دل‌ها. سازمان عقیدتی سیاسی ارتش.
- دهقان، احمد (۱۳۸۷)؛ خاطرات/امیر شهید سپهبد علی صیادشیرازی. تهران، مرکز انقلاب اسلامی.
- دهقان، احمد (۱۳۷۸)؛ ناگفته‌های جنگ. تهران، حوزه هنری.
- شاهد یاران (۱۳۸۷). ماهنامه ویژه یادمان شهید علی صیادشیرازی، شاهد، تهران، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷.
- صادقی‌گویا، نجاتعلی، سرتیپ ۲ ستاد (۱۳۸۹)؛ در کمینگاه دشمن. تهران، ایران سبز.
- صادقی‌گویا، نجاتعلی، سرتیپ ۲ ستاد (۱۳۷۹)؛ عملیات آزادسازی سنندج و گردنه صلوات آباد. تهران، ایران سبز.
- صادقی‌گویا، نجاتعلی، سرتیپ ۲ ستاد (۱۳۸۰)؛ عملیات شیندر؛ تهران، ایران سبز.
- صادقی‌گویا، نجاتعلی، سرتیپ ۲ ستاد (۱۳۸۱)؛ گردنه خان تا قله آربابا. تهران، انتشارات ایران سبز.
- هاشمی، سید حسام، سرتیپ (به کوشش) (۱۳۸۱)؛ یادداشت‌های ویژه شهید سپهبد علی صیادشیرازی. تهران، ایران سبز.
- مؤمنی، محسن (۱۳۸۲)؛ در کمین گل سرخ. تهران، سوره مهر.

تصاویر همایش



















نمایه^۱

۳۳،۳۶،۵۵	اندیمشک	۱۴۲	آبادان
۳۶،۵۵،۸۰،۸۱،۹۲	اهواز	۱۲	آبشناسان، حسن، سرلشکر، شهید
۴۰،۴۱،۱۰۶	امریکا	۲۲	آذربون، غلامرضا، سرهنگ جانباز
۲۱	باریک‌بین، آیت‌الله	۲۳،۲۷،۱۳۹	
۸۶	باقری، سرلشکر پاسدار، شهید	۶۶	آذری قمی، آیت‌الله
۱۲۰،۱۳۸،۱۳۹،۱۴۱	بانه	۶۵،۹۷،۱۱۷	آراسته، ناصر، سرتیپ
۳۳	بُرغازه، مواضع سدکننده	۱۱۸،۱۲۳،۱۲۵،۱۲۷	
۱۱۱	برکاتی، سرتیپ، شهید	۶۹،۷۰،۷۲،۷۵	آرام، احمد، سرتیپ ۲
۳۴،۳۸،۳۹،۱۴۳،۱۴۴	بستان، شهر	۷۹،۸۱،۸۳	
۹۳،۹۴	بصره، شهر	۶۷	آل‌هاشم، محمدعلی، حجت‌الاسلام
۵۱،۵۲	بندرعباس	۱۳۱	آمل
۴۴،۱۳۷،۱۳۸	بنی‌صدر، سیدابوالحسن	۴۰	اخلاصی، پاسدار
۱۴۰		۱۲۰،۱۲۱	ارتفاعات دارساوین
۱۱۲	بوکان، شهر	۲۴	ارتفاعات شاوریه
۵۸،۵۹،۶۵،۹۹	بهاء‌الدینی، آیت‌الله	۶۰،۱۴۲	ارومیه
۱۱۷		۶،۱۱۲،۱۴۳	اشنویه، شهر
	بهجت، محمدتقی، آیت‌الله‌العظمی	۵،۶،۲۰،۴۰،۴۱،۴۲،۴۳،۴۴	اصفهان
۲۷،۱۰۱		۷۸،۸۶،۱۱۸،۱۳۲،۱۳۶،۱۳۷	
۱۵	پادگان سنندج	۴۲	افلاطونی، سرهنگ
۵۵	پادگان شهید عاصی‌زاده سپاه اهواز	۲۷،۸۷،۱۲۵،۱۴۷،۱۵۶	امام خمینی(ره)
۲۲	پایگاه چهارم شکاری	۸۶	انجمن اولیاء و مربیان

۱. تهیه نمایه: سرتیپ ۲ صادقی‌گوبا

۴	حسینی، سید ناصر، سرتیپ	۱۷،۱۹	پایگاه شکاری همدان
۱۲۲	حسینی، شیخ عزالدین	۹۸،۱۰۴	پوردستان، احمد رضا، سرتیپ
۵،۱۱۴	حوزه علمیه قم	۹۶	پورشاسب، عبدالعلی، سرتیپ
۱۸	حیدرپور، دکتر، سرتیپ پاسدار	۱۱،۵۰،۵۱،۶۷،۱۳۲،۱۳۴	تبریز
۲۰	خادم الحسینی، سرهنگ	۵۷	تپه قوچ سلطان
۶۵	خزعلی، آیت الله	۳۴،۳۸	تنگه چزابه
۱۳۲	خسروی	۳۴	تنگه میشداغ
۶۹،۷۰	دادبین، احمد، سرتیپ	۱،۲۹	تیپ ۵ حضرت ابوالفضل (ع)
۱۲۶،۱۳۲	دانشکده افسری	۳۰	تیپ ۴۵ تکاور
۷،۶۹	دانشکده فرماندهی و ستاد	۱۳۸	تیپ ۵۵ هواپرد
	دانشگاه افسری امام خمینی (ره) نداجا	۱۱۱	تیپ ۵۸ ذوالفقار
۱۱۹		۱۶،۱۷،۲۲،۳۲،۴۰،۴۵،۵۱،۵۹	تهران
۲۳،۲۴	دانشگاه افسری امام علی (ع)	۸۰،۸۱،۹۲،۹۶،۱۱۴،۱۱۸،۱۳۱،۱۳۳	
۱۰۹،۱۱۲،۱۱۹،۱۵۱		۱۳۶،۱۳۹،۱۴۲	
	دانشگاه افسری شهید ستاری نهاجا	۱۱۴	تهرانی، آیت الله
۱۱۹			جانشین رئیس ستاد کل نیروهای
	دانشگاه فارابی حفاظت اطلاعات اجا	۸،۱۴۹	مسلح
۱۱۹		۶۵	جانگداز، سرتیپ ۲
۳۳	دانیال نبی (ع)	۵۰	جزیره ابوموسی
۶۵	دربندی، غلامحسین، سرتیپ ۲	۳۱،۳۲	جمال، کمال، گروهان ۲ وظیفه
۲۲،۲۳،۲۴،۳۷،۱۴۴	دزفول	۵۷	جمالی، سرهنگ
۵۱	دستغیب، آیت الله، شهید	۱۴۲	جهان آراء، محمد، پاسدار، شهید
۳۰	دشت خرما	۱۱،۱۲	حسن بیگی، ابوالفضل، جهادگر
۳۳،۳۴	دوائی، حاج آقا	۶۶	حسن زاده آملی، آیت الله
۵۵	دهقانی، استوار	۵۳	حسنی، اکبر، حجت الاسلام

۹۶،۱۳۱	شاهرود	۱۳۹،۱۴۰،۱۴۱	دیواندره
۶۱	شکیبا، حمید، سرتیپ ۲	۶،۱۴۲	رجایی، محمدعلی، شهید
۷،۱۴۰،۱۴۲،۱۴۷	شورای عالی دفاع	۳۳	رودخانه کرخه
۱۴۸		۷۴	روز زن
۳۳،۱۴۴	شوش	۴۰	ریاحی، محمود، سرتیپ ۲
۵۸	شهرام‌فر، حسین، سرلشکر شهید	۴۰،۴۱	سالک، حجت‌الاسلام
۱۲۰،۱۲۱،۱۲۲		۸۱	ساوه، شهر
۲۴	شهبازی، امرالله، سرتیپ ۲	۳۳	سایت‌های ۴ و ۵
۶۰	شهبازی، علی، سرلشکر	۶،۸،۱۲	سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
۲۶،۵۵	شهیدی، هاشم، سرتیپ ۲	۱۶،۱۷،۲۷،۴۰،۴۱،۴۳،۴۴،۵۵،۶۹	
۶۹،۱۳۲،۱۵۳	شیراز	۷۸،۷۹،۸۷،۹۴،۹۷،۱۰۷،۱۱۰،۱۱۲	
۱۰،۱۱،۱۳	صادقی، پرویز، سرتیپ ۲	۱۱۵،۱۱۶،۱۲۱،۱۲۳،۱۲۶،۱۲۸،۱۳۷	
۱۴،۹۹		۱۳۸،۱۳۹،۱۴۰،۱۴۲،۱۴۳،۱۵۷	
۱،۱۳۱	صادقی‌گویا، نجات‌علی، سرتیپ ۲	۷،۸،۱۶،۱۷،۱۸،۱۹،۲۰،۲۱	ستاد کل
۱۵۸،۱۸۱		۶۹،۷۰،۷۱،۷۲،۷۳،۷۴،۷۵،۷۷،۸۲	
۱۶،۴۳،۹۴	صالحی، عطاءالله، سرلشکر	۸۳،۸۴،۹۶،۱۰۹،۱۱۰،۱۱۲	
	صفوی، سید رحیم، سرلشکر پاسدار	۱۲،۱۳،۱۳۹	سر پل ذهاب
۴۰،۳۷		۱۲۰،۱۳۷،۱۳۸،۱۳۹،۱۴۱	سردشت
۷۹	صنایع دفاع	۱۳۸،۱۳۹،۱۴۰،۱۴۱	سقز
۶۳،۱۵۶	صیادشیرازی، مهدی	۲۹،۹۱	سلیمان‌جاه، بهروز، سرتیپ
۱۴۲	ظهيرنژاد، قاسم‌علی، سرلشکر	۵۸،۱۳۴،۱۳۷،۱۳۸،۱۳۹،۱۴۰	سنندج
۱۷	عابدی، کریم، سرتیپ ۲ خلبان	۱۴۱،۱۵۸	
۵۷،۹۴	عبادت، رسول، سرلشکر شهید	۳۴	سوبله، پاسگاه، سه‌راه
۵۰،۵۱،۵۲	عباسی، افسر نداجا	۱۱۱	سوسنگرد
۳۲،۳۷	عزتی، نصرالله، سرتیپ	۱۲۸	سیفی، حسن، سرتیپ ۲

۸۱	فرودگاه مهرآباد تهران	۹۴	علایی، سرتیپ پاسدار
۴۴	فشارکی، اکبر، سرهنگ	۷،۲۸،۹۳،۱۴۵	عملیات بدر
۳۳	فکه، پاسگاه مرزی	۷،۲۲،۱۰۷،۱۱۴	عملیات بیت المقدس
۱۳۷	فلاحی، ولی الله، سرلشکر، شهید	۱۴۴،۱۵۱	
۱۴۲		۱۴۲	عملیات ثامن الائمه (ع)
۱۰۹	قدسی، غلامحسین، سروان	۷،۱۴۵	عملیات خیر
۱۱۲	قرارگاه حمزه سیدالشهداء (ع)	۷،۶۷،۱۴۴	عملیات رمضان
۵۸،۱۱۲	قرارگاه عملیاتی شمال غرب	۶	عملیات شکستن حصر آبادان
۱۴۲		۷،۲۲،۲۴،۳۳،۱۱۴	عملیات فتح المبین
۴۹،۹۳	قرارگاه کربلا	۱۴۴،۱۵۱	
۳۴	قرارگاه مقدم نزا	۱۲،۵۵،۵۸،۱۴۵	عملیات قادر
۱۸	قربانی، اسماعیل، سرتیپ پاسدار	۷،۳۸،۳۹،۱۱۴	عملیات طریق القدس
۱	قربانی، حسن، سرتیپ ۲	۱۴۳،۱۵۱	
۴۴	قُرقی، سرگرد	۷،۱۴۴	عملیات مسلم ابن عقیل
۲۱	قزوین	۷،۴۵،۱۴۴	عملیات محرم
۱۳۲	قصر شیرین	۷،۱۴۴	عملیات مطلع الفجر
۵۷،۵۹،۶۵	قم	۷،۱۴۵	عملیات والفجر ۱ و ۲ و ۳
۱۵	کازرون، شهر	۷،۱۴۵	عملیات والفجر ۸
	کاظمی، احمد، سرلشکر پاسدار، شهید	۷،۱۴۶	عملیات والفجر ۹
۱۲،۸۸،۹۱		۷،۶۷،۱۱۴	عملیات والفجر مقدماتی
۶۰،۴۰،۴۴،۵۸،۱۱۱،۱۱۵	کردستان	۱۴۴	
۱۲۳		۷،۱۱۶،۱۴۸	عملیات مرصاد
۱۷،۱۸	کرمان	۱۱۱،۱۴۴	عین خوش، جاده دهلران
۱۶	کشفی، سیروس، سرتیپ	۵۷	غفاری، محمد، حجت الاسلام
		۱۶	فرودگاه سنندج

۱۱۵	محمد سلیمانی، رضا، سردار	کلاهدوز، یوسف، سرلشکر، شهید	
۳۲	مدرسه راهنمایی نیکان	۱۳۹، ۱۴۲	
۶۰	مرادی، علی، سرهنگ	۱۱۲	کلانتر مهر جردی، حسن، سرهنگ
۴۱، ۴۳، ۱۳۲	مرکز توپخانه اصفهان	۱۵، ۲۶	کیا، ابوالقاسم، دکتر، سرتیپ ۲
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶		۱۴۰	گردان ۱۰۰ پیاده
۱۶، ۵۷، ۵۸، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹	میریوان	۵۵	گردان ۱۲۶ تیپ ۵۵
۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶		۳۸	گردان ۲۵۶ تانک
۱۸، ۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۵۴	مشهد	۱۵	گردان ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵م
۱، ۲، ۴، ۲۲، ۶۱، ۶۸، ۹۷	معارف جنگ	۱۳، ۱۳۲، ۱۴۲	گرگان
۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۵۱		۱۵	گروه ۲۲ توپخانه اصفهان
۳۴	مخبری، سرلشکر شهید	۱۳۴	گروه ۴۴ توپخانه اصفهان
	معاون بازرسی ستاد کل نیروهای	۸۶	گلزاری، محمود، دکتر
۷، ۷۱، ۱۱۰، ۱۴۹	مسلح	۱۳۱	گنبد، شهر
۳۸	مهرابی، سید علی، سرتیپ ۲	۱۴	گیلانغرب
۱۱۲، ۱۳۹، ۱۴۳	میاندوآب	۵۲	لاهیجان
۱۴۲	نامجو، سید موسی، سرلشکر، شهید	۱۳۸، ۱۴۱	لشکر ۱۶
۱۱۱، ۱۲۲	نوری، اصغر، سرهنگ	۱۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰	لشکر ۲۸ کردستان
۲۰	نهبندان، شهر	۱۴۱، ۱۴۲	
۲۰	نیازی، جلیل، سرتیپ ۲	۱۶، ۵۸، ۱۴۱، ۱۴۲	لشکر ۶۴ پیاده
۶۵	نیکدل، حاج آقا	۱۹، ۱۴۰	لشکر ۷۷ خراسان
۴۵	نیکفرد، علی، سرتیپ ۲	۲۳	لشکر ۸۴
۴۷	وفا، محمد قاسم، حجت الاسلام	۲۰	لشکر ۸۸ زاهدان
۱۱۰	ولیعجانی، محمد حسن، سروان	۲۳، ۳۸	لشکر ۹۲
۹۴	هاشمی، سید حسام، سرتیپ	۳۸، ۷۷	لهراسبی، محمد جعفر
۱۴۰	هاشمی، سید علی اکبر، سرتیپ، شهید	۱۳۱، ۱۳۲	مازندران

۱۸۴ / شهید صیاد در کلام یاران

هاشمیان، سید ابراهیم، دکتر،

حجت الاسلام ۹۹

هاشمی رفسنجانی، اکبر، آیت الله ۸۷

هوایمای سی ۱۳۰ ۶، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰

همدان ۱۶

یاسینی، حسین، سرتیپ ۲ ۳۰، ۳۳، ۳۴

یوسفی، تیمسار ۱۱، ۱۳۵، ۱۵۳



Shahid Sayyad dar Kalam-e Yaran

War Cognizance Committee Of

Martyr Lieutenant General Ali Sayyad Shirazi